





شماره  
۲۹۱  
فرست

ق خ  
۴  
۹۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على نبيه وآله نبيه اما بعد من كتاب مستطاب تذكرة  
از لحاظ تاریخی و ادبی و علمی بسیار مفید بود از طرفی کمیاب است و فقیر  
استطاعت جواب آنرا ندانست و مایل بود با شرکت در انتشار آن خدمتی  
ناچیز نموده باشد اقدام با ستفاح آن نمودم بک نشخ در کتابخانه  
استان قدس رمزی علیه السلام و این نسخه را حبت کتابخانه مستطاب علم  
نوشتم شاید انشاء الله خدمتی نموده باشم والسلام علی من اتبع الهدی  
تم ذبیحة الحرام ۱۳۸۴ هجری بسید محمد کاظم جری

خاتم

کتاب تذکره شوشتر

تألیف

سید عبد الله بن سید نور الدین بن سید نعمه الله  
الحسینی الشریشری المصلح به فقیر

المترقی ۱۱۷۳ هجری قمری

قدت سره

نام کتاب	۱۰۱۱۱۱۱۱
تاریخ ثبت	۱۴۴۴
شماره مدرک	۱۱۰۵۸
شماره خط	



تذکره شوشی

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله واصحابه الطاهیرین  
 اما بعد آورده اند که در قضیه طوفان نوح که عالم غرق آب و معموره  
 زمین خراب و جمهور بنی آدم آواره دیار عدم گردیدند معدودی که بمقصود  
 فنجیناه و اصحاب السفینه نجات یافته بودند بر فراق اصحاب و فئای احباب  
 هواره مکتد و ملول و مویه و زاری مشغول بوده در کمال بیسامانی  
 و پویشانی بسر می بردند و بعد از آنکه برور روزگار و تقادی دهور و  
 اعصار توالد و تاسل نمودند و کثرت در افراد انسان پدید آمد هر چه  
 هیچ و اختلاف و جدال و نزاع و دعوی و قیل و قال که از لوازم کثرت  
 است در میان ایشان مسخ یافت و از بی اعتدالی و تعلب اوتلا  
 ضغفاد رحمت بودند تا آنکه دانشندان را رانی صواب پیران بر این  
 قاعده قرار یافت که فرمان زمانی مقتدر مطاع واجب الاتباع فی مابین  
 خود

خود تعیین و در مواقع اختلاف برائی زمین اوجوع نمایند و نظم هم عباد  
 و تنبیه و تادیب اهل فتنه و فساد منوط بکفایت او بوده خلایق در این  
 و امان آسوده باشند و بجهت این امر آتم کیومرث این آدم را که بحسب  
 سمع و عقل و کیناست و حکمت و وزانت و حسن سیاست ممتاز بود  
 اختیار نمودند (بعضی از نورحین گفته اند که کیومرث بنیره حضرت آدم  
 بود و برخی از احقاد نوح گفته اند) و خدمه و اسباب لازمه محبت  
 او مرتبت داشته هر یک از رعایا بقدر استطاعت چیزی از خالصه  
 خود قبول نمودند که همه ساله بر رسم خراج حبت مصادف سلطنت  
 بسر کار او رسانند و تاجی ساخته بر سر او نهادند که در مجلس دیوان  
 بان علامت مردم او را بشناسند و مدت پادشاهی او بیست سال  
 بود و بعد از آن هوشنگ پسر یارادرزاده او سلطنت داشت  
 و او پادشاهی عادل و حکمی کامل بود و تا آن زمان مردم بساختن خانه  
 و عمارت کلین نپرداخته بودند و بکولا و کپر ها که از چوب و فی تنب  
 می نمودند بسری می بردند و بعضی بکھوف خیال و مغارها و جنگلها  
 مسکن می نمودند و باین سبب تعب و رنج بسیاری کشیدند  
 لاجرم هوشنگ فرمان داد که مردم خانه بسازند و مقور داشت که

و بعد از آن هوشنگ پسر یارادرزاده او سلطنت داشت



خانه هارا از یک یک دیگر بسازند و اساسها را محکم و در پادشاهان بلند نمایند  
 و بعد از اتمام خانه ها حصاری و شیب بدو در خانه ها بنا نهاد که مجموع شهر  
 حکم یک خانه بهم رسانید و چون مردم در مساکن خود قرار گرفتند  
 و از زحمت گراما و سرما و باد و باران آسوده دل گشتند و ذخایر و  
 اقوات خود را در مخازن و بخار و مضبوط و اطفال و عورت و ادب  
 اندر و نهالست و خود را و بسبب باروی شهر از آسیب سیل و حریق  
 و حشی خلاص یافتند این وضع ایثار بسیار خوش آمد و آن شهر را  
**شوش** گفتند بخت قدیم یعنی خوب و بعد از آن هوشنگ بتقریب  
 یکبار رود کن رسید چون ملاحظه آن مکان نمود گفت اینجا **شوش**  
 است و استعداد آن برای بنای شهر بهتر است و هندی سازند امر نمود  
 که طرح آنرا ریختند و بنای آن اشتغال نمود و گویند شوش بشکل  
 باز ساخته شده و شوش بشکل اسب و مشهور است که در وقت  
 آغاز بنای شوش هوشنگ خود بر سر عمه حاضر بود دید که سگی از  
 موضع شهر بیرون رفت و بعد از زمانی پاره استخوان بدندان گرفته  
 مراعت نمود و بخوردن آن استخوان مشغول گردید از ملاحظه  
 این حال مشاهده این فال پادشاه متأثر شد و آثار ملال بر ناصیه  
 او ظاهر گردید دانستند که از دنیا می آید این معنی را بر است یافته معروض  
 داشت

مجلس بکتابخانه مسجد اعظم . قم

داشت که از رهگذر این سگ غباری بخاطر آن زنده نشیند غالباً این  
 چنین باشد که تربت این ولایت مقتضی فقر و درویشی و درون همی و  
 بیست فقر و قناعت باشد و مردم اینجا بر حمت زندگی نمایند و کسب  
 ایشان صنایع و تحصیل مایحتاج خود در وطن شوند نمود بلکه از  
 جایی دیگر مبافرت و مشقت بهم رسانیده در اینجا صرف نمایند و مؤید  
 این سخن آنکه صاحب زحمت القلوب در خواص بلدان آورده که خاک  
 شوشتر مقتضی فقر و نیاز است مندلیت و مردمان صاحب ثروت  
 و توانگر در اینجا بخت نادر میباشند و بزبان نازی شوشتر را **ستر**  
 گویند بقاعده عرب که اکثر الفاظ عجیب را قریب میکنند و بعضی گفته  
 اند که شخصی از بنی محجل ستر نام آنرا فتح نمود و باسم او مشهور شد  
 و صاحب قلموس گوید ستر بر وزن حیدب و شوشتر بشینین  
 است و باروی آن اول شهری است که بعد از طوفان نوح بنا شده  
 یعنی از بلاد معموره و در بعضی کتب قدیمه مسطور است که طالع شوشتر  
 حیر است و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله زردی در کتاب  
 تحفه المیخنین سرطان گفته و این صواب نزدیک است چنانچه  
 مشاهده اخلاق و احوال آن ولایت دلالت تمام بر آن دارد و



بنجره رسیده که هرگاه قرائن از قرائن کبری یا خضوف یا کسوف در  
 برج سرطان واقع شود منظم تاثیرات آن در آنجا کمال ظهور بهم میرساند  
**فصل اول** در شوشتر نرخ غلات و اطعمه غالباً ارزان باشد و  
 گندم و برنج و سایر حبوب نیکو بعل آید و ریع زراعت فراوان باشد  
 و اراضی آنجا پر برکت و بجای سبک است که بیک دراز گوش شخم  
 توان کرد و اشجار زودتر قیامند و نادرخ و لیمو و انجیر و انار ممتاز  
 و سایر ثمار متوسط و نمک آنجا بغایت لطیف و ممتاز است و قلم از  
 خواص آنجا است که همه بلاد عالم از آنجا می برند و پائیز آنجا نیکوست  
 و از آنجمله باد بجان و خیار دهند و آنه بسیار خوب است و جو زرق  
 آنجا بغایت نیکو و پنبه آن بهتر پنبه سایر بلاد است و قباکو و خرزهره  
 را اگر نیکو تربیت کنند بدستور و در روزگار قدیم در حوالی  
 شهر باغ و بوستان نبود و زراعت صیفی صغری گوتند و جویند بود  
 که از قنات گلوگر که پادشاهان کیان احداث نموده بودند  
 و هنوز هستند آب با آنجا جاری میشد و چون از شهر دور بود  
 و عبور از رودخانه بکشتی بود و مردم باین سبب زحمت میکشیدند  
 و دارای آبریز در این را ابتدا و در این در اتمام نمود و آب از  
 میان

چنانکه در این شهر  
 است

نه در این از زیر توخانه  
 قلعه سلاسل جاری بوده است

میان شهر صغری عسکر جاری ساخت و بفرس اشجار و زرع صیفی پرداخت  
 و این قبل از ظهور اسکندر بنو القزین بود و بمرو را ایام رودخانه عمیق  
 شد و آب از نهر منقطع گردید و باغات که بعل آورده بودند خشک و  
 مزارع فارغ بایر دیم شد و آن قنات هم بایر شد و اینها در عهد ملوک  
 طوائف بودند و کسی بحال آنجا القنات نمرود و چند سال متوالی خوش  
 گذشت خشک گذشت و قحط پدید آمد لا احرم و لایب خراب مردم  
 متروک گردیدند و احدی از ایشان باقی نماند و مدت نماند بنی منوال  
 بگذشت تا اردشیر ابن بابک بن ساسان بر ممالک استیلا یافت  
 و ملوک طوائف را متهور گردانید و همت بتجدید عمارت شوشتر  
 گماشت و مردم را از اطراف آنجا کوچانید و امر نمود که خانه بسازند  
 و در این باب نشد بسیار نمود و منظور داشت که پایین دهنه  
 در این بمرز رودخانه شادروانی بنا نماید تا آب مرتفع و بهر  
 در این جاری شود و آن زمین رودخانه محضر در مافاریان  
 بود و قبل از اتمام شادروان اردشیر وفات یافت و هم چنان ماند  
 تا نبیره او شاهپور بن مرز بن نرسی بن بهرام بن مرز بن شاهپور  
 بن اردشیر حلوس نمود و در آنوقت بحسب سن کودک بود و طایفه

شادروان قصه همین است  
 بزرگ است



عرب از بادیه حرکت نمودند و آخذ و در الی اطراف خراسان بباختند  
 و انواع خوابی در آن بلاد بظهور رسانیدند و چون شاهپور عتد  
 کمال رسید اولاً بمواختن و تادیب عرب پرداخت و خلق بسیار  
 از ایشان اسیر فرموده بود که شاهانهای ایشان را سوراخ و بر میان  
 گذرانیده و دو و بیک دیگر بسته بودند و همراه اردو میگردد  
 و باین سبب از او را ذوالاکتاف گفتند و او را عبارت شود  
 عنایت عظم بود و چون بر قیصر تسلط یافت و او را عیسوی ساخت  
 گفت اگر بخان خود میخواهی باید شاد روان شو و شتر را ببندی  
 و چنان کنی که در زمین نزدیک شهر مزراع صیفی پیدا شود و زرع  
 مالی بتواند کرد قیصر چون بوجان خود امین گشت کسی فرستاد  
 تا صنایع و مهندسان زبردست از روم بیامدند و مال و خزاین بیارند  
 و چنان کردند که ابتدا رودخانه گرگر را از زیر کوهی که احوال  
 بقعه سید محمد گياه حواری آن واقع است الی بند قیصر نمودند و  
 هنوز آثار کلنگ بر بعضی اطراف آن نمایان است و آب را آن  
 طرف سرد راه این طرف را خشک نمودند و بسنگ و ساروج بند  
 زیر پل را بساختند و قیصر فرمود که هر روز پس روز دوازده  
 گویند

گویند روانه کنند در گردن هر یکی قدری زربانقره یا آهن یا سرب  
 یا ارزیر خنجره یا مداد هزار گویند و هر شب هزار گویند  
 میرسد و بشیر گویند نوره و گل تری کردند و بکاری بردند و  
 سنگهای بسیار بزرگ که جز بجز ثقیل حرکت نتوان داد و دو بیک  
 دیگری بستند و بطوقهای آهنین و سرب بهم می چسبانیدند و  
 در کاری نهادند و بعد از آن رود کر را که شکافته بودند بمان  
 دستور مسدود نمودند و آب را با اعمال بردند و باغ و بوستان مجید  
 بساختند و گویند شاهپور قیصر را الزام نموده بود که کلیمه درین  
 کار صرف میشود باید از خاک قسطنطنیه باشد و قیصر مردم خود را  
 امر نمود که از خاک قسطنطنیه براده آن قدر بیاورند که بعد از تمام  
 کار آنچه فاضل مانده بود در خارج شهر ریختند و این تلها که احوال  
 هست و کوزه گران از آنها استعمال میکنند از آن است و قیصر  
 رودخانه را از دهنه مافاریان الی زیر پل بیک تراز و بسنگ  
 و ساروج فرش نمودند تا بمرور ایام دیگر باره عمیق نشود و از این  
 جهت منبر میزان گویند و بعد از آن او را مأمور داشت که بالای  
 شاه روان بر رود قدیم پلی عظیم جهت سهولت تردد انسان و حیوان



بیاخت و او را رخص نمود و چهار دانگ آب تخمنا برود و قدیم از زیر  
پل جاری بود و دودانگ از آنها را چرخهای عبیدک و دهکی و  
فرجهای بند و خللها که بر و رانیم در آن راه یافته بود و در گدگر  
لهذا دهی که بکنار این رود بود و دانگ و آن را که بکنار آن رود بود  
چهار دانگ نام نهادند و این رود از منبع آن که در جبال بخاری است  
الی مشی که در بای عمان است فاصله مابین عراق و فارس است  
**فصل دوم** مورخان در وصف شادروان شوشتر مبالغه  
بسیار نموده اند و گفته اند که در عالم نباتی از آن حکمت نیست و  
است که چون کارگران را در قیصر و مستوفیان قیصر شروع بکار  
بر آورد خراج نمودند و دیدند که خزان قیصر و قبا تمام آن نمی نماید  
و عمل و کارکنان از آن کار پر از این در زحمت بودند و هر  
مزدور یک یک روز آنجا کار کرده بود و در دیگر طاقت کار  
نداشت و هر چند اجر ترا مضاعف می نمودند رغبت نمی نمود  
آخر الامر رأی بر آن قرار دادند که جهت اشعاش قلوب و تحریک  
روای شوق کارکنان و تخفیف مؤنت مفرقی مرکب از بعضی  
فواکه و اجزاء حیوانی و معدنی و نباتی ترتیب نمایند که این هر  
نایده

چهار دانگ

فایده از آن حاصل تواند شد و حکیم حاذق نکرت اجزای آن را این نحو  
نسخه نوشته **نسخه** برگ گل رخسار یک طبق • و ورق نسخه پیشانی  
یک نسخه • گل شمشیرک ابرو و شاخه • بادام چشم دودانه • زنبق  
بدنی یک جزو • یا قوت و مانی لب دودانه • پیسته خندان دهان  
یک دانه • مر و اید تا سفته دندان بیست و هشت دانه • عنب  
اسمب خال لا اقل یک جزو • سیب ذقن یک جزو • ترنج  
غیب یک جزو • سنبل الطیب زلف و دودانه • انارین پستان  
دودانه • صدف سینه یک لوحه • خیره صندل شکم یک قوس  
نافه مشکین یک جزو • کل غنچه نازیک جزو • یاسمن سرین  
یک بغل • ماهی سقنقر ساق و ساعد چهار جزو • قصب الذریر  
انگشتان بیست عدد • عنب سر انگشتان بیست دانه • قند مکر  
عشو و آنقدر که اجزاء را شیرین کند و قیصر بفرمود تا مرکب اجزاء را  
بالتام از شاهدان و نگی گلزار • و دلفر بیان طنار عشوه کار  
با انواع باد و نقل و مزه و طعام خوشگوار • بر سر کار آماده و حاضر  
داشتند تا آخر روز که عمل از زحمت کاری آسودند وصال آن  
دلبران • و هم آغوشی آن سیمبران • خورش و قوت میگردد

نسخه



و جمع آن ماه پارگان کنار رودخانه بود و از این جهت آن رود را  
 رود ماه پارگان گفتند و آن هوس کارکن بسیار از اطراف و  
 حواری فراهم آمده روز بروز آنچه را برسم اجرت باز یافت می نمودند  
 شب بشب بآن غارت گران عقل و هوش می رسانیدند تا آن که  
 با تمام رسید و در میان بلاد خود مراجعت نمودند و بعضی از ایشان  
 را از آب و هوای شوش خوش آمد و رحمت حاصل نمودند از  
 قیصا که در آنجا مسکنی نمایند و بعضی از امور غریبه و صنایع عجیبه از ایشان  
 مردم آند یاد رسید از آنچه معدن نقره تنبع نموده بودند در خارج  
 شهر نزدیک چشمه آب گرمک و چون کیفیت بعل آورین آن را  
 به کس تعلیم ندادند شیوع بهم نرسانید و الحال بوضع آن معلوم  
 نیست دیگر حیاکت و بیاج از این که کی که در فصل پاییز در جزوق  
 قلب لب بهم می رسد که بر آب از حریر خالص لطیف تر میباشد  
 و آنرا بطرز زر و سیم و نقوش و الوان مختلفه مزین می نمودند  
 و در روزگار پیشین البسه و عایم ملوک همه از آن بود و برای  
 شوشتری مثل زنجیر شرا و لوبای زمان بود و عینک  
 جلی که از نضای شیرین گشته بود در مدایح سلطان سحر  
 و غیره

و غیره همه جبار نیکو بهار و طربوت رخسار یار و زینت مجلس پادشاه  
 کامکار را بدیبا می شوشتری تشبیه نموده و در مدح سلطان عبدالعزیز  
 گوید **شعر**  
 گوید در آفرین تو هر روز مدحتی  
 آراسته بگونه دیبا می شوشتری  
 و در موضع دیگر گفته  
 که از سنبل مجابی بر فراز پریشان پوشد  
 که از عنبر نقابی بر طراز شوشتر بندد  
 و چون اختراع این نوع لباس در عهد شاهپور واقع شد در نیست  
 که ساریه در بعض احادیث اهل بیت علیهم السلام مذکور است و  
 فقهاء بثنایاب منسوبه بشاهپور تفسیر نموده اند همان باشد و  
 الحال مدتهاست که آن هم منسوخ و علاج دشتن آنرا نمیدانند  
 و از بعض معمرین استماع شده که آنرا با بعض ادویه طبعی میکرده اند  
 که قوتی بهم رسانید دیگر دو لایب روی که در کمال سهولت آب  
 از حوض زمین با وج برین می رسانند و الحال مدتهاست  
 دیگر عمل آشنایی که در پیشهای نوز و سلطانی معمول است چون



و میان را عادت آن بود که در شب سال نو که ابتدای تشرین الاول  
ایشان است این رسم را معمول می داشتند **القصه** پل تیسر حال  
خود را با بود تا در زمان دولت بنی امیه که شیب خارج خراج  
عمود و شوشتر را پایتخت ساخت و حجاج بن یوسف ثقفی که از  
جانب عبد الملك بن مروان بن الحکم والی عراقین و خراسان نمود  
و مدتها در دفع او کوشید و فایده نداشت و شیب هم در ده را با  
سپاه خود از شهر بیرون گرفت و با عساکر حجاج محاربه می نمود  
روزی وقت حقت بشهر مراجعت میکرد اتفاقاً آب سیل طیان  
عمود و شیب بکنار پل اسب میراند و بمشای آب مشغول  
بود و شخصی سوار مادیان پیشاپیش میرفت و اسب شیب بزیان  
بود چون بمادیان نزدیک شد میل کشید شیب بدین آن زده  
خود با اسب برود خانه پریدند و غرق سیلاب فنا گردیدند  
روز دیگر حجاج داخل ولایت شد و مردم را بر جادادن شیب  
معایب ساخت و ایشان معذرت خواستند که ما را از آمدن  
شیب خبری نبود و در شب تاریخ دفعه خود با سپاه از راه  
پل داخل شدند شهر شد و مانند گان را قدرت بیرون کردن  
او نبود حجاج این معذرت را قبول و از مواخذه ایشان در گذشت  
و بنمود

و بنمود که پل را خراب کنند و مردم بدستور قدیم بکشتی عبور نمایند  
تا دیگر احدی ناگاه داخل ولایت نشود و از آن قرار معمول گردید  
تا فتح علی خان آنرا تجدید نمود چنانکه مذکور خواهد شد **فصل**  
**سوم** آب و هوای شوشتر بسیار زیاده و با اکثر از جهه موافق است  
و مردمان غریب در هر موسم که وارد آنجا بشوند کمتر بیمار میشوند  
و مرض طاعون هرگز مسموع نشده که در آنجا واقع یا از بلاد قریبه  
سراست نموده باشند و عوام شوشتر گویند که این بزرگت دعا  
حضرت امام رضا علیه السلام است که در حین مسافرت از مدینه  
بخراسان وارد آنجا شده و این دعا در حق ایشان نموده و اراض  
و باقی نیز بسیار کم است و غالب در اکثر از جهه محبت است و اراض  
کثیر الوقوع حمیات سهل العلاج است و همینکه مرض مفارقت  
نمود بزودی رفع نقاهت میشود و در اکثر فضول اغذیه غلیظه  
در آنجا معنادار است و بسبب سلامتی آب و هوای منشأ انواع  
مزاج کمتر میگردد و اصل رود آنجا چشمه کن است که از حوالی  
رند و دامغان میجوشد و همه جامه این کو هکیلو و تجاری  
تا شوشتر جاری است و از این رود آبهای شور و شیرین بسیار

آب و هوای شوشتر



داخل آن می شود و رودی عظیم میشود که در هر زمستان بآن عظمت  
 نیست و پایین بند می رود و در نزل بآن می پیوندد و مجموع را  
 در جیل اهلوز گویند و اکثر اوصافیکه ابلهادر مدح آب تقداد  
 می نمایند از کثرت و غزارت و بعد منبع و شدت جریان و صغر  
 و جلال و صفای لون و سبکی و زدن در آب شوشتر موجود است  
 و در تابستان بسیار گرم باندک نسیم شمالی که بر آن میوزد  
 بسیار سرد میشود و معتاد است که در این فصل وقت نماز دیگر  
 آنها را بگذاشته های سفالین در موضع مرتفع میگذارند تا حرارت آفتاب  
 نکر از یاده لطیفی نباید و بجز در غروب آفتاب و هبوب شمال هر چه  
 سرد و لذت میشود که بجزعه آن واحد سیر تران خورد و هر چند زرد  
 بآفتاب بگذارند سرد تر میشود و هوای آنجا حار و رطیب است که در هر  
 دو کیفیت موافق روح حیوانی است و در طوبی آن با اعتدال است  
 لیکن در بعض سنوات حرارت آن در فصل متوزج و اعتدال سرد  
 و سابقا معمول بود که منمان اند و نهای گلین بسیار مرتفع میشوند  
 و در ها و روزنه های متعدد از اطراف جهت متغذ هوا قرار  
 میدادند و گاهی اشترخار نیز بشبابیک آن میزدند و آب میباشیدند  
 و این قسم

و این قسم اندر روز و اگلستان گویند و در اوقات شدت حرارت آبخای میخوندند  
 و سایر الناس بشکارهای رودخانه و دوانگ و سایر غرایج اندر آسب گرما  
 می نموند و در بعض خانه ها قنات بود که از مافارین آب میاورد و در  
 زیر زمین صفتها و مجلسهای وسیع بدو آب میساختند و مردم هر محل  
 بکاربری که داشتند اکتفا می نمودند لیکن الحال مدتهاست که قنات هم  
 بایر و اکثر جریها نیز بر طرف شده و بنای خانه گلین منسوخست و بجا  
 جدید، بسنگ و آجر عجمه و گچ ساخته میشود و این معنی باعث زیادت  
 اشتداد حرارت هوا گردیده است لاجرم طنانه آنکه تاب گرماند دارند  
 شوادان را اختیار نمودند و کار بجای رسیده که کم خانه را نیست که  
 شوادانهای متعدد داشته باشند و هوای بهار آنجا بنات معتدل است  
 و و فرنگی و لاله و ریاحین خدا فرین در صحرای آنجا عجمی است که و  
 صف نتوان نمود و شعرای سلف بهار شوشتر را ضرب المثل و تشبیه  
 بهار سایر بلاد بآن نموده اند و نشاطی در طبایع خاص و عام آنجا در آن فصل  
 پیدای شود که اکثر اوقات را بسیر و تفنن و باغ روی میگذرانند و  
 بفعل طبیعت ظرائفها و حرکات طفلهانه چند از ایشان بظهور میرسد که در  
 اوقات از آن قسم شوخیا کمال تعاشی و استکفاف می نمایند و عمارت نارنج



آبجا بسیار قطره و گل سودی نیز از گل اکثر بلاد ممتاز است و هرگاه در  
کشیدن عرق آنها بی پروائی نکنند از گلاب و عرق بهارها و گریس  
امتیاز ظاهر دارد و هوای زمستان آبجا نیز معتدل است و به آن  
کردن بخاری و نشستن در سی خانه کمتر احتیاج میشود و برف بسیار  
نادر است و در مدت العمر راقم حروف که از پنجاه سال متجاوز است  
یکدفعه برف باریده و الحال بعنوان تاریخ مذکور میشود و باران در  
سنوات مختلف است و اکثر زرع آبجا الحال دیم است و چون ارضی  
پر برکت و هوای معتدل است بیه چهار باران که در تمام زمستان میشود  
محصولات حسب اعراضش معلوم آید و در بعض اوقات اتفاق شده است  
که بید و باران کامل زراعت نیکو معلوم آمده اند و چنانچه چند سال  
متوالی بسبب کمی بارش یا سایر اوقات زراعت دیم ضایع شوند  
این معنی باعث ضعف زمین زارعین نمیشود و در اساس توکل  
ایشان هیچ نوع خللی راه نمی یابد بلکه باعث زیاده ای است  
ایشان بر رحمت رب العالمین است و این حالت مکرر مشاهده  
شده و حمله و مکر و شیطنیت بطبع مردم شوشتر کمتر وجود  
دارد و پر هیزگاری ایشان از حقوق الناس بدیش از اهالی اکثر بلاد است

و مساحه

و مساحه در امور و ترک تأسف عافیات از حالات قبلی ایشان است  
و شجاعت و دلاوری در ایشان غالب است و در حسن اعتقاد ببلبله  
سادات و علماء و منایج و عباد در مرتبه اعلی میباشد و بسبب  
بجام صفات حمیده آبجا را در این زمین گویند **فصل چهارم**  
در در این زمین شوشتر مساجد و بقاع الخیر بسیار است و قدیم ترین  
مساجد مسجد جامع است و آن در ایام خلفای بنی عباس نباشده  
و بر دیوار قبلی مسوره ایس را یک سطر بخط کوفی گچری کرده اند و در  
آبجا کتابها بخط کوفی نوشته اند مشتمل بر اسامی خلفاء و غیره و آنچه  
الی الان از آنها موجود است کتابه چوبین است که بطرفند است  
بالای سطر ایس نزدیک سقف هفت سطر منقوش است موزج تاریخ  
حس و اربعین و اربعانه و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای  
منبر نوشته است و کتابه بر ضلع مغربی منبر و کتابه گچری در محراب  
پایین و کتابه گچری ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده  
که بر دیوار ایام مندرس شده و از مجموع اینها معلوم میشود که معتز بالله  
محمد بن جعفر المتوکل آغاز بنای آن نموده و او خلیفه سیزدهمین  
بنی عباس است و در سال دولیت و پنجاه و چهار در زمان حضرت  
امام حسن عسکری علیه السلام بخلافت نشسته و اسم او در چوبیکه

مسجد جامع شوشتر



بزمی منظر بود نوشته بود و مدت خلافت او سه سال و شش ماه و سه روز بود و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشده تا خلیفه بیست و پنجم القادر بالله احمد بن اسحق المقتدر و اسم آن بحیوب کتابه نوشته بود که کشیده بود تا منبر و این دو چوب الحال بر طرف شده اند و مدت خلافت او چهل و سه سال بود و آن نیز تمام نکرد و در سال چهارم و بیست و دو وفات نمود و از او خلیفه بیست و هفتم مقتدی بالله ابو القاسم عبدالله بن القائم بن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدت او نوزده سال و پنج ماه بود و قبل از اتمام ایضا وفات یافت و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است مورخ بتاریخ شهر رمضان و تحته چوبیکه اسم سال بر آن مکتوب بود افتاده بود و بعد از او خلیفه بیست و نهم المسترشد بالله ابو منصور فضل بن المستظهر بن المقتدی در آن باب کوشید و با تمام رسانید و اسم او در گنجکاری بالای محراب نوشته است و مدت خلافت او هفتاد و هشت سال و هشت ماه بود و از این تواریخ معلوم میشود که آنچه نمایین عوام شنوشت مشهور است که حضرت امام رضا علیه السلام در این مسجد نماز گذارده است از شهرتهای بی اصل است زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان آنحضرت بوده لیکن محتمل است که حضرت در آنجا

در آنجا که در آن زمان مسجد بود نزول و در آن مکان نماز گذارده باشد و بعد از آن بسبب این شرافت بنای مسجد را در آنجا اختیار نموده باشند و منشاء این شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بود همین شاه چوب هندی که منبر و منظر ساخته اند و چند اصله از آنها در صفوف پیشین مابین ستونها کشیده است و ستونهای قدیم آن بار بکتر و مرتفع تر بود مساوی گلدسته و چون اکثر آن چوبها بمرد و بایام بشکست و خرابی در آن غالب شد جمعی از خیرمندان که سر خیل ایشان حاجی فتح الدین خیاط بود تجدید عمارت آن باین هیئت که هست نمودند و خواجه طالب ابن خواجه اسمعیل ابن خواجه افضل صرف تاریخ از این وجه گفته

بلیت

شک نیست که بانی مساجد **×** در هر دو جهان بود و مرافق  
هر کس توفیق ساختن یافت **×** گردد جهان ز خلق ممتاز  
نعمانم و انشا **حش** **×** باد بر خشت در جهان باز  
طالب تاریخ ساختن یافت **×** از صاحب سر و محرم ساز  
برخواست یکی از این میا **×** گفتا مسجد شد خدا ساز  
و بنا را گویند با اصل مسجد ساخته شده و بانی آن سلطان اوس ابن



شیخ حسن یونانی است و اسم او بکتابه حلی بر سنگی که بالای در زیر  
گلدسته است منقوش است بتاریخ شهر ذی حجه سنه اثنین و  
عشرین و ثمانه و این منار از غرایب اشیاء است و منار باین ارتفاع  
مکتر دیده شده و چند سال قبل از این قصه آن شکستی خورده و  
با نهادن بود و آنرا مجد مقرب خراب نمودند و همی از ثقات که خود  
مشاهده نموده بودند استماع شده که در ایام و اخشنو خان پهلوانی  
باز دیگر بشوشر آمده بود که انواع هنرها از او بظهور میرسید از آنجمله  
کاکل بسیار درازی داشت سنگ دست آسی سنگین بکاکل پی  
و میخ آهنی که طول آن یک وجب و نیم بود بمنار میگوشت که نیم وجب  
آن بمناری نشست و یک وجب بیرون می ماند و بالای آن میرفت  
دی استاد و منی دیگر همان قرار بایست میگوشت تا هر جا دست او  
می رسید و دست بآن میگرفت و بالای آن میرفت آنگاه  
انگشتان پاره بآن بند می نمود و سرنگون آویزان می شد  
و با چکش میخ اول را بیرون می آورد و در راست می شد و آنرا از  
میگوشت و بالای آن میرفت و آن سنگ بکاکل او بسته بود و بهین  
تا قصه منار بالا میرفت و از راه نزد بانه های این می آمد و از این مقوله

کارها

قصه پهلوان بازنگ  
دستار مسجد جامع  
شوشر

کارها بسیار میکرد و در خارج دروازه گرگ سر راه آسیاها بدست  
چپ سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند آن پهلوان آورده  
و چون بسیاری از عوام الناس فریفته او شده بودند خان او را اخراج  
البلد فرمود و قبله مسجد جامع را سخت و درست ساخته اند و کمترین  
بداویه هندی و سایر اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط آن نموده در  
نهایت استوار استقامت یافته و محاریر اکثر بلاد را که ملاحظه نموده  
از خراسان و آذربایجان و بعض بلاد فارس و عراقین و قری بخدو  
همچاز بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بآن اعتدال ندیده و قبله مسجد  
میرشکار و وفقی زیاده و نقصان اعتبار شده و اینکه مابین عوام  
بلکه خواص شوشر نیز شهرتی داشت که در قبله مسجد جامع اندک  
نیامنی هست و این سبب در نماز تیسری نمودند و مساعد جدیدیه  
و انیز متیاسر ساخته اند شهرتی بی اصل است و از بنای قدیم مسجد  
الحال بغیر از دیوار قبلی و قطعه از دیوار شرقی مابین گلدسته و منار  
چیزی باقی نیست و در مسجد سنگها مضروب است که بعض حکام  
و ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیریه یا رفع بعض بدع بصیغه  
لعنت بود نموده اند و بسنگها نقش نموده بدیوارها چسبانیده اند

سازگار  
نقش



واسامی ایشان همه مکتوب است **فصل پنجم** قدیمترین مزارات  
 شوشتر مزار پیرا ابن مالک انصاری است و او از اکابر صحابه  
 حضرت رسالت پناهی بود و در ایشان او روایت شده و بت اثبات  
 اعترافی طریقی لایق به به لواقم علی الله لا یرد منهم البیر او مالک بن  
 بزار و لیدیه موی گرد آلود شده پوش گننام که لک خدرا سوگند  
 دهند حق تعالی قسم او را راست کند از آن جمله است پیرا ابن مالک  
 و او همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بفتح  
 بلاد بجم آمده بودند و سردار کل سعد بن وقاص بود و حضرت امام  
 حسن علیه السلام نیز همراه ایشان بود و در آن وقت پایتخت ملوک  
 فرس شهر مداین بود که شاهپور بعد از فراغ از قتل شادریان  
 شوشتر در کنار رود دجله بنا نموده بود و سایر پادشاهات  
 عجم بعد از او بر عمارت آن افزوده بودند و ششروان ایران ساخته  
 بود و پادشاه وقت یزدجرد بن شهریار و او در روز سه شنبه و  
 دریم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت جلوس نموده بود و بعد از رحلت  
 حضرت رسالت پناهی چند روزی و چون آن حضرت از زوال  
 دولت فرسیان و انتقال آن با اهل اسلام خیر داده بود و مسلمانان  
 باین مرده دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب حال  
 بودند

مزار پیرا ابن مالک  
 انصاری در شوشتر

مجلس بکتسابخانه مسجد اعظم - قم

بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام از شط دجله احوالی چند رخ نمود  
 که فرسیان یقین بمیلو بیت خود حاصل نمودند و دانستند که با شیعیانی  
 معارضا و مقاومت نمیتوانند کرد و بالضروره یزدجرد از مداین فرار قرار  
 اختیار نمود و مادر مرد خراسان مقتول شد و شهریان و دختر او است که  
 بشرف فراش حضرت سید الشهدا علیه السلام رسیده و مادر حضرت  
 سید الساجدین است و حضرت امام حسن نامداین بالشکر را نقت نمود  
 و سعد لشکر را برگرفته تا حدود خراسان مفتوح و بعد از فتح شوش  
 متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون بشنیدند قبل از رسیدن  
 لشکر خارهای سه پهلوانین بسیار بپاشند و در صحرای پاشیدند  
 چون تشون خالی الذهن بآن حوالی رسیدند خارها بدست و  
 پا های ایشان نشست و بختیگر دیدند و مدتی در آنجا توقف نمودند  
 تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده از عساکر اسلام ایام  
 گرفت و ایشان را همراهی دیگر بلدیست نمود که تا سر پل رسیدند و گویند  
 پیر بلدی که مزار او در شوشتر معروف است آن شخص است و مردم  
 شهر بتیر و سنگ و فلاخن مدافعه می نمودند تا آنکه یکی از سران  
 نزد پیر آمده گفت که من از حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده ام

مزار پیر بلدی در شوشتر



و حدیث مذکور را خواند و گفت حال اگر خواجه این ولایت مفتوح شود  
 دعا کن که البته مسجبات خواهد شد آنگاه بر آرد وی بلب آسمان  
 که ده گفت که پروردگار اجب جاه و جلال خودت این قوم را منکوب  
 و مقهور و عساکر اسلام را منظر مغرور گردان و سپر بر و کشید بر روی  
 پل درید و دلیران لشکر متابعت و پرورش نمودند و در جنگ در  
 دروازه قائم شده تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هر زمان  
 حاکم آنجا را که عمو زاده یزدجرد بود دستگیر نمودند و بر آرد آن واقعه  
 هشتاد و خیم برداشته بود و تشون مدت یک ماه بسبب او توقف  
 نمودند تا وفات یافت و در همین مکان که الحال معروف است  
 مدفون شد آنگاه حرکت نمودند و هر زمان را مقید و محبوس پند  
 نزد عمر فرستادند و هر زمان سابقا با عساکر اسلام ملحق نموده و  
 وقایع آن نه نموده و عمر او را ملامت نمود که عاقبت عذر را دیدی  
 و مرارت عمر آنرا چشیدی هر زمان گفت سابقا که عرب و عجم  
 با یکدیگر بخاری می نمودند و خدای تعالی با هیچیک از ایشان نبود  
 زیرا که همه کافز بودند همیشه عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و  
 زیر دست بودند اکنون که برکت اسلام حقیقی باشد است غلبه  
 شما

شعابان سبب است نه بقوت این سپاه کون برهنه بی استعداد آخر الامر  
 مسلمان شدند و او را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخشید و آن حضرت  
 او را آزاد نمود و دهی در حوالی مدینه داشت بنوع نام با بخا فرستاد که  
 مقصدی و ضابط باشد و فرمود چون هر زمان حکومت کرده است رویه  
 امروزی و سیاست و عایا و زارعین را نیکو میداند و در آنجا بر دانا ابو  
 لؤلؤ که بابا شجاع الدین گویند و او از اسرای عجم بود عمر را مقبول نمود  
 و حفص بن عمر به همت اینکه این امر به تحریک هر زمان بود به تبلیغ رفت  
 و هر زمان را مقبول ساخت و عمر هنوز رفق حیاتی داشت چون  
 بشنید وصیت کرد که هر که بعد از من خلیفه اسلام شود حفص را  
 بخون هر زمان نفساس نماید زیرا که آن همت موجب قتل هر زمان نبود  
 و از جمله مطاعن که بر عثمان گرفته اند یکی این بود که عمل بان وصیت نه نمود  
 تا آنکه خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید حفص  
 بگریخت و نزد معاویه بشام رفت و در حرب صفین مقبول شد و فتح  
 شوشتر در سال بیستم از هجرت بود **فصل ششم** در مبعوث گشت  
 تواریخ از ابو موسی اشعری منقول است که چون عساکر اسلام شوشتر را  
 مفتوح نمودند در آنجا آبرقی از سبب یافتند که میتی در آن بود



وکیسه زری با او بود که هر که ضرورت داشت بقدر احتیاج از آن زرها  
مغیران قرض بر میداشت و چون رفع احتیاج شده بود ادای نمود بجای  
خود میگذاشت و اگر بدون سبب تاخیر نموده بود بیماری شد این  
امر غریب را بعضا بیکه در مدینه بودند عرض نمودند و معا به درج  
نوشتند که این میت حضرت دانیال است و امر نمودند که اورا دفن  
نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بارگاہی بر آن  
ساخته اند که آب نهر چند شاپور از زیر آن جاری است و مؤید  
این شهرت حدیثی است که در بعض کتب معتبره روایت شده که  
مردم شوش از کثرت باران عجز مت حضرت امام علی نقی صلوات  
علیه شکایت نمودند و آن حضرت فرمود این بسبب آنست که  
استخوانهای حضرت دانیال را شهادت نکند و باید در هر گاه استخوانها  
انبیاء الله چیزی منکشف شود آسمان بر او گریه میکند و ایشان  
با بنجاما و دست و استخوانها را دفن نمودند و باران منقطع گردید  
غالباً چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و شوش از توابع آن  
معدود بود صاحب تاریخ این واقعه را در احوال شوشتر مذکور  
ساخته باشد و انشاء در احوال محمد بن جعفر الطیار رضى الله عنه  
ذکر

حضرت دانیال

ذکر نموده که در فتح شوشتر شهید شده و در آنجا مدفون است و الحال  
مدفن محمد بن جعفر در حوالی دژ فول معروف است و قریه جعفر آباد  
که از اعمال عربستان معدود است من جمله موقوفات آن سرکار بزرگوار  
است و هم چنین قریه شرف آباد در فول و واقع در شرف  
النهار بیک صبیحه شاه ملها سب بن شاه اسمعیل صفوی است و بمبر  
ایام از تصرفات مباحثین موقوفات بیرون رفته اند و اکنون  
آنچه بقیه اسم و وقفیت بر آن باقی است همین قطعه زمین برجم  
است و آن هم در تصرف اغیار و چیزی از آن عاید آن سرکار نمیکرد  
و در بعض کتب قدیمه شهر انطا بلس در چوار شوش مذکور است  
و محتمل است که همین شهر در فول باشد که در بعض تواریخ رعناش  
گفته اند و الحال موصی را خارج شهر در کنار رودخانه اهل فول  
رعناش میگویند و آن رودخانه را دن گویند و فول در لغت بمعنی  
باغلا و بقیه بمعنی موشی یا قلا گفته اند و چون کشت و اکل باغلا و  
موشی کن در آن بلاد زیاده از سایر بلاد معتاد بوده است موسوم  
باین اسم شده باشد و از جمله مزارات قدیمه تقه امام زاد محمد  
است و نسب او بدین وجه است عبد الله بن ابی الحسن المدکک بن

موضع فول



الحسین الاصغر بن زین العابدین بن علی بن الحسین علیه السلام و  
گویند سر او است که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او  
عصره در بلاد متفرقی گردید و چون مخالفان او را شهید نمودند  
و سر او را برگرفته که نزد والی خود بردند و در ایشان بشوشت افتاد  
در خانه پیره زالی نزل نمودند و چون شب بخسبیدند و آن  
صنایع حجت لایمی بآن اندرون که سر را گذاشته بودند داخل  
شد و دید که سقف اندرون شکافته و نوری چند از آسمان بر زمین  
میآید و اشخاصی چند که آثار روحانیت بر ایشان غالب بود در آنجا  
نشسته اند و آن سر بریده بایشان متکلم است از مشاهده این امر  
عزیز بغایت متحیر گردید پسری داشت نوجوان ابراهیم نام در  
اندرون دیگر حبسیده بود رفت و او را بیدار نمود و با آنجا آورد  
چون ابراهیم بیدار گشت که این شهید از حبله در زبیه  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و برگزیدگان رب العالمین  
است و ای آنست که او را بجهنم نموده رفتن کنیم مادر گفت  
که از دست این مخالفان چگونه خلاص توانیم شد ابراهیم گفت  
سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ایشان ببرند و خیانت کردند و

بقتل

بقعه امام زاده عبدالله  
شوشتر

و بقعه او در حصار امام زاده معروف است همان است و باقی اهل عمارت  
امام زاده المنتصر بالله خلیفه عباسی است و بعد از آن سادات بزرگوار  
عالی درجات مرعشی شوشتر که در سبب برادر زادگان آن بزرگوارند  
و حکام گرام آنجا و سایر مردان بر آن افزوده اند و از بقاع مشهوره  
بقعه شیخ محمد سوار در حصار مسجد آخوند ملا محمد نجار است و بقعه  
سبزی بن مفلس مقلی که این مرد و از کبار مشایخ طریقت بوده اند  
و خانه سبیل بن عبدالله و مادر او در اصل شهر و محله ای که گر هنوز  
معروفند و بقعه سادات از بقاع معروف است و بعضی گویند عبدالله  
فطخ است که پسر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است لیکن  
ثابت نیست و این عمارت که الحال هست بنای حاجی صالح کاغذی است  
که از معارف ارباب خبر بود و زائر تاریخ آنرا بدینوجه گفته شعر  
این روضه سوره گزیندغ فیض • طاعت در او بلند چه الله اکبر است  
تعبیر که حاجی خوش خلق نیکو است • صالح که خادای سبحان این در است  
زائر برای مصرع تاریخ سال او • رسید از خرد که هر کار یار است  
استاد عقل سر ز تامل چه برگشت • گفتا بگوی مرقد فرزند جعفر است  
و عبدالله از به بعضی گویند پسر حضرت امام حسین علیه السلام است

بقعه شیخ محمد سوار  
شوشتر



و آنهم ثابت نیست و از آخوند ملائیر زای فادیه شمرانی که در ایام فتحعلی  
خان بنوشتر آمده بود منقول است که از مشایخ صوفیه است و بسبب  
تسبیح و تقوی او را مردود داشت و زیارت قبر او عزت و تعجیب بسیار  
سید محمد بازار رسید محمد ماهر و قریب در سوازه گرگر در حضرت  
امام موسی کاظم علیه السلام نمود و بدانچه جابر بن عبد الله انصاری و عبد الرحمن  
ابن عوف و سعد و سعید که یکی از مشایخ صحابه اند در شوشتر میفرمودند  
و هیچیک ثابت نیست و در حصار بقعه چهار چوبی کثرت نمیکند خود را غلامان را  
جابر سید افتد و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که او پس تر می گویند آنچه  
در کتب معتبره مذکور است است که او پس ترانی در کتب شرط است  
آواز طبل شنید و از حقیقت آن استفسار نمود گفتند محاربه علی بن  
ابطالب است یا معاویه فی الفز بمسک شاه مردان ملحق شد و در آن  
حضرت رحمت میاوندت طلبید و چند نفر از شامیان بصل رسانید  
تا مقتول شد و نقل جسد او از هفتین بنوشتر بسپار مسجدا  
والله یعلم و در محله ماهنو بقعه ایست که مقام حسین گویند و  
همیشه جمعی طایفه قریشی باشند که در آن حصار میباشند حضرت ما  
جماعت چرکس در آنجا است و میباشند و در ایام عاشورا  
در اسم پتزیه و مرتبه خوانی و سایر رسوم که در بلاد شیعه مرسوم است  
در آنجا

در آنجا بعلی آوردند و چند سال قبل از این مردم آن محله آمدند و مسجدی  
در آنجا بنا نموده اند هر چند چندان وسعتی ندارد نهایت در کمال نیست و  
صفا و معنویت است و در آن حوالی نیز مزار ایست که سید صالح  
گویند و متولیان آن او را صالح بن الحسن المشن بن الحسن بن علی بن ابی طالب  
سلام الله علیه میخوانند و مقامی دیگر است مشهور به پیر فتح و گویند  
سلطان محمد علمدار است که در روز فتح شوشتر با برادر بن مالک بود و  
بقعه دیگر نیز در آن حصار میباشد مشهور به صالح شهید و بقاء دیگر بسیار  
است که الحال حقیقت آنها معلوم نیست و مردم شوشتر بسبب نزدیکی  
اعتقاد و نهایت ارادت که با اهل صلاح و سداد دارند باندک کرامتی  
که از احدی مشاهده نموده باشند بعد از فوت قبه و بارگاه دو  
صایا و نذرها و توقفات مخصوص ساخته و مدافن و جماعت خانه ها  
قرار داده اند و بر و ایام جگرنگی مجهول گردیده **فصل هفتم**  
شهر شوشتر الحال دو محله است دستا و گرگر و هر یک مشتملند  
بر محلات جزئیة متعدده و بوجهی دیگر محله را که نزدیک دست  
است دستا گویند و از کلام صاحب قاموس مستفاد میشود که  
دستا اسم قبه شهر است و دستا القطع عربی فصیح است و اینکه  
بعض خواص دست آباد و دست آباد میگویند و می نویسند اشتباه است

محلات شوشتر



و غالباً بعض مردم که در کنار رود رودخانه داشتند گرج صنب  
مخزنه بودند و آب از رودخانه می کشیدند باین سبب آن حله را اگر  
گفته باشند و باروی شهر از آن طرف رودخانه است و از سایر  
اطراف حصاری عظیم است که قولهای بزرگ داشته و سابقاً  
سکنه های جماعت قزلباش در آن قولها بود و قلعه شوشتر قلعه  
بسیار مستحکم است و آنرا قلعه سلاسل گویند سلاسل و گویند  
سلاسل اسم غلامی بود از والی فارس که به بنای این قلعه مأمور  
گردیده و باروی ولایت را بطول رود در ایران کشید همچونیکه در ایران  
همیشه خندق در پای حصار قرار یافت و صحرای بسیاری داخل  
حصار کردند که در اوقات احتیاج مردم دهات با حیوانات و  
دواب منزل توانند نمود و منقول است که سلاسل بعد از تمام  
قلعه و حصار و جمع ذخایر و اقوات بر روی نمت خود باغی شده قدم  
از جاده اطاعت بیرون نهاد و والی فارس با جمیع عساکر متوجه او  
شد مدت سه سال محاصره او اشتغال و هر چند مساعی  
جمله و انواع تدبیر و حلیه نموده مؤثر نیفتاد تا آنکه عزم ارجاع  
از آن مقام نمود و چون سلاسل بر این معنی واقف شد در انانیم  
شمشیر بگردن انداخته خرد را به ولی نمت خود رسانید و بزبان  
تفتیح

بیان قلعه سلاسل

تفتیح عرض نمود که مدعی غلام از این عصیان بنی و سرکشی بنود بلکه مقصود  
آن بود که حسن خدمت این کینه و استحکام معاند این قلعه و حصار و  
اولیای دولت روشن گرد و والی این عذر را محسین نموده او را  
بنواخته و بایالت آن بلد سرازیر ساخت و در قبلی شوشتر بقلیل  
فاصله شهر عسکر مکرّم بود که اکنون خراب است و بعضی آثار قدیمه  
و بناهای متبقی از آن باقی است و گویند مکرّم اسم یکی از امرای عباس  
که به تسخیر شوشتر آمده و در آنجا عسکر ساخته چون مدت توقف  
ایشان زیاده طولی بهم رسانید خانه و بازار بنا نمودند و چون ایشان  
برفتند مردمان مستقر که از اطراف و جوارب در آنجا جمع شده و در آن  
خانه ها سکنی نمودند و عسکر مکرّم موسوم گردید و غالب محمول  
آنجا نیشکر بود و شوشتر و عسکر مکرّم هر دو از اقلیم سوم اند و در  
زحیات طول شوشتر را معنی بعد از از مبدأ عمارت از جانب  
مغرب هشتاد و چهار درجه و سی دقیقه رصد نموده اند و عرض آنرا  
معنی از مبدأ عمارت از جانب جنوب سی و یک درجه و سی دقیقه و  
عرض عسکر مکرّم سی و یک درجه و پانزده دقیقه است چنانچه پانزده  
دقیقه جنوبی تر است و در طول با شوشتر مساوی است و از مشاهده



آثار قدیمه مفهوم میشود که پادشاهان سلف را بشهر شوشتر عنایت عظیم بود  
 و در عمارت اطراف و نواحی آن اهتمام زیادی نموده اند و در اصل رودخانه  
 سروای مشا در میان قیصر بندها و آب گردانها از ملوک و غیرهم بسیار است  
 از آن جمله بالا تر از بند میزان بندی از سنگ و ساروج بود که هنوز قدیمی  
 از آن در وسط رودخانه باقی است مشهور به بند دختر که از طرف  
 مشرق آب بر یکستان راه عقلی می برد و از طرف مغرب به چیم محمد علی  
 میگردد و از رودخانه الی اول چیم نهری هست که اکثر از این سنگ و ساروج  
 ساخته اند و یکی پایین بند میزان آخر شهر بندی ایضا از سنگ و ساروج  
 هست الهم الحال خلل یافته مشهور به مرسوم بند هیچ عیار و بلا گردان  
 و کلای و سالم آباد که در میان شهر بودند با باغچه ها که در آن علقات  
 بوده و بن چرخها به هم می خورد و در اکثر خانه ها آب جاری بود و از  
 طرف صحرای باغ بلبل و باغ حوالجه یعنی الله لشکر نویں و طاش علیار  
 سفلی همه مشجر و معمور بود و گویند منشاء ساختن این بود ضمیمه  
 بود که برج عیار خود را از خشت و آبدان نمود و بعد از آن سایر ارباب  
 مردت به تعصب افتاده با تمام رسانیدند و در جوار بندها ساخته است  
 که مقام علی گویند و آن از منزهات مستحسنه است و در آنجا باغچه  
 بسیار بتکلف بود که میرزا حیدر بن میر شرف الدین حسین بن  
 میر سید علی

میر سید علی بن میر اسد الله صدر غریب نموده و اشجار نارنج بسیار  
 می آوری بود و آن زمان سیرگاه مقر اهل شوشتر آنجا بود و در آن محله  
 فزقه از اهل کفر ساکن اند که ایشان را صابیه گویند و دین ایشان مابین  
 یهودیت و نصرانیت است و قباچ و مناکیر ایشان بسیار است و آنچه  
 در کتب معتبره از مذهب صابیه بنظر رسیده با آنچه در این لفظیه  
 مذکوره مشاهده میشود و آنچه مشایخ ایشان تقریری نمایند مهابت  
 و معارفت تمام دارد و اکثر ایشان جاهلی می مرقند و سخنان پراکنده  
 دارند که بر عجز ایشان در مذهب باطل خود دلالت تمام دارد و در  
 یکفر یعنی شهر بندی است خدا آفرین از سنگ خارا که شکار گاه ملکی  
 مشهور به بند ماهی باز آن و در اطراف آن آثار چرخاب بسیار است  
 و اکنون در طرف مشرق آسیاها است که بسبب ترک آثار اعراب اکثر  
 آنها خراب است و در هفت هشت فرسخی بند داراست و آنچه  
 الحال از آن موجود است همه بسیار و آجر چینه است و در طرفین  
 آثار آنها عظیمه است و پایین تر می آید قیر است که یکی از سلاطین  
 سلف جهت استحکام بیوض سنگ و ساروج قیر ریخته بود و  
 پادشاه بعد از او آنرا نه پسندیده و گفت این کارها این قدر قابلیت



ندارد و فرمود که در فرسخ پائین آن رودخانه معظم را بنجا که بپسند و بعد  
از اینها بندها هوا را است که آنها را آن از هر دو طرف همز نمایان است  
و آن از بلاد عظیمه دنیا بود و ملوک و خلفا آنها را مسلمة الحیر و جمع المال  
نامیده بودند و مزارع و جنگلهای آن همه شکرستان بودند و باین سبب  
خلق آنجا بکمال ثروت و عمارت نمودند و بعضیون آن انسان لطیفی آن  
راه استغنی همراه بر خلفا و امارات طریق طغیان می نمودند و باین  
تقریب قتل و فساد در آن بلاد بسیار واقع می شد و علی بن محمد بن  
مشرور صاحب الزنج در آنجا خروج نمود و مدتها با اولیای دولت العباسی  
معارضه و رزید و خلائی بسیار از اهل آن دیار بعضی عمر گرفت و بعضی  
بمخالفت او مقبول گردیدند و بعد از تسکین آن قتل و خون عمار را  
بماریت آن ولایت و غلبت باقی ماند و دامادگان آنجا از عهد  
ضبط آن همه بکشک و ادای مال و جهالت دیوان بیرون نتوانستند آمد  
لاجرم اکثر جلای وطن نمودند و بسبب خرابی خانه ها و مزارع  
جزاره که از مواد ارمنه حاره متکون میگردد بسیار بهر سید و بقیه  
خلق باین تقریب بجای دیگر نقل نمودند و اکنون از عمارات آنجا همین  
قلعه موجود است که شیخ ناصر بن حمدان آنرا حصار کشیده مشتمل  
بر چند خاوا و رعیت داریم کار نهایت آنکه عمارت آن به بسیار و در  
اعتبار

اعتبار شاهدی نیازی حضرت آفریدگار است. هر آجر پاره بنمای دنیا  
اشانهای. و هر تخته سنگی لوح مزار آوارهای. هر سفال شکسته از  
کنگه ایرانی نشانی. و هر بانگ جفندی از احوال گذشتگان داستانی  
و هر بوته خاری شیخ مزار گلزاری. و هر شاخ گیاهی نشانه خرابگاه  
زترین کلامی.

هر که آمد این جهان بوفار آید و رفت

پاره برستی عهد جهان چندید و رفت  
کس از این ویرانه بکیان حاصل نداشت

هر که آمد پاره تخم هوس پاشید و رفت  
گلزار این بیکد بر زین خوابیده اند

همچه شبم میتوان بر روی گل غلغله و رفت  
زار دنیا کاروان زندگی و منزلی است

کار و بار خویش را فرزانه باید دید و رفت

**فصل هشتم** در بحر ای شوش بقاع الحیر بسیار است از آن جمله  
در مغرب شهر بقعه ایست که کف علی گویند و بانی آن حاجی طاهر  
ملازم اسفندیار بیک میرشکار است و در آنجا باغچه بسیار است



مشترک نموده بود و کتب آن از هنر دارین بود و چون آن هنر پلر شد چاه می  
نمود و مداری قرار داد و سعی ها نمود که باغچه خراب نشود از الارض و  
حوادث زمان و کثرت فن در آن اوان از پیش رفت و الحال محل  
باغچه غله کار است نهایت عمارت آن برقرار است و در محل مسلم آباد  
بقعه است که شعیب گویند و آن تل خاکی بود از قدیم که کسی حقیقت  
آنرا نمی دانست و چند سال قبل از این شخص از رعایای آنجا خوب دید  
که کسی باو گفت که این تل را بشکاف که حضرت شعیب و دختران او  
هر دو در اینجا میباشند و بقعه برایشان بساز گفت مرا مالی نیست  
که صرف ساختن بقعه نمایم گفت مالی ضرورت نیست در این مبلغ این تل  
آخر چینه در زیر خاک قدیمی که کفایت بنا نماید هست و بدان مبلغ  
بقدر احتیاج آهنگ چینه هم هست این خاکها را بردار و مصالح را بر  
بیار و مصرف برسان چون از خوب بیدار شد و این رؤیا را گفت  
نمود همه کس با و استهزا می نمود و اعتنا به هیچ کس ننموده خود با  
اهل و اولاد بشکافتن آن تل مشغول گردید تا آنکه مساری سطح زمین  
شکافت میتی دید در نهایت طول قامت و عظمت چینه که جمیع  
اعضای او بحال خود برقرار و در هایش او در وضعی همان دستوری  
که مطلق اعضای او بحال ایشان چیزی زخمیه بود و اطراف دیگر بشکافتن

و آخر

و آخر و اهنگ را بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون آورد و حاجی ابوالحسن  
بن خواجه عنایت الله بن خواجه عبدالباقی که در آن وقت سر مشه دار  
آن محل بود اجابت عمل نمود و بقعه را بنا نمودند و سابقا مقام شعیب  
در کنار رود در زفول معروف بود و مقام بسیاری از انبیاء و نبی اسرائیل  
در آن حوالی معروف است مانند اسحاق و شمعون و یعقوب و لاری  
و جرجیس و همدیل که در محل سرخگان است و جمیع آنها در مرتبه شکست  
ن برا که ساکن ایشان در همدان و کنگان و مصر و بیت المقدس بود  
و انتقال باین حدود بسیار مستبعد می نماید حضرت ما که حضرت شعیب  
اعلی و کبیر السن و از حرکت عاجز بود و در صحرائی که گریضا بقاع بسیار  
و آثار عمارات قدیمه الی خیال کراتی و بعضی آثار ملوکانه اند و غالباً رود  
دو دانگه دره بود در وسط شهر مرسیل و بعد از آنکه حفر نموده اند  
قدیمی از خانه ها با نظرف مانده باشد و بعد از آن بمرور ایام با نظرف  
نقل کرده باشند و کن طرف خراب شده باشد و الحال مرضی است که  
سنگی گویند که در روزگار پیشین شخصی محمود نام در آنجا گنج یافته  
بود و آن افسانه مابین مردم مشهور است و در عهد حکومت اخ  
عبدالله خان ایضا دینیه در کنار رودخانه یافته شده بود و سکه



آنها خط کوفی بود با اسم المقدر بالله عباسی و اکثر آنها در وزن باین  
اشرفیهایی صنی موافق بود و بعضی مقدار نیم دانگ زیاده بود و بقیه  
سید محمد مشهور به گیاه خور در کنه آب از بقاع قدیمه است و  
چندی قبل از این حاجی محمد طلی بن حاجی حسن گندز لوها اعتقاند و  
بعضی عمارت بر آن افزوده و غالباً همان عابد باشد که شیخ بهار الدین  
علیه الرحمه در منظومه نان و حلوا بدین وجه آورده **بیت**  
نوجوانی از خواص پادشاه • میشدی با جشت و تمکین بر راه  
دل زغم حالی و سر بر از هوس • جمله اسباب تنعم پیش و پس  
هر یکی عابد در آن میگذشت • کوعلف میخورد و چون آموشت  
تر زبان در ذکر حی لا موت • شکر گویند کس میسر گشت قوت  
نوجوان سولش فرامید بگفت • کی شده باز ایشان و قوت  
سبز گشته چون زر در رنگ تو • زانکه ناید جز علف و جنگ تو  
شدتت چون عنکبوت از لای • چون گوزنان چند در چری  
گرچه من بودی تو خدنگار شاه • در علف خردن نشد عمرت براه  
پرگفتش کای جوان نلدار • کت بود از خدمت شه افتخار  
گرچه من تو نیز میخوردی علف • می نشد عمرت در این خدمت تکلف

و مقام

و مقام شیخ شمس الدین گلچشم که اکنون اکثر آن خراب شده است از عمارات  
عالیه و امکنه پرفیض بود و حال شیخ شمس الدین گلچشم الحال معلوم نیست  
لیکن در قطعه نظمی که در پیش طاق آجا نوشته است بقطب سپهر  
معرفت موصوف است و از آجا معلوم میشود که بانی آن عمارت خواجه  
محمد نامی بوده و لفظ خواجه محمد تاریخ است و او غیر خواجه محمد است  
که بانی مسجد عباس است زیرا که تاریخ این زیاده از یکصد و اند سال  
نیست و قبر قندی بیک ریاضی بیک در صحرای گرگ است و ایشان  
دو برادر بودند از قرن لباس جغتای شوشتر که میر قاسم بن میر محمد با  
بن میر سید علی صدر را از اعظم مصادرات مرعشیه مقتول نموده بودند  
و مردم از عرب و عجم عموماً نموده ایشان را در خانه خود مقتول ساختند  
و درها بخامد فونگ دیدند **فصل پنجم** در قصه دلگشای عقلی  
مخجله املاک محدثه میر اسد الله صدر بقعه ایست که بشران گویند  
و عوام الناس را اعتقاد آنست که همان بشر خانی است که در عهد حضرت  
امام جعفر صادق عم بوده و بدعوت آن عالیجناب یا سببی دیگر از اسباب  
بعد از آنکه مدتها بیغوله گرد وادی جهالت و گمراهی و مرکب انواع  
فسوق و مناهای بود و توبه و انابه نموده و بقیادت عابد رسیده و از آنجا



سلسله اولیا معدود است و آنچه در کتب معتبره مسطور است آنست که  
مدفن بشر حافی در بغداد است و الله اعلم و در کنگر کوه نسبت عقلی  
مقامی دیگر است معروف ببابا کوهی و بآن مناسبت دهی را که در آن  
حوالی است تسمیه باین اسم نموده اند و در دارالعلم شیراز مقامی ایضا  
موسوم باین اسم میباشد و محتمل است که یکی از این دو همان درویش  
باشد که مولانا را ای از کبار شعرای متقدمین در بعضی مشنویات

قصه او را بدینوجه نظم نموده مشنوی

پادشاهی بود ملک نام او • خلد برین ملک در ایام او  
از هر خزان گل باغ بهشت • داشت یکی دختر نیکو شریفت  
زهره جبینی که بیغاگری • پرده گردونه و از مشتری  
سوره و الشمس به روی او • آیت و اللیل دو گیسوی او  
غمزه بقرن رهن صفای زین • عشوه بتن معجز روح الامین  
چاشنی از لبش آب حیات • یافت زان خفا مسواحات  
یک نظر از زنگی شملای او • به زخمای بانی و غوغای او  
قد و رخسار کرده بیستان بخل • سر و کل سینه از ایشان بخل  
تازه نهالی که چه برخواسی • جلوه کبک در می تراستی

مجلس بیست و دوم - نظم

مش

مثل رخسار دیده بهالم رو کس • دیده اهل دیگر آینه پس  
خوبتر از خلد برین منظرش • خیل ملک طوف کتان بر درش  
بود کدای و بطبع سلیم • دل ز غم بکینه تاش و در نیم  
عمر بر برده باند و غم • سال وی از پنجه رحل پیشم  
از فلک تیره سر انجام داشت • دل بهین فروش که حسن نام داشت  
رفت تضار سوری آن رهگذر • دید ز چشم سیهش یک نظر  
تیر کاخانه ابروی او • کارگر افتاد به پهلوی او  
و چه نکو گفت نکو گوهری • در صدق نطق زبان پروری  
تیر که از سعت کفایت بود • رخنه گر خانه حافی بود  
با کجی قد چه ابروی خویش • کرد سوی قیل خود روی خویش  
کای من و دل هر دو بر زبان تو • نمکش ناوک مرا کان تو  
زلف چلیپای نوای گلندا • از دل من بر شکیب قرار  
چون خم از آن بر رخ مهرش نهاد • بر دم من در آتش نهاد  
شد ز تضاسوی تو همراهی • یک نظر از لطف عالم نگ  
شاید از احوال پریشان من • دهم کنی بر دل من جان من  
زهره جبین چون مه از لوح برین • کرد نظر مهربان شخص حزمین



گفت من و تو ز کجا تا کجا • کی بر خزر شدید نماید سرها  
 این چه خیال و چه تمناست این • گر چه جزون است چه سود است این  
 خیر که اینک مستعجب ز راه • میرسد اغیار نگردی تپاه  
 نام رقیبان چه شنید آن نگار • و هر یکی بود شدش صد هزار  
 گفت چه سازم بکجا روزم • دل بکه با این همه آهونم  
 ای نظر جان بتو از نیکیان • بی شکم یار در خود مران  
 شاه چه احوال گدا گویش کرد • هر گدا در دل او خویش کرد  
 آری از آنجا که شهادت را • رحم بر احوال گدا اگر دین است  
 گفت اگر تو زدی و دل ما • گر چه تمنای تو یکسر خطاست  
 بایست از خلق کناری گرفت • خرقة و گوشه غلای گرفت  
 تار سدت کار بجای که شهر • از دم اخلاص تو گیرند بهر  
 سوی توان بهر شمار و کند • قبله حاجات خوان کو کند  
 شاه خبر یاب از احوال تو • باعث وصل تو شود حال تو  
 من هم اگر بخت تو یاری کند • و دعاهای تو کاری کند  
 حیرم و آهنگ کنم سوی غار • تازه فولگردی و عشاق وار  
 عاشق بیچاره چه اینها شنید • گفت دوم چون ره دیگر بندید  
 که در زمین بوس و بره رود • که در میان کان صم لوشاد رود  
 رفت

رفت بکوه اوسه سال تمام • شد لقبش کوهی و باباش نام  
 رفت و ز وصل هر فرمود شد • باعث تو میدیش امید شد  
 گشت محارزش بحقیقت دلیل • شد نفسش هم نفس میرسل  
 یافت بهر گوشه و شهر و دیار • طغنه حالت شیخ انتشار  
 شاه کن آن حال خبردار شد • بهر زیارت سوی آن غار شد  
 دید هویدا نظر دوا من • و ز اثر سجده بوجه حسن  
 خاک درفش بوسه با عجز داد • رفت و سر خویش بیایش نهاد  
 کای حرمت کعبه هر بدلی • حل شد ماز لطف تو هر مشکلی  
 نسر فلک طایر ایوان تو • کوی اجل در خم چو گان تو  
 سوره ملک خاک درت چمن • در ره دین ثانی روح الامین  
 هست امیدم که ز لطف هم • باز ره اینم ز امید و بیم  
 ساعت چندی بر درویش بود • و ز نفس بوی سعادت مشنود  
 رفت پس آنگاه بباوای خویش • کرد بر حرر لقا جای خویش  
 دختر شه نیز بدستور شاه • گشت عبیر از قدش خاک راه  
 با آن چندی ز رفیقان خویش • رفت پس آنگاه بدکان خویش  
 غزن اسر لر سمن باز کرد • چون گل و چون غنچه دهن باز کرد



لایه کنان گفت که ای نامراد • مرده که هست در دولت گشاد  
 جاذبه عشق تو چون شد قوی • آمده ام تا کنت پیروی  
 زهر فرام چه بکامت رسید • بایدت از شربت و صلم چشید  
 زاهد و ستمدل بر هیزگار • با حکم خسته و جان فگار  
 گفت که ای سرور خیلبری • من بحقیقت مضم از خودبری  
 عشق تو ز نیسان بدلم جگر • گر از لذت دنیا گرفت  
 مطلب تو گر چه بناید بست • شک گذاری تو ام واجبست  
 چون بخوار اهنای منی • پیر منی بلکه خدای منی  
 مه چه شنید این سخنان چه • گشت پی از خود و از دست  
 کرد اثر در جگرش عشق پاک • فزود کرد زین جابه پاک  
 حلقه دیوار بر خیشی کند • وانگش از صومعه بیرون نکند  
 خواست یکی حزنه و بر درش • عاشق و معشوق یکجا نشست  
 حذب به که از شهر بگریخت و اند • چون تواند که بگریخت نشاند  
 رای اگر عاشق صارق دلی • تو چه حریفان دعا عاتلی  
 حیز و بکف و امن هست بگیر • در قدم اهل حقیقت پیر  
 و از استماع این گونه مکالمات معجز میگردد که عشق صوری را  
 در تصفیه نفس و لطیف روح و عجز و از علایق مدخلی عظیم است  
 و نفوس

و نفوس مستعده بسبب آن شایسته مکالمات غیبی و فتوحات عظیمه  
 میگردد و سخنان مشایخ که الهامه نقطه الحقیقه شاید اشوار با من  
 نکته باشد **نصل** **دوم** سادات در عیش شمشیر اولاد سید محمد شاه  
 ابن مبارز الدین مانده ابن جمال الدین بن حسین بن نجم الدین محمود یقین  
 احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم  
 بن یحیی بن حسن بن محمد بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی المرعش ابن  
 عبد الله بن محمد السلیق ابن ابی الحسن الدکه بن الحسین الاصغر بن  
 زین العابدین علیه السلام و ایشان از سلسله ملوک مازندرانند و  
 میر نجم الدین از امل بشوشت آمد و در آن زمان نقیب و مقه ای اندید  
 سید عضد الدوله حسینی بود و عقب او منصف بود بیک صبیحه  
 و او را بحاله میر نجم الدین داد و بآن سبب املاک و ضایع و اقطاع  
 سید عضد الدوله از سلاطین سلف داشت همگی به میر نجم الدین  
 انتقال یافت و چون بسبب کثرت فن و انقلابات اوضاع آن حد  
 اختلال پذیرفت اولاد میر نجم الدین ضعیف الحال شدند و املاک  
 ایشان روی جزای بغداد و سید محمد بن فلاح مشتمی در عراق نما  
 ظهور نمود و باعث مزید التهاب نایره قنده و جدال گردید و ظهور

نسب سادات  
 شمشیر



او در سال هشتصد و بیست بود و در آن وقت والی بغداد اسپند  
 میرزا ولد قیاس بن یوسف ترکمان بود و والی فارس سلطان عبداللہ بن  
 ابراهیم میرزا بن شاهرخ بن تیمور را و در شیراز بود و شیخ محمد  
 جوزی شافعی در دولت او مملکت مدار بود و شیخ ابو الخیر پیر او  
 حاکم شو شربید و اسم او در سنگ بزرگی که نزدیک دفری  
 مسجد جامع مشرب است نوشته است و سید محمد با اسپند میرزا  
 و شیخ ابو الخیر جنگها نمود تا بر واسط و خوزیه و بعض خوزستان  
 استیلا یافت و شیخ ابو الخیر بگریخت و نزد پدر خود شیراز رفت  
 در این فقرات احوال سادات زیاده اخلال بهم رسانید و اولاد  
 سید محمد شاه سه پسر بودند میرزا بن الدین علی و میرزا نور اللہ  
 و میرزا ندہ چون اوضاع ولایت دیگران شدند میرزا بن الدین  
 علی و میرزا نور اللہ شیراز رفتند و میرزا بن الدین علی از شیراز  
 بہندوستان رفت و میرزا نور اللہ در آنجا توقف و تحصیل علوم و  
 الکتاب فضایل اشتغال ورزید و نسب سید محمد مذکور در  
 کتاب مجالس المؤمنین برین وجه است محمد بن قلاچ بن شیبہ  
 بن الحسن بن علی مرتضی بن عبد الحمید بن قساہ بن فخر بن احمد بن  
 ابو الفنایم بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن صالح ابن  
 الامام

الامام سید الکامل علیہ السلام و وفات او در سال هشتصد و هشتاد و در  
 او آخر حال مولی علی پیر او اختیار را از او گرفته بود و او مردی بی باک  
 بود و در منصب اموال و قطع طرق و سفک دما و خود داری نمی نمود  
 تا آنکہ در کنار رودخانه کردستان بہمان روزی بباد سکہ داشت  
 عمل میکرد و تیراندازی کہ در کمین او بود او را بہ تیر زده ہلاک نمود  
 و محل و عقد امور را دیگر بقبضہ اختیار سید محمد شد و چون سلطان  
 محسن بن سید محمد خلیفہ شد تمام خوزستان او را تسلیم گردید و  
 نشہ ہاف و نشست و این قلعه حسنیہ و شہر جدید خوزیہ از آثار  
 اوست و او سلطان عادل و نیکو بود و در حفظ شایر دین و اقامت  
 ناموس شرع مبین نہایت اہتمام داشت و مردم در دولت او  
 در امن و امان بودند و صیت مکارم او با طراف منتشر گردید  
 و در این عہد میرزا نور اللہ از شیراز بشیر معاودت و صبیہ  
 خراجہ حسین شوشتری را کہ از معارف نجاب بود بجاہلہ خزد  
 در آورد و اولاد خراجہ حسین شیخ عبداللہ و شیخ محمد و شیخ حسن  
 در حجر ربلیت آنجناب نشو و نما یافتند و سلطان محسن و بعد از او  
 سلطان علی ولد او را بہ آنحضرت نہایت ارادت و حسن اعتقاد بہم  
 سید



و در جمیع امور کلی و جزئی مواظبت رأی او را التزام نمودند و در توقیر و احترام او  
 بسیار کوشیدند و املاک و رقبات مرغوبه باو بخشیدند و شیخ عبد الله  
 مذکور صد رکن دولت بود و در دولت صفویه قاضی شد و هنوز این  
 منصب در اولاد او باقی است و شیخ محمد وکیل الدوله و از آثار اوست طاق  
 سنگی بر این رواق امام زان عبد الله و بر کتبه او این شعر نوشته است **شعر**  
 تمام گشت محمد الله این بنای شین **صلوات** بسی کلخص اعظم محمد بن حسین  
 و شیخ حسن سپهسالار بود و چون میر نور الله در آن دولت قوی حال  
 ملبوط الیدگر دید در ترویج و تشیع مذهب اثنا عشر و نسخ مذاهب  
 مخالفه کمال سعی و جتد معمول داشت و اولیای دولت بمقامت او همت  
 گماشتند تا ظهور شاه اسمعیل صفوی و مبدأ آن در سال هفتاد و  
 چهارده بمراق عرب آمد و سلطان علی مذکور با اتفاق برادر خود  
 سید آید و سایر سادات مشفق بسبب اتفاق در نسب و حسب  
 و مذهب باو پیوستند و در وقت یورش بغداد بجزایر حاجی محمد  
 و شیخ محمد رعناش که مسلم زاده اولاد سید محمد بودند ایشان را مقتول  
 نمود و چون مجریه آمد سید فیاض بن سلطان حسن لشکر کشیده بر  
 مقام مدافعه درآمد تا آنکه خود با سپاه بالتمام مقتول گردیدند و بعد از فتح  
 مجریه شاه اسمعیل شوشتر آمد و در آن وقت میر نور الله در عشرین  
 و از فوت

و از فوت سمیع و بصیر عاری گردیده بود و باین سبب از استقبال مرکب  
 هلال و اقامت مراسم خدمت عاجز مانده بود تا آنکه حسب الامر شد  
 که او را در محفل نشاندند و مجلس پادشاه حاضر نمودند و چون وزیر  
 سعی او در ترویج مذهب معلوم پادشاه شده بود او را اجابت منظم  
 و محترم داشت و املاک و رقبات قدیمه و جدیدیه باو واگذار است  
**فصل یازدهم** میر نور الله داد و پسر میر شریف الدین و میر حبیب الله  
 و میر نور الله ثانی صاحب محاسن المؤمنین و احقاق الحق و مصائب التوابع  
 و عشره کامله و کشف العوار و دیگر مصنفات که بهندستان رفت  
 و در لاهور قاضی و در آنجا شهید شد پسر میر شریف بود و اولاد او  
 در هند و ستانند و چندی قبل از این از ایشان بنحیف اشرف آمدند  
 و در آنجا ساکن اند و میر شریف سه پسر داشت میر اسمعیل و میر قطب الدین  
 و میر حسن و میر حبیب الله را سه پسر بود سید قاسم و میر شمس الدین  
 محمد و میر عطاء الله و اولاد ایشان همه در شوشترند و تولیت امام زان  
 عبد الله و احتساب شوشتر با ایشان است و میر مانده دو پسر داشت  
 میر محمد طاهر بلا عقب و میر عنایت الله و او را دو پسر بود میر عبد الفتاح  
 و میر عبد الحاق و الحال غالب طریقت با اولاد ایشان است و



مرز بن الدین علی را یک پسر بود مر اسد الله که در دولت صفویه بصدارت  
رسید و قبل از او میر غیاث الدین مضر شیرازی و شکی صدر بود و چون  
بهایت مفسدان فیما بین او و شیخ علی بن عبد العالی شقاق بهم رسید  
و روزی در مجلس شاه طهماسب بنیها مکالمه واقع شد که به خطبه و  
تجمل کشید و پادشاه تقویت جانب شیخ نمود و میر غیاث الدین باها  
از مجلس بیرون رفت بعد از چند روزی استغفار و رخصت معاودت  
شیراز حاصل نمود و بتصدیق شیخ علی منصب صدارت بمیرزا الدین  
اصغری و بعد از او میر اسد الله مرجع گردیده و او را دو پسر بود  
میر سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار ولایت  
رونده رضویه نمود و میر عبد الوهاب و ایشان در ایام حیات والد  
ماجد و بعد از آن در تعمیر املاک موردی و احداث املاک جدید  
از زیاده کوشیدند و در محل احشام عقیلی و اراضی چکان و شاهلی  
و جمیع گران و لهستان انهار مقدره از رودخانه برداشتند  
و باراضی مرات جاری ساختند و رعایا و زارعین از اطراف جمع نمودند  
و قلعه ها و دهکده ها و بنه و ارها ساختند و بیابان و باغات مرغ  
بعل آوردند و مالوجات همه آنها حسب الارقام سلاطین بسیرغال  
ایشان مقرر بود و از همه جهت معاف و مرفوع القلم بودند و هر یک از  
حکام

حکام و عمال که با این سلسله علییه در مقام معارضه و کجائی پدید آمدند  
بمضمون حدیث سخن بنوع عبد المطلب ما عدا انا ملیت الا و لا خرب  
ولا عا و انا کلب الا و جرب منکوب و مخذول گردیدند و هر چند روزگار  
عذر خلف زادگان ایشان را از آن استعداد انداخته و املاک و ضیاع  
ایشان برفق سابق نیست و بعد کول الناس بزمانم اشبه منم باکم  
از کتاب بعض فضایل و ادراک مرتبه رفیع آباد و احداث مقاصد  
در جهت ایشان بسیر و شکار و فنون سپاه گیری بیشتر است لیکن  
بجابت ذائق و فطرت اصلی و همت و نرزانگی ایشان عهد الله خل  
پذیر نیست و اهالی این حدود از برکت وجود ایشان با انواع فیض  
مستفیض اند و از اعالم معارف ایشان الحال میرزا عبد الله بن میرزا  
شاه میرین میرزا عبد الله بن میر سید علی ابن میر محمد باقر بن میر سید  
بن میر سید اسد الله و میرزا عبد العالی بن میرزا احمد بن میرزا عبد فیض  
سابق الذکر که دو دمان بزرگی را مشعل افروز دیبای مکرمت را  
طر از اند و میر عبد الوهاب در سفر ایران در خدمت بزرگ گیتی  
ستار شاه عباس بود و بعد از فتح بلاد آنچه در آن یورش کتاب  
بدست آمده بود یا پادشاه هرگی را با بختاب بخشید و با بختاب کتبد را



حیات عموده از دست قشون استیقاد نمود و بعد از فرزند نشستن  
عبارت شده مردم آنجا را طلبید و کتابها را با ایشان نشان داد هر چه می  
آید بهم رسید بمصاحب تسلیم نمود و آنچه بی صاحب بماند نگاه داشت  
و با تمام کتبی که از خود و از آبا و اجداد گرام داشت هگی را وقف نمود  
و مجموع دراز و مفراز جلد بود و وقفاً مشتمل بر تفصیل اساسی این کتابها  
باجمع خصوصیات ارض و کایته و رنگ جلد و تاریخ کتابت و غیره  
و شرطیکه در متن وقف اعتبار عوده بود قلمی و اندک در فی بسیار  
و سبع از عمارات خود جهت کتابخانه معین و از املاک خالصه  
خود هم بمال و جوی محمد معتد به جهت تعمیر کتابخانه و مرمت  
کتابها و وظیفه متولی آن وقف گردیده قرار داده بود و بمرو و امام  
هم آن سر رشته مختل و کتابها مستغرق و اکثر بیلا و بیبده افلا  
و این تقریر در بلیه بروی آذربایجان از کتب وقف میر عبد الوهاب  
حاشیه میر سید شریف بر شرح تفسیر دیدیم که بپیشانی و خط  
و بر میر عبد الوهاب شناخته و از مرحوم والد خود شنیده ام که در یک  
مقطعه بدکان کتاب در می که زونک باب السلام است جلدی از  
کتابان دیده بود و کتابی بر وی میگفت از شخص مصری است که  
از مصر

از مصر آورده و قلیلی از کتب الحال نزد طلبه این بلد باقی است و آنچه از  
ایشان بپل آمده همه نسخه های خوش خط میجی مذهب حنفی که طبع را از  
مشاهده آنها نشاط و ذهن را از مطالعه آنها نهایت انبساط حاصل  
میکرد و بمعمورت **الحمد لله رب العالمین**  
ان انا انزلنا ذل علینا فانظر واعبدنا الی الاثار  
هر یک از علو شان آن عالیشان نشان میدهد و آنحضرت را روت و  
فوت در طبع غالب بود و جهت حفظ تالیفات ظاهر و پیش رفت بعض  
امور متعلق با خلاق حکام و ارا بود و نقاره خانه و دور باش و سایر  
امور امارت را فر و گذاشت غنی نمود و جمیع امور شرعی و عرفی بمن  
وکالت حسب الحكم سلاطین وقت برای رزین و حکم متین او منوط  
بود و هیچ احدی را بحال مخالفت و عصیان نبود و در رفع بدع  
تحملات و ترفیه احوال متعافا سعی مشکوره مبذول و در جمیع  
موارد سفن او مسجوع و مقبول و در ایام سلطنت شاه طهماسب  
ماضی مدتی حاکم شرع و عرف در فول بود **فصل دوازدهم**  
سادات تفر بسید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام نسب  
میر سائند و اسلاف این سلسله هگی از عارف اهل معرفت و

سادات تفر بسید



حقیقت و کبار مشایخ طریقت بوده اند و سید احمد تلقب به شیخ تلفر  
از جناب شرف بنوشتر آمده و اراضی امشام عقیلی را از مالکان شرعی  
آنها نموده و به موجب صریح الاملاک سادات مرغشی بعضی اراضی  
منزوره را اولاد و اعیان مشارالیه بمردم استگی و بدیل و غیرهم  
فروخته بودند و بعضی دیگر در تصرف ایشان باقی مانده بود تا آنکه  
در سال هفصد و اند میر اسد الله صدر رهگی را از مشارالیه هم خریدار  
و بخود منتقل ساخت و چیزی که در تصرف سادات تلفر باقی ماند  
همین محل است که الحال بگوشه تلفر معروف است و هفت نفر  
از بزرگان این سلسله در اینجا مدفون اند و آنچه از بعضی آنکه قدیم  
و بر و اعیان سلاطین سلف معلوم میشود آن است که در آن سرکار  
موقوفات و رقبات بسیار بود که هگی بر ایشان معاف و مسلم بود  
و تولیت آنها دست بدست بدون مزاحم بایشان تلقین داشت  
و خدیو و زارعین آن محال از طایفه شالو و بالو سایر طوایف بوده اند  
که الحال در محال دیناران فیما بین کوه کیلو و بختیاری سکون دارند  
و خلایق ایشان الی الآن طوق ارادت این سلسله علییر اذنیست  
رقبه احوال خود میشمارند و همه ساله که سادات بعنوان سرکش  
وارد

وارد خانه های ایشان می شوند هر یک بقدر وسع و استطاعت از خانه  
خود چیزی پرسم هدیه بفرکار ایشان میسازند و با وجود کثرت حواد  
و فن که در انحصار لاحق در همه جا حضور ما در آن سرحدات مسجون یا  
و اعتقاد کلی که در همه اوضاع بطور رسیده در استمرار این وظیفه  
بسیار وجد خللی رونداست و چشمه قیلاستان که در آن محل  
واقع است از قدیم از منسلقات آن سرکار است و در ریح امضای  
شاه طاسب ماضی مورخ بسال هفصد و پنجاه و دو که باسم سید محمد  
تلفری حدود و یافته و در اینجا میر اسد الله مقوم نسب ایشان نموده است  
چشمه قیلاستان بمنحله موقوفات معدود شده و اینکه الحال مستمر  
که بتولد اربابان همه ساله وجهی از آنجا باز یافت می نمایند از جمله بیع خانه  
است و در پر و ریح قدیم باسم سید عزالدین و سید شهاب الدین  
احمد که الی الآن باقی است مورخ بسال هفصد و بیست و شش و شش و شش  
و یحسین و قرایی و مزارع بسیار تفصیل یافته که الحال اگر آنها معدوم  
و هیچ وجه حقیقت آنها معلوم نیست و از اکا بر این سلسله سید  
تلفری است و نسب سید محمد مهدی که الحال سلاله آن در آن



بر این وجه است سید محمد مهدی ابن سید شاه محمد بن سید نعمت الله بن  
 سید شاه محمد بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید محسن بن سید تاج  
 الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید فخر الدین علی بن سید  
 شرف الدین محمد بن سید فخر الدین علی بن سید قطب الدین عبد الله  
 بن سید نصر الدین احمد بن سید عز الدین داود بن سید رکن الدین  
 خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف الدین حسین بن  
 سید شهاب الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید صدر الدین  
 علی بن سید شهاب الدین احمد بن سید عبد الله بن موسی الکاظم  
 علیه السلام و سید رکن الدین خداداد در محله دشت خرنج مدفون است  
 و این مقابر که در آن حوالی مجتمع شده بسبب مجاورت آن بزرگواران  
 و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریه گرگر مذکور شده  
 و الحال حقیقت معلوم نیست و محتمل است که شیخ شمس الدین  
 گلچشم که سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثانی از همین سلسله  
 باشد چه ناظم قطعه تاریخ اررا در اعداد سادات معدود نموده  
 است و هم چنین سید قطب الدین که در حوالی عبد الله باغیه است

و حل

همچنین در کتابخانه سید محمد مهدی بن سید شاه محمد بن سید نعمت الله بن سید شاه محمد بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید محسن بن سید تاج الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید فخر الدین علی بن سید شرف الدین محمد بن سید فخر الدین علی بن سید قطب الدین عبد الله بن سید نصر الدین احمد بن سید عز الدین داود بن سید رکن الدین خداداد بن سید شهاب الدین حسن بن سید شرف الدین حسین بن سید شهاب الدین احمد بن سید شمس الدین محمد بن سید صدر الدین علی بن سید شهاب الدین احمد بن سید عبد الله بن موسی الکاظم علیه السلام و سید رکن الدین خداداد در محله دشت خرنج مدفون است و این مقابر که در آن حوالی مجتمع شده بسبب مجاورت آن بزرگواران و در تذکره مدافن بسیاری از ایشان در قریه گرگر مذکور شده و الحال حقیقت معلوم نیست و محتمل است که شیخ شمس الدین گلچشم که سابقا ذکر شده سید شمس الدین محمد ثانی از همین سلسله باشد چه ناظم قطعه تاریخ اررا در اعداد سادات معدود نموده است و هم چنین سید قطب الدین که در حوالی عبد الله باغیه است

و محل تغیر از محال مرغوبه این بلاد است که بحسب آب و هوا و تنگی محلات  
 خصوصاً تنگ کمال امتیاز دارد و مکان آن بسبب احاطه بهال بنایت  
 حصین است نهایت بسبب کثرت ثقلب و تقدی اول الامر و منف  
 سادات آنجا از رفیع بی حسابات اکثر اوقات خراب و بی رونق است و  
 ترک آن اگر ادا و الوار که در آن جوار می باشد مزید علت شده حصول  
 از آنجا بعل غمیاید و باین جهت احوال سادات بغایت مختل و در امور  
 معیشت خود معطلند حق تعالی در مافرای عادل کرامت فرماید که  
 حق را بمقتضی ایصال وظلمه و متقلبان رافع و استیصال نماید بمینه  
 و جوده و سادات تغیر را با سادات حسین قرابت سببی است و  
 نسبت ایشان بدین وجه است سید صادق بن سید محسن بن  
 سید قاسم بن سید حبیب الله بن سید شمس الدین بن سید رضی الدین  
 بن حبیب الدین بن قناع بن اسد الله بن حبیب الدین بن رضی الدین  
 بن اسد الله بن هاشم بن رضی الدین علی ابن هاشم بن علی بن حسین بن  
 ابی الحسن بن ترجم المدنی ابن الحسن بن محمد بن حبیب بن محمد بن علی بن  
 زید بن قاسم بن علی بن موسی الکاظم علیه السلام و سید حسین بن ابی الحسن  
 از کبار سادات و اصحاب مقامات عالیه بوده و بارگاه او در شهر



در حوالی بیج باغ بر جبار معروف است و کرامات بسیار از او  
 بظهور رسیده که نمایان اهالی آنجا مشهور و در اسناد افواه مذ  
 مذکور است و این سلسله را با مشایخ میانات موصلت و قرابت  
 سببی است و شیخ محمد شفیع بن شیخ محمد الدین بن شیخ خلف بن  
 شیخ عبدالدین که الحال از اشرف زمان و چراغ افزون آن  
 دو دمان است از بطن صبیہ قدسیہ سید قاسم مذکور است  
**فصل سیزدهم** در سال نهم دوی و دو مهد قلی سلطان ولد تقی  
 سلطان حکومت شوشتر آمد و مدت ده سال حاکم بالاستقلال  
 بود تا آنکه برادر او موندربیک او را ضایع نموده یکسال حکومت  
 کرد و بعد از او کچل افشار دو سال حاکم بود و در بر همد و چهل پنج  
 حیدر قلی سلطان حاکم شد و سکه سال مدت او بود و سید محمد عرب  
 هشت سال و اولاد و املاک او هنوز در نواحی را هر من باقی است  
 و بعد از او ابوالفتح سلطان سه سال بود و در پنجاه و پنج القاص میرزا  
 از پسر خود شاه طهماسب روگردان بود مردم شوشتر بدعت  
 میر عبدالوهاب مذکور را بشهر راه ندادند و دروازه هارالبته  
 اسباب حصار آمده کردند و چون دید که کاری نمی تواند کرد  
 توقف

توقف نموده روانه دنفول شد و در آنجا نیز راه میافته روانه بلاد  
 روم گردید و در پنجاه و شش سید بیک حاکم شد و چهار سال مدت  
 او بود و بعد از او رستم سلطان از شلوسه سال و سیف بیک  
 دو سال و امیر خان ترکمان یکسال و قاسم علی سلطان ایضا یکسال  
 و مضر خان ذوالقدر ایضا یکسال و محمد سلطان برادر خلیل خان  
 افشار سه سال و قریح بیک دو ملو دو سال و محمد سلطان دو ملو  
 ایضا دو سال و حسین قلیخان سلطان شاملو یکسال و سید حمراز  
 عرب دو سال و هوزر اولاد و املاک او در آنجا باقی است و قیاس  
 سلطان اسجولو نگیل و عیسی خلیفه ایضا یکسال و انیسوت سلطان  
 دو سال و میرزا علی بیک یکسال و در هشتاد و پنج میر سید الدین  
 بن میر عبدالوهاب سابق الذکر حاکم شد و مدت او یکسال بود  
 و بعد از او ده دار سلطان چند روزی و شاه ویردی سلطان  
 گذرلو یکسال و علی سلطان ولد خلیل خان افشار سه سال و احمد  
 سلطان افشار دو سال و حسن سلطان افشار ایضا دو سال  
 و شاه ویردی خان گذرلو هشت سال تا آنکه مراد آقای جلودار پاشا  
 آمده او را مقتول و چند روزی حکومت کرد تا درود غیاث بیک



نایب فرهادخان و او هم چند روزی پیش نبود و در این بین سید  
 مبارک خان بن سید مطلب و الحوزیه بخریک سادات و اعیان  
 مشوشتر لشکر کشیده بباغ و تفک خارج در ب عسکر نزول نمود  
 و اکثر مردم ولایت بمقامت سادات سر تسلیم پیش نهادند و متعدد  
 از خواص در قلعه محصور گردیدند و عریضه مشتمل بر چگونگی احوال  
 بمقامت میر جهانگیر گتوندی بمقامت نواب گیتیستان عباس  
 انفاذ نمودند و امیر جهانگیر در عرض چهار روز راه بختیاری  
 بار دو رسید و مراتب را با المشاوره نیز عرض داشت نمود و حسب  
 الاعلی موازی هفت هزار نفر از تشون رکاب لبر کردگی هدی قلخان  
 شاملو محبت دفع سید مبارک خان و تنبیه اهل شوشتر روانه  
 شدند و بعد هفت یوم وارد گردیدند و شب بی خبر در صحرای  
 سرکش کنار رودخانه نزول نمودند و خیمه کشیدند و در خیمه های  
 ایشان زنگاری بود علی الصباح که سید مبارک مطلع شد فی الفور  
 تشون خود را برگرفته روانه حوزیه شد و هدی قلخان با سپاه  
 از آب عبور نموده داخل قلعه شدند و اهل قلعه را هر یک در انوار  
 حال نوازش نمودند و افعالی که کاتب عراض بود و وزیر شد و هنوز  
 منصب

منصب در خاندان رفیع البقیان ایشان باقی است و ملک سبزآب با  
 قطاع میر جهانگیر داده شد حتی استاد جمال مبارک در قلعه رخنه گیری  
 نمود و معمار باشی و اراضی جمال آباد را که الی الان در تصرف اولاد او  
 انقطاع نمودند و بر خواجه عزیز کلانتر و خواجه غم الدین که خدای بلند  
 مواخذ مو مصادره بسیار واقع شد و چون حسب الامر الاعلی مورد  
 شده بود که مردم را تیغ بدهند و بی تقصیری منقار و رعایا معلوم هدی  
 قلخان شد باستدعای منار الیه فسق ایشان بر پیش تراشیدن قرار داد  
 و سیورغال سادات تا هفت سال معطوع گردید و این وقایع در  
 سال هزار و دویست و هدی قلخان شش سال در شوشتر بود  
 و آثار هنر بسیار از او باقی ماند از آن جمله عمارت قبله امام زاده عبدالله  
 و قریه هدی آباد که وقف آن سرکار است و حمام زنانه مسجد و دکان  
 رنگانه که وقف سرکار سید محمد بازار است و اکثرین وقفنامه بمهر  
 جمیع قضات و معتبرین عصر دیده ام و عمارت برادرین مالک و عمارت  
 بشیران عقیلی با خیابان نارنج و حوض دوری و قاپوی بیرونی قلعه  
 و طرح بازار شوشتر و ساختن دکانین باین هیئت و کاهری واحد  
 نموده بود که از رودخانه ما ناریان بازار منتهی میشد و این کاهری



در زمان و اخشوخان سد و دشت بقریب اینکه مار بازی از رستگان  
میلی آمده بود و مارهای بسیار بزرگ و کوچک داشت و از آن جمله  
مار بزرگی داشت که باریک الاغ بود روزی در بازار معرکه نمود و  
ابتدا با مارهای کوچک قدری بازی کرد و بعد از آن مار بزرگ را از  
جوال بیرون آورد گاهی دست خود را تا بازو بدهن او میکرد گاهی پا را  
تا زانو گاهی هر دو دست تا آنکه هر دو پا را بدهن آن را و مار او را  
کشید بیک قلاج تاناف او فرو برد مار گیر مضطرب شد هر چند  
دست و پا زد که خود را بیرون کشد نتوانست شروع بفریاد کرد و  
مردم گریختند بیک قلاج دیگر تا سینه او کشید تا تمام او را فرو برد  
و بد رخت کناری که در آنجا بود خود را تنگ پیچید که آواز شکستن  
استخوانهای او بگوش حاضران رسید و از آنجا بکاه نیز سر از پر شد  
فی الفور مردم جمعی نمودند و بچوب و خاک راه کار برز را سد و  
ساختند و بپوشید و آن کنار از نفس مار خشک شد و در این واقعه  
شوشتر خواجه عزرا از کلانتری مغزول و بالاخره خواجه محمد تقی  
بن طو حافظ شمس الدین مرجوع گردید و هنوز در سلسله ایشان  
باقی است و در سال هزار و هشتصد سالان قبلاً داکم شد  
و مدت او دوازده سال بود و بعد از فوت او علی سلطان برادر او  
پارنده سال

حکایت مار بازی

پارنده سال و در عهد او پل خواجه شاه علی نباشد و لفظ خواجه شاه علی  
تاریخ است و بعد از او طهاسب سلطان ولد محمد سلطان مذکور شد  
سال حاکم بود و در ایام او بنای پل گرگر با تمام رسید و قبل از آن مردم  
از روی بند میرزا نرگودی نمودند و بانی پل ملا حسین مردی در پیش  
پرویزگار پریشان حال بود و چون این اراده کرد بهر که اظهار نمود او را  
مستور و ملاست نمود میکردند تا آنکه بطرف آنتاره مکر عزیمت بر میان  
لبست و توفیق الهی امداد نموده با تمام رسانید و ذکر خیر او پرویزگار  
باقی ماند و گویند روز اول که تقسیم عزم نمود بر رسم نیازمندان طبق  
از کل و نقل بدست گرفته بود که خود را با صاحبان مروت عرض و استمداد  
نماید چون حاجی محمد تقی کلانتر از هر جهت یگانه عصر بود بر رسم تمین  
ابتدا به مجلس او درآمد و بدعا و ثنای بگشود و طبق را پیش او  
بنهاد چون بر مدعا واقف شد او را بسیار حسین و یک مشت گل  
و یک مشت نقل از طبق برداشت و یک غاز یکی فلوس بجای آن  
گذاشت در رویش از مشاهده اینحال بسیار بشگفت و از اعراض مدح  
شناخت و روی بهر این خود نمود که انشاء الله نجات و نال ما  
خیر است و کار ما پیش است و آنچه را حضرت شهر یاری کرامت فرموده است



برکت کینه و وسیله و سفیدی ما خواهد بود و شکر کنان بیرون رفت  
کلا نتر در چرخ و کس تبعات بنماید که قضیش گفتگوی او نمایند معلوم شد  
که چرن از آنجا آمده بود زبانه از آنچه در حضور ستایش نموده بود دعای  
خیر مسکیت و مطلق سخن منافی از او ظهور ز رسید شهر باری گفت که  
عمر من من استقام حقیقت حال در ویش و امتحان او بود که یاد بخیر  
نمود و سوخی دارد و این کار دشوار از او متمسکی می تواند شد  
یا نه معلوم شد که می تواند این گاه از خالصه خود مبلغی کلی که لایق  
مروت او بود فرستاد و سایر ارباب توفیق را ترعیب و خیر بای نمود  
تا با تمام رسید و مبلغها از اخراجات فاضل ماند که ملا حمید طریحین  
و دکا کین بساخت و املاک بخیرید و تاریخ بنای پل را بدین وجه  
گفته اند

مصراع

این پل از جهد حسین شد تمام

و در ذی حجه هزار و سی و هشت شبلی سلطان چرخ حاکم شد و  
بعد از شش ماه وفات نمود و الله و پروردی سلطان پسر او حاکم شد  
و چون کودکی بود عم او بهروز بیگ بنیابت اوسه سال میرود  
و بعد از او با سلطان پنج ماه نایب و وکیل بود و بهروز بیگ مذکور  
حکومت آمد و طول نکشید فصل چهارم در ربیع الاول سال  
واحد

و اخشوی سلطان غلام خاصه شریفه حاکم شد و قبل از آن شیر قوری  
بود و تا آخر دولت صفویه آن منصب در سلسله ایشان بود و او  
برادر منصور خان و ذوالفقار خان بود و گویند چون بحوالی شوشتر  
رسید در خارج شهر نزول نمود و سادات و اعیان ولایت بخند رسید  
شناختند از آفریده ملا افضل بن عبد الله صراف که در جمیع فنون کمال  
خصوصا ریاضی و احکام نجوم سرآمد بود استفسار ساعت سعد جهت  
دخول بلد نمود و خواجه اختیار طالع عقرب با سایر حضرات میبیکه در  
آنوقت در لغات آنها ممکن بود نمود و سلطان در ها بجا چند روزی  
انتظار کشید آنوقت مختار کشید و آفرید گفته بود مقتضای این است  
آنست که سلطان زبانه از صد سال در این ولایت حاکم باشد و این حکم  
بر وجهی مقرون بصواب اتفاق افتاد و در زمان او گر گین بیگ گرجی  
و المیدرم بیگ چرخس با تراجمین به شوشتر آمدند و ارقام پادشاهی  
در حضور مواجیب و مرسومات ایشان صادر گردید و گر گین بیگ  
میرشکار باشی مشار الیه گردید و قبل از او میرشکار باشی طماسپ  
بیگ بود که قلعه طماسپی از آثار اوست و ریش سفیدی قشون و  
حل و عقد امور و ولایت با سلسله جغتو و سایر طوائف و قبیله ایشان بود



و بهر ایشان نوروز خان بیگ که باغ زبرد و از عسکر از آثار اوست  
 و دختر خان باب و زمین و آبادی و تکثیر ذراعات و اشجار و رفیه  
 رعایای بسیار نمود و در مال و جهات دیوانی تو فیات کلیه بهر سلیقه  
 و این خدمت از او سحر طبع پادشاه افتاد و چون بهر مقدمه  
 مأمور گردید و در آنجا نزد ذوالفقار خان برادر خود که والی قندهار  
 بود خدمات غایان بقدیم رسانید در حین مراجعت که در اصفهان  
 بشرف بساط برسی رسید بخطاب خانی سراز گردید و قوا  
 و ملازم بدستور سایر خوانین عظام مقرر شد و در آنوقت مردم  
 شوشتر را وقت بسیار خزش بود و روزگار بفراموش میگردانیدند  
 و هر کس بفکر تحصیل معرفت و کمال بود و در آنوقت صلح مابین  
 سلاطین ازم و ایران منعقد و سوز بین الدولین بسته شده  
 بود و اهالی خوزستان از تشویش آسیب محاورت رومی امین  
 شده بودند و تمامی اوقات را بتفتن و تکلف و کسب آداب  
 مستحسنه مصروف میداشتند و شیخ الاسلام آنوقت شیخ عبداللطیف  
 جامی عالمی بود که مسلم نعلای آفاق بود و در سال هزار و پنجاه  
 وفات یافت و مقارن فوت او شیخ جواد کاظمی که در حوزة بود  
 به شوشتر آمد

به شوشتر آمد و هنوز فتاوی و سجلات و اجازات آن دو مجتهد بی نظیر  
 در دست مردم هست و بعد از آن شیخ الاسلامی بشیخ محمد الدین بن  
 شیخ عبداللطیف و از او میر محمد علی بن میر صدر الدین و از یاف  
 و قاضی عبدالرشید و قاضی عبداللہ سابق الذکر قاضی بود و از اعظم  
 سادات عالی درجات میرزا عبداللہ بن میر سید علی ابن میر محمد باقر بن  
 میر سید علی صدر و میرزا ابوطالب و میرزا هاشم بن میرزا احمد بن  
 میر محمد باقر و میرزا احمد بن میر شرف الدین حسین بن میر سید علی صدر  
 و میرزا اکاظم بن میرزا طاهر بن میرزا احمد بن میر عبدالرہاب و از معارف  
 فضلا آخوند ملا محمد خواجه افضل مذکور و باغ عبداللہ زین را که  
 در اصل از خاندان دیوان بود باقطاع او داده بودند و هنوز در تصرف  
 اولاد او باقی است و آخوند ملا عبدالرشید بن ملا نواز الدین طبیب  
 که با نچه آخوند از آثار اوست و او مردی زاهد منزوی بود و در مملکت  
 حال بهند و ستان رفته بود و با سنی نظام الدین احمد شیرازی حمازی  
 داماد طبیب شاه و الد سید علی خان شلح صحیفه و با مولانا فرج الله  
 در فزلی که در آنجا نهایت شهرت و اعتبار داشت مربوط بود و از این  
 استقارہ سرمایہ زندگی نموده مراجعت و مدتی در شیراز توقف نمود



و در آنجا جمعی از آگاهان حلقه ارادت او را بگوش کشیدند لاجرم مولانا  
 هزاره تا بهتازاد شیران و زمستان از امر شوشتر خبر میرد و مردان  
 در هر دو بلد به بضاعت آفرند تجارت می نمودند و منافع و ارباب آنرا  
 بسیار او می رسانیدند و او بفراغت روزگار میگذاشت و از هدا یا و  
 صلوات اهل دنیا امتناع می نمود و مقول است که مولانا شبی وعده  
 میبانی بامیرزا عبداللّه داشت و طرف مغرب ابرو و لهران شد و آفرند  
 را بسبب شکستگی و ضعف بامره حرکت متعذر شد آدم غمگین  
 میرزا فرستاد که عذرخواهی و وعده را منفع نماید میرزا گفت هرگاه  
 آفرند از آمدن متعذر است پس التماس آنست که اسب در آن  
 سرکار طعام و طبع نشود که از اینجا خواهند آمد و چون عادت آفرند را  
 میدانست که بعد از نماز عشاء بلافاصله عشاء تناول می نماید خدمه مکار  
 میرزا در بردن طعام و انشیره بمنزل آفرند تمجیل نمودند چون مولانا  
 از نماز فارغ شد طعام در نمازخانه حاضر بود چون اقتضای بزم است  
 است و اتفاقاً آنک را فراوانش نمودند آفرند بچاریه امر نمود که نمک  
 بیاورد و رفت و بیایست دیر کرد و هر چند او را آواز دادند جواب  
 نشنیدند خاتون برخاست که به بید بر سر چاریه چیده آمده او هم  
 رفت

رفت و نیامد و جواب نداد آفرند متحیر شد از عجب ایشان برخاست  
 گریه چند در آنجا بود که هر لحظه بر طعام هجوم میآوردند آفرند احیاط  
 نمود اطعمه را از نمازخانه بوثاقی دیگر که نزدیک بود نقل نمود و در آنجا  
 به سبب و بطرفی که ایشان رفته بودند برفت دید که چاریه و خاتون  
 نمک برگرفته میآیند و مقارن این حال نمازخانه که در کنار درو خانه  
 بود میفهمد و اساس آن باب رفت شکرگزاران بوثاقی دیگر نشستند و  
 طعام را تناول نمودند و قرآن آفرند که در نمازخانه بود ارضه و اقبالان  
 عمارت با نظرف رو و خانه پریده بود علی الصبح مردی که از خواهر  
 می آمدند آنرا دیده شناختند و بمصاحب رسانیدند و آنجا بپای  
 بود ملا حسن از شاگردان ملا حسن کاشی مشهور را آفرند نیز و در  
 عنقریب شیباب در ایام حیات پدر و فات نمود و متروکات آفرند  
 به شیرزاده او ملا محمد شریف رسید و از او یک سیر ماند ملاهادی  
 که بجزای فرست شد و احدی از او مختلف نگردید و گویند روزی مولانا  
 رشید علی بن سلیمان بحرینی در مجلسی مجتمع بودند و این سخن بزبان  
 شیخ جاری شد که مردم شوشتر در اصل عرب بوده اند و بسبب عمار  
 عجم غم شده اند و اهل بحرین بعکس مولانا گفت بنا بر این ما شما را جمله



منو خاتم و از مصنفات آخوند شریعت بر استبصار و کتاب سوانح  
الهمال مشتمل بر مناجات افکار و اجتناب از فنون علوم و شعر و انشاد و غیره  
و از آنجا مبلغ فضل آن حضرت معلوم میشود **فصل یازدهم** وزیر  
در عهد و اخشن خان حاجی محمد شریف بن آقا قاسم ابن آقا علی بود  
و او مردی بنفایت سعید و خیر مند بود و آقا هداایت الله این گمانت  
از آقارب سیمی او ملائی از او هم رسانید و به اردو رفته با ولایتی  
دولت عرض نمود که وزیر شو شتر نابینا شده و او را وزارت مختل  
است و رقم مطاع با اسم خود صادر نمود و در مراجعت بخونسار که  
رسید از ارجمند او را عارض شد و بشو شتر که رسید نابینا شد بود  
و او در میادی حال بهند و ستان رفته بود و با او رنگ زیب  
پادشاه هند نهایت اختصار و تقرب داشت و در حین رجوع  
و عده مراجعت کرده بود و چون به سبب کوری از قایان وعده  
و معارفت هند عاجز بود و لاجرم در شو شتر توقف نمود و او رنگ  
زیب او را نقد نموده مکتوبی در کمال ملاطفت با و نوشت و در حین  
مستد به از خود واسقه جهت تدارک احوال او زیستاد و به خود  
طلبیه و آقا هداایت الله این رباعی با و زیستاد **رباعی**  
از خاک

از خاک مراد هند تا گشتم دور \* شد دیده ام از مشت پشیمانی کور  
حب الوطن کشید و رنده هرگز \* عاقل زود بیای خود زنده بگور  
و این رباعی نیز نوشته  
اورنگ نشین هند یادم کرده \* و لطف خطاب خانه زادم کرده  
چون جام جهان غامت دل شافا زاده \* دانند که زمانه نامرادم کرده  
و او شاعری بی نظیر بود و اکثر اشعار او رباعیات است و این رباعی نیز  
از او است **رباعی**  
یارب تا کی عمارودی خواهد بود \* سال و سه هفته پی به پی خواهد بود  
تا کی کافر بعیش و مومن ببداب \* این روز قیامت تو کی خواهد بود  
و این رباعی را در وقت سگرات گفته  
همایه چه پیشد بصدوری رفتیم \* زین وادی سخت بصیری رفتیم  
عمری گذراندم چه در روشن خردان \* صد حیف که عاقبت بگوری رفتیم  
و ملا محب علی کاسبی شاعر نیز در آن عهد بود و او مردی درویش  
قانع و ظریف نری که سخنور حاضر جواب بود و یکسب جولانی مدار  
میکند و ایندی و با میرزا صائب ملکه الشرای عصر ظرافتها و سخنان  
شیرین داشت که مابین مردم مشهور است و در مدح و اخشن



و هم چنین علی پاشا بن افراسیاب دیری و الی عبده و حسین پاشا پسر او  
 قصاید بسیار دارد که در دیوان او مذکور است و منجم در آنوقت سلاطین  
 محمد بود که بعضی تقویم که نه و آناری که از او مشاهده شده دلالت  
 بر کمال قوت او در فن استخراج و احکام دارد و از توکیک پیر ملان بود  
 ملا ابو الفتح که بقصد هار رفت و در آنجا سکنی نمود و خیر او منقطع شد  
 و کلاً نتر در آن عصر حاجی محمد تقی سابق الذکر بود و او مردی نبیست  
 کریم الاخلاق بود و حق تعالی با او عنایت خاص داشت و قنای امور این  
 حدود بر آید و مواید او و نظام پذیر گشت بود و بسیار مقرر شد و  
 از آثار که از او در میان است حقیقت حال او معلوم می تواند شد  
 و بشکایت و اختراعات اجداد و به محف آلود نمود و آب الزحوالی  
 و اراضی هینار یک که شش هفت فرسخ میشود جاری ساخت و آن اراضی را  
 که موات و از ابرار قدیم بودند احیا نمود و بلطایف الخیر طوافی می  
 هدیه و محامید و غیر هم که در آن اراضی صاحبید بودند بی دست  
 و دست تطاول ایشان را کوتاه نمود و قلعه هار بنوار هار ساخت و قلعه  
 پاپی و افرونی و فیلی بساخت و رعایا از اطراف جمع نمود و در آنجا سکنی  
 داد و بنهر و حیوان و سایر ادوات ندرع از خود بایشان بدهد تا از خود  
 قدرت بهرسانند و در رتق پادشاهی که در حضور و حضرت آن  
 صادر شده

صادر شده با اسم فتح علی بیگ نوشته اند و باین سبب فتح علی خان خاقان  
 دون سایر برادران متصرف گردید و ملا کاسبی تاریخ از ابدین و به گفته  
 اندر ایام شه عرش سریر • شاه عباس سکندر و تمکین  
 آن سلیمان دوم گشودند • قاف تا قاف سریر نگین  
 معدن فیض و وفا و اشتیاق • کش بود لطف از لیل و معین  
 با محمد تقی نیک نهاد • شد شریک فرحیت آب و زمین  
 ساختند این ده و نامش کردند • محف آباد زهر شده دین  
 کاسبی سال بنایش جستم • از خرد قد و هار باب یقین  
 کرد نظاره سر ایش گفت • محف آباد به از خلد برین  
 و گویند دهنه نهر را ابتدای قنوات از بالای بندماهی بازان برداشته  
 بود و چون مکرر انبوه میشد و یک دفعه چندین نفر انسان و حیوان  
 زیر انبوه به تلف رسیدند و کلاً نتر در علاج آن معجز بود و این معنی  
 شهرت کرد مولی خلف اعمی برادر سید مبارک خان سابق الذکر  
 بانی شهر حلف آباد چون بشنید پیغام فرستاد که در ایام شهاب  
 باحوالی بشکار آمده ام اگر دهنه نهر از سر کشی مقابل بقعه نوح بردار  
 با اراضی هینار یک آب بهر هولت جاری میتواند شد و از تصدیق هر سال



تنفیذ قنات فراغ حاصل خواهد بود و چون این پیغام بکلا تر رسید  
 اهل خبره را در آنجا حاضر ساخت و بنظر دقت ترازو و محسین این  
 رأی نمودند لاجرم دهنه جدید از آنجا احداث و کوره ها را درست  
 برداشتند و آثار آنها هنوز موجود است **فصل شانزدهم** **علا** اخوند  
 ملا حسن علی شورشتری در ایام واخترخان بود نهایت اکثر اوقات  
 را در اسفهان میگذرانید و در مسجد شاه امام جمعه و جماعت بود و  
 او پسر اخوند ملا عبدالله حلوانی بود که شیخ بهاء الدین محمد و محمدیان  
 داماد و مولانا احمد اردبیلی و سایر مشاهیر آن عصر فضیلت او را  
 مقبول و مستند داشتند و نواب گیتیستان شاه عباس مدرسه  
 ملا عبدالله را نزد یک قیصریه اسفهان با اسم آن حضرت بساخت  
 و بدعوت آنجناب موقوفات چهارده معصوم را که تا آن زمان دولت  
 مستمر بود قرار داد و در آن وقت در باب تحقیق مذهب منازعه  
 و مجاز به فیما بین پادشاه ایران و سلاطین روم و از یک در کار بود  
 و پادشاه از یک به نواب گیتیستان ایلمی فرستاد که علماء و اورد  
 النهر را از حقیقت مذهب شیعه اطلاعی وافی نیست چنانچه از  
 علمای آن مذهب احدی روایت این دیار است که حکویتی را  
 حسب الواقع اعلان و مواقع اختلاف بین الفرقین محرز شود آنگاه  
 باسفراب

باسفراب یکدیگر تتبع دلائل از کتاب و سنت و نظر در تحقیق حق و جمع  
 راجع نمایند ممکن است که سبب رفع اشتباه و وضوح حق تواند بود و هر  
 فضلاء عصر صحبت این امر بهم آن حضرت را تصدیق و اختیار نمودند و بلاز  
 و احترام تمام تر روانه دیار اوزبک گردید و چون ببلده بخارا رسید  
 سلاطین ایشان بود و رسید علماء و امارا و اعیان مراسم استقبال و تعظیم  
 بتقدیم رسانیدند و به مجلس پادشاه درآوردند و در همان مجلس اول  
 چند کلامه یا او مکالمه نمودند و قوت فضیلت او را معلوم کردند و دانستند  
 که مسافره با او بی صرفه و باعث محبت و رسوائی ایشان خواهد بود  
 لاجرم طلبه جمعیت نموده دفعه در مجلس هجوم و بقلم تراش و مشق و نگد  
 آن حضرت را شهید نمودند و این واقعه در سال هزار و بیست و یک بود  
 و قبل از اشتها حال مرگ تا افضل فضلاء شورشتری اخوند ملا عبدالله  
 که در او اخر حال بمشهد مقدس انتقال و میر نورالله ثانی شاکر دیوانه  
 او بود و در زمان واخترخان مسید رشید الدین دزفولی به شورشتری آمد  
 و خانه و املاک را بساخت و او خورش نوری بود و فتح علی خان و فتح علی خان  
 و ملا محمد تقی غسال و ملا محمد طاهر خورده فروش و حاجی عبدالله باقانی  
 و سایر خورشویان آن وقت همه شاکر دان او بودند و مسید خلف پسر  
 داماد حاجی محمد تقی کلاتر بود و باین نسبت بعد از انقراض اولاد ذکور



حاجی محمد تقی منصب موروثی بسینه محمد صادق بن سید خلف رسید و بعد از  
 او خلف او سید نفیث الله و اکنون با سید محمد حسین بن سید نفیث الله است  
 و از معارف ایام و اختیاریان حاجی شرف بیگ بود که کار و انشای بازار  
 از آثار اوست و او بالا مل شاگرد چو لای بود که از کساد کار و کثرت  
 اضطراب هندوستان رفت و در آنجا ترقی بسیار نمود و ثروت بی اندازه  
 بهم رسانید و از پادشاه و امرای هند قبول تمام یافت و در آنوقت الهی  
 از ایران بهند رفته بود و خود بسیار همراه بوده بود که از اولیای دولت  
 آنجا اقامت و انعام قبول نکند و چون این معنی بر پادشاه و امرای  
 هند گران آمده مدتهای مدید در آنجا توقف فرمودند و بتقریب سیاه  
 و غیره اخراجات زیاده از حد بر او لازم آوردند تا جمیع آنچه همراه داشت  
 بمصرف رسید و بی نهایت مضطرب گردید چون شرف بیگ مطلع  
 گردید بمقتضی نموده خود را با و رسانید و تمام آنچه داشت بلا مضائقه  
 با و مبدول و مکر خدمت بر میان بسته انواع بندگی معمول داشت  
 تا آنکه با اتفاق ایلمی معاودت نمود و این خدمت مستحسن طبع نواب  
 گیتیستان افتاده انعامات و اکرامات فرمود و نقاره خانه با و  
 بخشید که در صبح و شام بدستور خزانین عظام نوبت دولتی  
 کوفت و وارث او یک صیه بوده که در حباله باداده حلی بیگ بن  
 و اختیاریان

و اختیاریان بود دیگر پیرانجیری و او از ندای مخصوص نواب گیتیستان  
 و بسبب او خانه نزول از شورشتر رفع شد و رقم اقدس بقید لست بود  
 صد و ریافت که عساکر مضوره که وارد شورشتر شوند در خارج شهر  
 منزل نمایند و صفای را از رحمت آورده داشته باشند و مانع نشا  
 و اگر در اصل از خالصجات بود با قطع پیرانجیری بداد و هنوز در تصرف  
 او کاد اوست و از معارف ارباب خیر در آنوقت خواجه عزیز سبزوالدی  
 بود و قنوت حمام مسجد الی رودخانه داربان از آثار اوست و قبل از  
 آن آب از چاه میکشیدند و چون چندین سال است که آب از داربان  
 منقطع گردیده و بسبب کم آبی مردم زحمت میکشیدند حاجی علی بن  
 شیخ محمد بن حاجی علی بن حاجی محمد جزایری و حاجی محمد علی بن حاجی رضا  
 بن حاجی عنایت الله گری با اتفاق یکدیگر مبلغ کل اخراجات و  
 چاه قدیم حاکم را که بر روی آب بپوشیده بود تنقیه نمودند و به نیک  
 نای این صدقه جاریه فایز گردیدند دیگر حاجی عبد الله بن حاجی  
 ولی که تکیه حاجی در محاسن گری از آثار اوست دیگر حاجی عنایت الله  
 مذکور و حاجی قطب الدین برادر او که از آن زمان الی الان بنجر طیبه  
 ایشان مشتمل انواع محامد و مغز و ناصیه اهل الشان نقش پذیر رسد



کم ترک الاول للاخر است و از معارف قرآن لباس بعد از نوروز خان  
 بیک سابق الذکر حاج میرزا علی بیک بود و بنا و واسطه ایام فتح علی خان  
 مقرر شد و مدت حکومت و اخشنو خان سی و هفت سال بود و در سال  
 هفتاد و هشت در محل کت که از املاک بیلان او بود وفات یافت  
 و اکثر عمارات تندی قلعہ بنای اوست و پول گاه صحرای گرا اینها از آثار  
 اوست و در اینچ پیر بود فتح علی بیک و اسلمس بیک که در او اخر حال  
 خطاب املاخان یافت و کلب علی بیک و باداده بیک و عباس خان  
 و غلامان بسیار داشت مثل طماسب آقا و بهمن آقا و جمشید آقا و  
 بهمد آقا و گرگین آقا و هر زن آقا که هر یک در حد ذات خود امر عظیم الشان  
 بودند و اولاد و احفاد بعضی از ایشان هنوز در شوشترند **فصل هفتم**  
 بعد از وفات و اخشنو خان حکومت شوشتر بفتح علی خان پسر پسر او رجوع  
 شد و در همان سال حسین پاشا بن علی پاشا و الوی صبره از عساکر سلطان  
 محمد عثمان لوهراسان شده بگرخت و بهند رفت و اهل جزایر که لغزان  
 او بودند متفرق شدند و عجبی بیک و حاتم آقا که از مخصوصان آقا  
 او بودند بشوشتر آمدند و عبدالغفر بیک بن عجبی بیک الحال در  
 هندوستان و محمد سلطان حاکم بندر عباس پسر حاتم آقا مذکور بود  
 و او را در بصره و نزاعی کن املاک بسیار بود که الحال در بصره اعیانند  
 رسید

و رسید نعمت الله جزایری نیز در این فتره مجوزہ آمد و مسجد علی  
 خان بن مولی خلف والی حوزہ با او روابطه بسیار داشت و او را باقی  
 حوزہ تکلیف نمود و حسب الاستخاره بنا را با انتقال بشوشتر گذاشت  
 و میرزا عبدالمؤمن سابق الذکر کمال مکرمت و مراعات بشار الیه عمل  
 داشت و فتح علی خان مرقد اهل کمال بود و اسلمس بیک برادر او که در آن  
 وقت نایب الایاله و کارگزارد بود نهایت ارادت و حسن اعتقاد با بنی  
 بهم رسانید و اسباب زندگی از هر جهت بخوی که لایق ارباب مروت  
 بود سرانجام نمودند و مسکن در جوار مسجد جامع معین داشتند و  
 حاجی محمد تقی کلانتر کار و انسانی در آن محله ساخته بود از صاحب مدتی  
 رسید و مسکن تلامذه مقرر نمود و نمای اهلالی اخذ و در حلقه اولاد  
 آن بزرگوار را بگوش و غاسیبه متابعت او را بدوش کشیدند و سینه  
 و صد و دو حکم جمیع مناصب شرعیہ آن بلد و سایر بلاد قریبہ را از  
 شیخ الاسلامی و بنایب الصدوره و تدریس سرکار امام زاده عبداللہ  
 و تولیت مسجد جامع و امامت جمعه و جماعت و امر عبود و مہنی از  
 منکر با تحفہ مستلم داشتند و از هر جهت مطاع و مقبول گردید و  
 مولد اجتناب در قریہ صباغیہ جزایر در سال هزار و پنجاه و دو



در دارالعلم شیراز مدت نه سال تحصیل علوم مشغول بود و از شاه ابرار ولی  
 و میرزا ابراهیم بن ملا صدر او شیخ جعفر بن کمال بحرینی و شیخ صالح بن عبد  
 و سید هاشم احسانی و شیخ محمد علی حوزی و سایر فضلا که در آن عصر در شیراز  
 مجتمع بودند استفاده و اجازه حاصل نموده و بعد از آن در دارالسلطنه اصفهان  
 مدت هشت سال از خدمت آقا حسین خونساری و مولانا محمد باقر خراسانی  
 و مولانا محمد حسن کاشانی و مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری و سایر  
 مشاهیر با نزاع فیوض بهو مند گردیده و آن حضرت بسبیل کرم الاخلاق بود  
 و به اقارب و ارحام هوان طریق مواملت و مواسات می نمود و اکثر ایشان  
 در نوشتن با جناب ملحق گردیدند و مراعات و ارشادات او بنایت بر  
 بود و آن سبب حسن شرع در نوشتن رونق یافت و مردمان را به بنای  
 مساجد و رعیت می افزود و با جناب در هر محله یکی از اعظم تلامذه را به  
 امامت جماعت معین نمود چنان آفرید ملا محمد بن علی النجاشی و ملا محمد باقر بن  
 ملا محمد حسین سید محمد شاه و خواجه حاجی عبدالحسین بن خواجه کلپ  
 علی گری و قاضی نعمت الله بن قاضی معصوم و همایشان از بركات  
 و انقاس شریفه آنحضرت استفاده نموده بودند و از آن وقت الی  
 الان جمیع علمای این نواحی بواسطه یابدون واسطه نسبت تلامذگان  
 جناب می رسانند و نسب آنحضرت بدین وجه است سید نعمت الله  
 السید

السید عبد الله ابن السید محمد ابن السید حسین ابن السید احمد ابن السید  
 محمود ابن السید غیاث الدین ابن السید عبد الدین ابن السید نور الدین ابن  
 السید سعد الدین ابن السید عیسی ابن السید موسی ابن السید عبد الله ابن  
 الامام ابو الحسن موسی الکاظم علیه السلام و علی الهی السلام و ابن عیین بن علی  
 الرضا علیهما السلام علی گویند و آنحضرت را مصنفات بسیار است  
 شرح کبیر تہذیب الاحکام مشتمل بر دوازده جلد و بعد از آن تصانیف و  
 بقیه اختصارات نموده و شرح صغیر را که الحال معلوم علمای حدیث است  
 در هشت جلد ترتیب داد و شرح استبصار سه جلد و شرح عمالی اللؤلؤ  
 در جلد و الاقوال الثمانيه دو جلد و فوارا الاخبار دو جلد و ریاض الابرار  
 سه جلد و زهر البیض دو جلد و حصص الانبیاء و شرح توحید صدوق  
 و شرح احتجاج و شرح عمیون الاخبار و شرح روضه کافی و شرح صحیفه  
 کبیر و صغیر و حاشیه شرح جابی و شرح تہذیب النجاشی و شرح مفتی البلیب  
 و رساله منتهی المطلب و هدیة المرئین و منبع الحیات و مسکن النجاشی  
 و کتاب مقامات النجاة و حراشی قرآن که آفرید ملا محمد نجار و رساله جلد  
 تدوین نموده و حراشی نهج البلاغه و بر اکثر کتب حدیث و عربی و  
 اصول حراشی مستقره نوشته و اکثر کتب که در ایام اشتغال در دست خود



متون و حواشی نهم البلاغه و بر اکثر کتب حدیث و عربیت و اصول خویشی  
متفرقه نوشته و اکثر کتب که در آیام اشتغال درس خوانده متون و حواشی همه  
بخط شریف آن حضرت است و در سلسله الجمعہ ثالث و عشرین سال هزار  
و صد و دوازده در منزل جاید رفیقی بر یمن رضوان شتافت و بارگاه او  
در آنجا معروف است و ولدا کبر و سید نور الدین در جمیع مراتب  
مرقمه قایم مقام و نعم الخلف گردید **بلیت**

زنده است کسی که در دیارش ماند خلقی بیادگارش  
و همه انرشته هارا منتظم و مضبوط داشت و در جلالت بقیه و فصاحت  
گفتار یکانه روزگار بود و در شوشتر از والد ماجد و در امهات از فضلی  
عمر استفاده نموده بود و در سن طفولیت که بزیارت مشهد مقدس  
مشرف شده بود خدمت شیخ محمد حر رحه الله رسیده و آن عالی  
حضرت تفرس نهم و ذکا و حسن عاقبت از ناصیه او نموده و اجازه عا  
بخط شریف خود حجت او نوشته و از معنیات اجتناب است شرح قسم  
طهارت باطن نخبه و ترجمه آن اخلاق سلطان که حسب الامر نواب مالک  
و قاپ شاه سلطان حسین در سلک تحریر کشیده و در ساله ظهور به  
ایضا حسب الامر و رساله مشکیات غار و ترجمه حدیث وصیت شام  
در جمعه

و ترجمه قصص الانبیاء و رساله فروع مشتمل بر فواید و نکات بسیار از  
علم لغت و بلاغت و اوراسه برادر پیر سید حبیب الله که در مکرین  
وفات نمود و سید شفیق قاضی و عقب از او انک است و سید جمال الله  
و یک پسر از او خلف شده سید عبدالدین که الحال در هندوستان است  
و تولد سید نور الدین در سال هشتاد و هشت بود و در هجری حجه یکصد و  
پنجاه و هشت در شوشتر فرزند پسرین رسید و قاضی عبدالدین پسر  
وجه تاریخ گفته **رابعی**

در فوت مقرب خداوند عفو

شیخ الاسلام غنی سادات و صدور  
با غایت حزن سال تاریخ آمد

شد محله و مسجد و مدرسه بی نور

وله انفسا

از واقعه سید فر دوس مقام

بر اهل بیاع ارض شد بام عام

رو داد چه نوبت بهر تاریخش شد

شیخ الاسلام

بال عبارتین



وحسب الرصیت در چهار مسجد جامع مدفون گردید و بارگاه او در آنجا معروف  
 است و او را هشت پسر بود از آن جمله در حیات والد وفات نمودند سید فرخ الله  
 در حوزه شهر ذیقعه چهل و شش و سید نعمت الله در پیشاور هند بنجاه  
 یک مرد و بلا عقب و شش دیگر موجودند عبد الله مسعود این صفات  
 و سید حسین الحال در نجف اشرف ساکن است و سید محمد و سید مرتضی  
 و سید طالب که در مشو شتراند و سید رضی الدین که در هندوستان است  
 و سید مرتضی امام جمعه و جماعت است و این صنایع الاوقات را الحال ده  
 پسر است سید ابوالحسن و سید جواد که در هندوستان اند و سید عبدالهادی  
 و سید یار الدین و سید عبدالرحیم و سید علی اکبر و سید عبدالهادی و  
 سید ابوبکر و سید محمد امین و سید عبدالسلام و آنچه الی الان به یاد آوریم  
 و آن در سلك تالیفی کشیده رساله مدینه الخراسان و حاشیه  
 اربعین حدیث حسب الامواله و رساله فلسفی در تحقیق قبله شوشتر  
 حسب الاشهاره در حرم اسفند یاربیک و رساله در تحقیق قبله خوز  
 و بعضی فوائد دیگر حسب الاشاره و الی خوز و سید علی خان بن سید مطلب  
 و رساله التحفه النوریه باسم والد و آن ده مسئله است در ده  
 و شرح صحیفه اسطرلاب در آیات اشتغال شیخ ابراهیم بن عبد الله بن  
 ناصر که الحال در دارالعلم خوزیه مقتدی و امام جمعه است و شرح  
 مفاتیح

حالات مرآت کتاب

مفاتیح الشرائع موسوم بالذخر الرابع و آن کتابی جامع است یک مجلد از آن  
 بیاض رسیده و مقبول فضلا و عصر گردیده و اکثر ایشان در ظاهر نسخه  
 اصل بخطوط شریفه خود حسین نوشته اند و میر قرام الدین مسقی  
 و زوی از منظومات خود این قطعه نوشته **قدومه**  
 بحسب ذخر السید الموسوی . فی بیان مفاتیح الشرائع کافیا  
 فیه تمام الکشف عن مشکاته . بطرذ اینق جاد للعلی شافیا  
 و اشرق نور الدین منه بنعه . من الله ابدی کل ما کان خافیا  
 و جلیه اولی و آن رساله ایست مشتمل بر جواب فتاوا مسئله از فزون  
 متفرقه و سائل سید علی نقی و وی است و جلیه ثانیه مشتمل بر  
 مسئله از سید علی مذکور و رساله علویه مشتمل بر جواب مسائل  
 شیخ علی جوزی و رساله احدیه مشتمل بر جواب مسائل مولی احمد بن  
 مطلب برادر سید علی خان مذکور و رساله در تحقیق قاعده استخراج  
 اخلاف در جمیع بلاد و کتاب طلسم سلطانی مشتمل بر فوائد کثیره  
 از علم هیات ریخوم و طلسمات حسب الاشاره ابو صالح سلطان شیری  
 و کتاب التحفه السنیة فی شرح النجمة المحسنیه حسب الاشاره اخوند  
 مولا علی ابن علی انجاری برادر اخوند ملا محمد سابق الذکر و آن کتابی







رخنه بل نیافت و بر در ایام و تعدادی سنین و اعوام متراید گردید و حکام  
بعد بسبب اختلال اوضاع و روزگار و کثرت عزل و نصب از عهده انجام  
آن بیرون نتوانستند آمد و چندین دفعه حال خرابی و لایق و شکستگی  
منذر امیر کلب مالک رقاب عرض نمودند و مقدر شد که مهندسان و  
اهل خبرت از فارس بیامدند و ملا خطه بر آورد نمودند و بجای نرسید  
لیکن حکام آن سلسله هر ساله بقدر مقدار آب میزدی و میخوردند که  
آب بالمره قطع نمشد و قلیل حاصل صیفی بعمل میآوردند و فتح علی خان  
اراده نمود بود که قنات گلرگ در امتیه و اراضی جویند را فارا بنماید  
و مدتی اوقات مصروف آن داشت و هنر آنکه بر روزگار مطرب  
مشغول بود و حفر نمود و سرکاران گدا علی بیگ یوزباشی بود و چون بانام  
رسید و آب را سرد انداختند و در آنجا بر رسید که آب بر زمین فرو میرفت  
و بجزعه غیر رسید هر چند علاج آن متعذر نبود نهایت خان التفات  
نمود و بعضی گدا علی بیگ تنها از پیش غیرت و هم چنین ناصدا ماند  
و در ایام فتح علی خان در ریشی بود غریب میر باق نام و لود شوشتر  
شد و او را با سید نعمت الله ارادتی بود و ده دوزه بخانه سید  
حاضر میشد و نستعلیق را بسیار خوش مینوشت بدالان خانه سید  
برآمد و بکتابخانه به بسیار جلی لفظ با کانی المهمات بدو وارد می  
گفت

مجلس بکتابخانه مسجد اعظم

کچ نوشته بود روزی خان بدین سید آمد چون آن خط را بدید عین  
بسیار نمود و از کاتب آن استفسار نمود و او در مجلس سید نشسته بود  
خان او را نیکو پرسش نمود و چون از مکالمه او حسن تقریر و لطف ضمیر  
معلوم کرد او را تربیت کرد و آخر الامر ندیم مجلس خاص و منش سرکار  
شد و در شوشتر اقامت نمود و یک پسر از او متخلف گردید میر سید  
محمد که بقصد تحصیل باموستان رفت و بعد از استكمال روانه هندوستان  
و در آنجا ترقی بسیار او را روی داد و بعد در محمد خان خطاب یافت  
و شش سال قبل از این بایلیگری بایران آمد و چون معاودت نمود  
وفات یافت و اولاد او در ذوق نداشت و در عصر فتح علی خان لوا عالم سلاطین  
میرزا شاهپور و میرزا مؤمن ابن میرزا عبدالله سابق الذکر بودند  
و میرزا حسین و میرزا محمد ابن میرزا حمید و میرزا سلطان حسن و میرزا  
حسین ابن میرزا ابوطالب بن میرزا حفر بن میرزا باقر و میرزا حبیب الله  
بن میرزا هاشم و میرزا شاه ولی بن میرزا اکام و میرزا احسن خان بن  
میرزا اشرف و میرزا سید الدین محمد و از معارف اهل فضل و کمال  
آنوقت ملا محمد علی ابن ملا جاگیر ابن حاج خضر مکی و او از اهل زهد  
و ورع بود و در شیراز و موهنجان تحصیل فنون کالات نموده بود



و در مبادی حال هندوستان رفته بود و چون اوضاع آنجا مستحسن طبع  
مشکل پسند آن حضرت یتقاد برعت مراحت نمود و مدفن او در حصار  
مسجد جامع است و قاضی عبداللّٰه بن ذر فزلی تاریخ وفات او را بدینوجه گفته

رباعی

دیگر قضیه وفات آخوند ✖ رونق بمقام تقوی و علم عائد  
تاریخ چه چشم ز خرد گشت افتاد ✖ تاج از سر اسلام ز فوت آخوند  
دیگر آخوند مولا نامیض الله عصاره او در فن طب و نجوم مسلم بود  
و رساله طب الائم را با ذهبیه حضرت امام رضا علیه السلام حسب الاشارة  
فتح علی خان ترجمه نموده و مبلغ کمال مولا را از آن ترجمه معلوم میشود  
و دیگر آخوند مولا نامی او در امور انجمن است آخوند ملا حسن کاشی  
تحصیل نموده بود و قاضی در آن عهد قاضی معصوم بن قاضی عبدالرضا  
بود و او مردی خوش صحبت نیکو معاوده بود و در وقت طبع و وفات  
دهن و سرعت جواب و حسن بدیهه نظیر نداشت و اسعلا و خفا  
قطعات تاریخ مقبول شعرای عصر بود و این رباعی از اوست رباعی  
باینهمه ظلم نفس مظلومی تو ✖ با یک دوزخ گنا مصری تو  
دین رفت و گشت جامه ملت بیانی ✖ قاضی چه عجب یا نس محمدی تو

وله

وله

از عیب کسان هر که نه پرهیز کند ✖ خود را بهر عیب ناچیز کند  
ساز سیب نیز کن صورت خویش ✖ چون بر کجی نظر نیز کنم  
روز پر در آن وقت میرزا حسن بن حاجی سراج الدین بن آقا علی بود که  
از اسخیای بزرگوار و بزرگان فرخنده آثار بود و از معارف و طباش  
حاجی بچین آقا هشیر زاده و خلیفه حاجی میرزا اقلی بیگ مذکور و ذال  
بیگ بن گ گین بیگ میر شکار باشی و باغ زال بیگ بود که از آن  
اوست و بعد از او رستم بیگ سپاه و از معارف که حدایان حاجی زما  
و حاجی رضا بن حاجی عنایت الله سابق الذکر و مسجد عبدالله باقریه  
از اندیشیان است و خواجه حاجی عبدالبنی ابن خواجه عزیز و حاجی صالح  
عراق و حاجی عبدالله تپانچی و طاهره و قاضی باقر از آن اراکین  
**فصل نوزدهم** در ذی حجه صد و پنجاه سلیمان وفات یافت و  
در محرم صد و شش شاه سلطان حسین جلوس نمود و املاک خاند  
آنوقت قزلار آقاسی بود و او را بقندهار فرستادند و فتح علی خان او را  
از شوش طلب نموده بجای او مضروب ساختند و حکومت شوش  
بکلیب علی خان تفویض شد و بتاریخ دوازدهم شهریاری الثانی زاد



شوشتر گردید و در این بین سید فرج الله خان والی حوزه مأمور فتح بصره شد  
و در آن زمان بصره در تصرف شیخ مانع ابن مناسس متفق بود که از اولیای  
دولت رومیه گرفته بود و کلب علی خان با سایر خانیان این حدود بیوقت  
سید فرج الله خان مأمور بودند لهذا در شوشتر چندین ترفیقه نمود و در آن  
سال آب سیل طغیان نمود و رخنه بند میزان ریافتند و آب که رود و در آنکه  
زور آوردند بمقام خلل پذیرفت و آسیاها و چرخاها که در آنجا پرده  
بایستند و باغ بر مجاری و سالم آباد و بلاگردان و گلای و سایر باغچه ها که  
از آنجا آب مخورند همه بر طرف شد و ملخ عظیم در آن سال آمد که تمام  
اسجار و ثمار و محصولات تلف رسید و این مقدمات ابتدای خرابی  
شوشتر بود و بعد از آن سید فرج الله یاعنی شد و عم او ملا هیبه بن  
خلف بحکومت حوزه آمد و او مردی علیر کبیر السن ضعیف بود و از  
عهد تمشیت عربستان بیرون نتوانست آمد و ترکنازلن اعراب بتمام  
بلوکات رسید و خطر پیشانی بر پیشانی اهالی آنجا کشید و در تاریخ صده  
یازده علی بن خان این ذوالفقار خان حاکم شد و او مردی ضابطه شده  
بود و بهارت ولایت و ترفیه حال ضعیف رعیت زیاد داشت لیکن آن  
هلت نیافت و در مد و سیزده عبد الله خان بن املان خان حاکم شد  
و مدت

مقتضی بحکومت ایشان که در این زمان بود

و مدت یازده سال حکومت کرد و او مردی سخی الطبع عیاش بود و اکثر  
اوقات را بپیر و شکار و لعب و لعب مصروف میداشت و در تاریخ صده  
و چارده املان خان حاکم که حکم می نمود و شوشتر آمد و در باغ خواجه  
نزول نمود و چون بکو حکم نمود عبد الله خان با تمامی سادات و ائمه  
شوشتر بجای خالی رفتند و ایشان را از نشأت نمود و بعد از کو حکم  
حاکم استرا با داشتند و عبد الله خان نزد او با ستر با در رفت و بعد از وفات  
املان خان چند روزی معاودت نمود و در آن وقت محمد علی بیگ ابن  
املان خان در شوشتر نایب بود و این در سال بیست و یک بود و در  
هان سال مرویس افغان قلعی در قندهار یاعنی شد و گر گین خان والی  
بخارا بکشت و کچند خان گرچی با سپاه گران از کل مالک مرده  
بداشته و ملخصه او برآمد و از آن جمله بخواه نواز قشون شوشتر بگریزید  
حاجی حسین بیگ بن حاجی یحیی آقا و قشونات شکست خورده کچند خان  
مقتول شد و دهنه دیگر قشون قندهار فرمودند و عبد الله خان  
از جمله مأمورین بود و در رفتن تساهل نمود و در سال بیست و چهار  
صفی تکی بیگ نایب کو حکم نمود و دهنه و او را در باغ خواجه گریزند  
و بقلعه آورد و امرار او را سونگ سرکار و دیوان نمود و مصروف آقا بن  
همرد آقا غلام را که نایب را نازل و وکیل بود با خواجه حسین مستوفی



ولما هادي بن خواجه عنایت الله بن خواجه عبدالباقی که مستوفی خاصه  
بود انصاف بوس نمود و معیار بیک هفته که روانه شدند ایشان را مرخص و عبد الله  
خان را بقلعه کلاب فرستاد و بعد از آن بیک ولی را که میر شکار باشی  
که هکلی بود بنیابت شو مشرک گذاشت با چند دزدی که خبر حکومت بچین  
خان بن فضل علی بیک بن فتح علی خان رسید و او حاجی شاه نظر بیک بن حاجی  
بچین آقا را نایب نمود و جمیع امور دولت خود را با او مفوض داشت و بعد از آن  
سال و پستان بشورید و رسید عبد الله خان بن سید فرج الله خان را  
که والی با استقلال بود سادات شمشع بنی اعمام و با اتفاق مشایخ عرب  
گیرانند و فتنه ها برپا شد و عمر من خان از اردو جهت تدبیر آن امر مجوز  
آمد و روز بروز غلیظ و شد و در همان سال بختیاری هم برآم خورده بود و  
حاکم خود محمد علی خان بن یوسف خان را گیرانیده بودند و علی مردان  
خان بن حسین خان بن شاهریزی خان فیلی با اتفاق بچین خان  
بمشیت این امر در گردیدند و اجتماع ایشان در دزفول دست بداد  
و کاری از پیش رفت تا آنکه محمد علی خان معزول و حکومت بختیاری  
بسعید خان بن حقنظر خان قرار گرفت و بسبب شدت حرارت هوا  
در آن سال قشون فیلی ضعیف شدند و و بانی در ایشان افتاده و روز  
جمعی تلف شدند و باین سبب علی مردان خان بولایت خود مراجعت  
نمود

نمود و در ماه رمضان بسیت و شش بچین خان معزول شد و حکومت  
ثانیاً به عبد الله خان انتقال یافت و آقا محمد علی میر آخور را نایب نمود  
و در شهر دزدی قنده هزد وارد دزفول شد و در ستم بیک با اولاد و  
معصوم آقا و سایر یاران که بمشهد مقدس رفته بودند در مراجعت  
میر کبیر عالی ملحق شده بر فراغت آمدند و عبد الله خان در خارج شهر  
دزفول خیمه زده بانظار علی مردان خان که با اتفاق بنادیب و تنبیه اعراب  
پردازند و حاجی حسین بیک و حاجی شاه نظر بیک با رفقا که مجوز  
رفته بودند مراجعت بدزفول و در دوازدهم محرم بسیت و هفت  
وارد حضور غائب عالی شدند و چون حسب الامر الاعلی نواب خان  
نگرانان ایشان مأمور بود خدمه را با مشال امر اقدس امر نمودن ایشان  
سرگشی نمودند و از حیا و انقیاد و اطاعت که شایع بجات است تمام  
بیرون نهادند و جنگ در گرفته حاجی حسین درها بجا مقتول و حاجی شاه  
نظر از قنهای منکر برداشته بعد از سه روز وفات نمود و چون علی مردان  
خان بخواستی دزفول آمد عبد الله خان و سعید خان بختیاری با و پیوستند  
و رسید عبد الله خان از مجوز حرکت نموده و در صحرای دوری بایشان  
پیوست و اعراب را که سمت رود عماره رفته بودند تقاببت نمودند  
تا آنکه در شهر جهادی الاول سنه مذکوره تلافی فریقین شده اعراب



غالب آمدند و سید عبدالله را گرفته در خانه عبدالعالی بن عبدالکمال  
 بن فریح شیخ السلطان محبوس نمودند و علی مردان خان و عبداللہ خان و  
 سعید خان فرزند هر یک بولایت خود رفتند و آن واقعه ستم بیگ  
 میرشکار باشی مقتول شد و اسفند یار بیگ ولد او خلیفه او شد و در سال  
 بیست و نه نواب مالک رتاج بیرون آید کن بغرچ آباد امیران تقیم  
 عزیم نمود و آقا کمال ناظر سرکاران امر بود و چون بر سر کار حاضر شدند  
 محیی خان بن یوسف خان حاکم سعد نخبیاری او را خدمت نمود و راستی  
 او حکومت شوشتر به محیی خان مفوض شد و در ماه رمضان سنه  
 مذکوره میرزا محمد حسین بنیابت آمد و مدت اوسه ماه **فصل بیستم**  
 در سهرزی قعه بیست و نه مر علی خان ابن کلیب علی خان حاکم شد و  
 در سفر سنی وارد ولایت شد و حاجی محمد خان برادر او نایب بود و  
 چون او بر وقت میر عبدالصمد سوری نایب شد و در سال سی و دو  
 عبدالله خان حاکم شد و بیا خلو حوزیه مأمور بود و چون در آن بین  
 ولی محمد بیگ بن محمد زمان بیگ بیک ولی از جانب لطف علی خان  
 سیه سالار تنبیه اشرا شوشتر آمد و مردم هراسان شده قتل شدند  
 یافت عبدالله از سید محمد خان والی حوزیه چند روزی جهت تسکین  
 نایره

نایره قتل مرخص شد و در ماه رمضان شوشتر آمد و بعد از طی آن مقصد  
 در ماه شوال روانه حوزیه شد و در آنجا بود تا وفات نمود و مسجد خان  
 در چهار قلعه از آنرا حکومت اول اوست و بعد از وفات او حکومت میرزا  
 او محمد رضا خان مفوض شد و قبل از ورود شوشتر معزول شده چلچ  
 چرخان بن کلپ علی خان حاکم شد و پید ز فول رسید که موردین میر لیس  
 قشون باصفهان کشید و در ماه جمادی الاول ۳۴ سی و چهار در منزل  
 کدن آباد جنگ سلطان واقع و قزلباش مغلوب گردیدند و محمود بیگ  
 نزل و اصفهان را محاصره نمود و در ایام محاصره حکومت شوشتر علی  
 خان انصار جمع شد و محمد حسین بیگ پسر لقا و بنیابت آمد و در  
 چهارم محرم سی و پنج محمد و اهل اصفهان شد و طهاسب میرزا ابن شاه  
 سلطان حسین که در ایام محاصره از اصفهان بیرون رفته بود در غزه مغز  
 و در دار السلطنه قزوین حبس نمود و محمد علی خان بن امدان خان  
 مملکت را برپا و در همان وقت رقم حکومت کرد و کلید با اسم محمد خان  
 و حکومت شوشتر با اسم پسر او ابو الفتح خان صد و ریافت و ایشان هر دو  
 در ذوق فول بودند و حکومت ایشان دو سال کشید و این بین شخصی  
 مجهول الحال در نخبیاری ظاهر نمود که خود را پسر نبوت منسوب بخوا



ی شمرده و صفی میرزا نام خود می گفت و محمد حسین خان بختیاری حقیقت حال  
 او را معصوب ملودان باردوی معلی که در اندر بایجان بود عرض نمود و  
 قبل از خود جواب سرخیلان بختیاری با استصواب محمد حسین خان  
 معلی خود را در تمکین و اقتدار آوردیدند و بساط فرمانفرمانی محبت  
 او چیدند و اعمال و اعیان سرشته را با بختیاریان سپیدند و ابو الفتح خان نیز  
 با بختیاریان و چند روزی بدین منزل بود که ملودان از اردو مراجعت  
 و رقم اقدس مشتمل بر تکذیب آن شخص و عاری بودن از لباسی بستی  
 که انتقای می نمود آوردند و رقم تجدید حکومت با اسم ابو الفتح خان نیز  
 همراه داشتند لاجرم صفی میرزا در بختیاری محبوس و ابو الفتح خان  
 بدولت معاودت نمود و تا بنیاسرخیلان بختیاری را بر سر داد و صفی  
 میرزا را ای قرار گرفت بر یافتن خواجه اسماعیل بختیاری در شهر  
 زیجیه سی و هفت وارد حال کرانی سرشته و ابو الفتح خان با سپاه  
 و سادات و اعیان با استقبال آوردند و بگو که تمامه داخل شهر شدند  
 و در قلعه فرود آوردند و چند روزی باین قرار گذشت تا ابو الفتح خان  
 بمشورت یوزباشیان و بعضی سادات او را گیرانیدند محبوس نمودند  
 و قلیل اسبابیکه در آن چند روز از بابت پیشکشی های مردم در

اوهم رسید

اوهم رسیده بود بموافقتان تقسیم کرد و این معنی موافق رای سایر الناس  
 نبود ایشان غوغا نمودند و خان در قلعه محصور شد و در فرل هم باین سبب  
 برهم خورد و مردم شوریدند و هر علی بیگ قایم را بیرون کردند و در  
 رایشنج فارس بن مساعد بن ناصر بن حنیف نامزد نمودند و روز بروز آن  
 فتنه غلیظ تر شد و اختیار بدست سفها و جهال افتاد و مسلخ عرب  
 جمیت نمودند و ابو الفتح خان ضعیف شده بر دادن صفی میرزا را در  
 و چون او را از قلعه بیرون آوردند و هوا خراشان بود و در حال شدند  
 ابو الفتح خان از شهر بیرون رفت و اختیار توقف در میان عرب نمود  
 و آخر از آنجا هراسان شده بخیال بختیاری محض شد و صفی میرزا  
 مقتدر گری دید و جمعی از سرخیلان که هکلی در سرشته بخدمت او رسیدند  
 و بیاضنه ها از وجود او بر پاشند و مردمان بیگانه بقتل رسیدند  
 و اجاره و او باش دست یافته میرزا محمد باقر ابن شاه میرزا میر  
 حسین بی بیگ ابن زال بیگ میر شکار در آن فتنه ها مقتول شدند تا  
 در شهر رمضان سی و هشت نسبت کو هکلی حرکت نمود و مدت دو  
 سال در آنجا صاحب دولت بود و انواع فساد بظهور رسید و خاندان  
 بر انداخته شد تا بقتل رسید و مردم از شر او فارغ گردیدند و در ایام



مفید از حکومت شوشت با شیخ فارس بود و تمیث بکفایت اسفندیار بیک  
منوط بود و او مردی دانشمند صاحب هوش خیز خزانیک نفس بود و با عموم  
خلق بر وجه احسن سلوک می داشت و با مردی که متضمن ضرر عباد الله باشد  
هرگز در منافعت داد و فطرتی بسیار عالی داشت و همواره همت بر امور عظیمه  
میگذاشت و توفیق ربانی معاون و محمد لومیشد و رأی او در حل و عقد بود  
کرزین و نکش در ملاحظه عواقب متین بود و حدیث صائب و سخاو  
در طبش غالب و پیوسته افتادگان را دستگیری و یاری و تحت زدگان  
را مواسات و غمخواری می نمودند و عجب تدبیر او مسائل مشکلات نقل  
و نظام امر الی بلاد و عباد صبر از هر گونه خصل بود و حق تعالی سعادت  
احوال او را عین عاقبت ختم و نیک نامی دنیاوی او را بوفیق تدارک  
آخرت مشفع و منظم گردانید تا در آخر حال از جمیع همایونانی  
استقامت و توبه نمود و بقدر مقدور خود را از حقوق الناس بری الذمه  
ساخت و مسجد و مدرسه و موقوفات بنا نهاد **فصل بیست و یکم**  
**و تقاضای مدرسه و مسجد اسفندیار بیک میر شکار بلی صورت ارتعاع**  
**یا فتی** **بسم الله الرحمن الرحیم**  
الحمد لله الذی ابدع بقدرته عوالم الوجود و افاض علی ساکنها منون  
الغیرات

الغیرات بما سبل من نیایع الوجود و کرم منهم الانسان فحکمه علی کل موجود  
و جعله فی الارض خلیفه و امر الملائکه له بالسجود و انتخاب بنیة المصطفی و  
ادم بین الماکر و الطین و شد عضده بنجیه الانزع الطین و جعلها کلمه  
باقیه فی اعقاب الطاهرین و فضلهم علی سایر المقلین من الاولین و الاخرین  
صلوات الله علیهم علی ما شروا عن سابق الاجتهاد فی عمل اعباد الرساله  
والامامه و ادبروا انفسهم فی ارشاد اهل سواد و الصد عن هواز و الجهالة  
و الوحاشه و مادامت دلائل الهدی الی مسارع النجاه سابقه و نصبت  
الاتار شاهد و کمال قیود هاناطفه و بعبارت دیگر مقدمه کتاب که  
موقوف علی سائر فضول و ابواب است درود و سپاس و ستایش  
بی قیاس صافی است حکیم و قادری علیم که نسخه جامعه عالم امکان را  
که مخزن اسرار و بانی و مظهر قدرت سبحانی است از فنون مختلفه کائنات  
و امور عامه ملکات و کمال اشکال اربعه عناصر و مقورات و متزعمه اراض  
و جواهر عذری مستحق و مضبوط و اجرای آن را بقلم طبیعی مرتب و مربوط  
و زبده که هر یک بر ائمه حکومت الهی محبتی قاطع و دلیل مسلم و در نظر  
حق منظر چون مراتب افکار و متظنون مراتب انظار بر کمال فضل و توانا  
تدبیر و نفوذ از ممالک مائت و نظیر استوار از برهان سلم است



و فی کل شیء له آیه . تدل علی آنه واحد . قانون کلی نوع انسان را که مقصد  
اول این کتاب . و محل معرفت خطا و صواب است بمطابق معرفت اسرار  
و قول شارح تنایج افکار و جوهر نفس مدد که معانی و مقولات عشره هراس  
و مضای انسانی که خامه این ماده و فصل است آن از سایر اجناس و انواع  
است اختصاص داده و بر رایت هزاران رسم مقرر حیات ابواب نترخت  
و فیضات گشاده و ابواب سعادت آماده و اجزای استعدادات منتظم  
نهاده تا بقوت استعداد نفس و الاطرز مصباح مستقیم فکرت از درخته  
در حرکت غیب از تأمل آیات حکمت لایسب برآمد کلی در مقصد اصلی  
و اصل را از تتبع آثار معتبره رجال مرقوم و تفرق افعال قلوب عبارت  
آخری شک و یقین و ملا خطه ترکیب جل متناسبه متعالیه و ترتیب  
افعال قلوب احوال متداخله و مترادفه و حقیقت اقتضای فعل بفاعل و  
اختلاف حرکات معمول بحسب اقتضای عامل و کیفیت تعلق مستند بمسند الله  
و ارتباط مله و موصول و عطف و معطوف علیه و معرفت نسبت مبتدا  
و خبر و استحقاق امثله مختلفه از اصل واحد مصدر و سایر بقدمات  
اختیار و فنون اعتبار باصل بنا و حقیقت معنی منتقل و در مجامع ظهور  
مدارس شهر و حضور بقوت محاوره و تفسیر و امداد بیان و کلام در  
حدیث

حدیث و تفسیر مذاکره و تقریر آن مشتغل گردیده فاضل اوقات را  
بمصارف شایسته جمیده و اعمال صالحه پسندیده بخوبی که موافق شرع و  
مقتضی جزای او مؤسس این اساس بوده باشد صرف ننمایند و بجهت اكمال  
همت و اتمام عبت صاحب کتاب و شفیع روز حساب و کشفان طریق  
صواب و جامع حکمت و فصل خطاب های مبیل و عقل کل ختم رسل را  
صلی الله علیه و آله بر مسند صدارت و برتری و وساده سیادت و  
سرمدی . بتقریر مقاصد حکمت و شرح هدایت و توجیه فیق مراتب  
معرفت و درایت و ترتیب مبادی و اصول و تهذیب معالم اصول  
و تمهید قواعد شرع منیف و احیای عورات دین حنیف و سهیل تکالیف  
شرعیه و تلخیص زواید اصلیه و فرعیه و انقای وظایف مقرر عبادت  
و تلقین اعتقادات معین و محض و اشراف اصحاب و برگزیده آن  
عالیجناب و حراجه منبر و محراب . و راز دار اسرار الی من العلم الف من  
باب یفتح من کل باب الف باب . سرور عتره طاهره محض و عطا  
انت اخ فی القنیاء والاخره باب مدینه علم و هدی معلم قدسیان ملاذ  
اعلی حضرت مرتضی و سایر شایسته کان این دوده سترده را بر تبه  
رنیقه امامت و خلافت و منزلت سینه کرامت و شرافت و توضیح



شیای اسلام . و تنقیح احکام حلال و حرام . و امارت مسالک انعام و  
تفصیل عمل علوم . و تکمیل ادب و رسوم . و اقامت حدود و سیاست  
و سایر فنون ریاسات . نامزد و مضمون فرموده کریم انما یرید الله  
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از عصمت و طهارت  
و علو شان و بدلول ان فی اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از عصمت و طهارت  
و علو شان و بدلول ان فی اهل البیت فی کل خلف عدد لامرئیه  
سیادت و امامت تا قیام قیامت حق مختص ایشان است صلوات الله علیه  
و علی آله و احوالهم و اجسادهم و بارک و سلم ما تعاقبت الانوار و الظلم و استعل  
نار علی علم و جری علی وجه القراطس و القلم **اما بعد** هر سکنی گزینان  
مدارس دانش و پیش و و تحقیق مقاصد حکمت افرینش . که از ضرورت  
عرفان بقصد حق جان و عمل ارکان نتیجه ایمان یافته و از مصلحت  
بدیهه عالم الغیب و الشهادة بقوت احکام و نظر و استفاده روشناس  
مفضل حقایق دانی و اصول معالم مشکله و قایم معانی را از هم شکانند  
صورت این معنی در مراتب و مزج نمایان . و صدق این دعوی در بعض  
عقل و لمیلان نکته دان ثابت و مسلم البرهان است که حضرت زدن  
حلیت قدسه پیکر انسان را عبودیت و بدای خلق انسان من طین

از خضر

از خضر جاد و عاده سایر مرالید عالم کون و فساد ایجاد و تکوین فرموده  
در اصل حیثیت و لوازم یا باقی اجرام و اجسام مشارک و مسام است بعد  
از لغاضه نفس حیوانی که مفت حیات و امتیاز از بعض مرکبات مانند  
جاد و نبات پیدا نموده منشأ انذار اودیه می تواند بدد در اکل و شرب و  
نوم و وقاع و سایر لوازم حیوانیت مساری و مساوق سایر انواع است  
و با نماند نفس مدرکه معقولات استقدار و استقامت بمجملات و انتقال  
از لوله بدلولات و از ملل بمجملات یافته تویب افکار و خیالات و  
تصرف در وجوه دلالات و فنون کمالات و کیفیت انتقالات و استقال  
قوی و آلات میتوانند نمود و در این مرتبه او را بر جمیع عالم مرتب ثابت  
و مسلم و یقین حکم انی حاعل فی الارض خلیفه بر سایر عالمیان سرور  
و حکم و عبودای و لقد کرمتنا بنی آدم مناسیة تشریف و تکریم و صدق  
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است و بشهادت مقبوله فطرت  
و صدق بصورت و فکر نفس ناطقه انسانی از قوتین نظریه و عملی مزج  
و ترکیب و این معجون کبریا است قدرت حکیم خیر از این دو جز  
مناسب تخمیر و ترکیب یافته که بقوت نظریه ادراک علوم و معارف  
عقلیه رسمیه و بقوت عملیه امتثال تکالیف و اداب شرعیه نموده



بجارت علم و عمل از سایر مکنونات علوی و سفلی ممتاز و یوم بانی کل نفس  
مجادل عن نفسها بدعوت یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه  
مرضیه فادخل فی عبادی و ادخل فی جنتی دستور یافته در خطایر قدس و مجل  
انس با شاره اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و  
الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفقا مثالیه و بقریب و  
یلبسون ثیابا خفرا من سندس و استبرق سرافاز کردند بلکه اقوی  
و جره ظاهره و اوضح حکم با مره در امیختن جان رتس و هم در سنجید  
نورانی نفس به پیکر ظلماتی بدن همین حصول ممکن نام و تقریب علم و قدرت  
بر استعمال قوت عملیه و اقامت طاعات و عبادات الهیه و انظام  
مصلح شخصیه و مدنی است که وظائف اعضا و ارکان و وجودات  
و خارج مرقون علیه آنت در چرن این استکمالات و حصول این کمال  
مشروط با رها لاجلی است که خروج آنها از قوه بفعل درکن تواند  
و مدت حیات عبادت از آن است بالضروره در مدت مزبور سارع  
حکیم جهت بقای شخص و دفع دفع الم شهوت و کمر بهررت قزای  
حیران سلیق للآت جسمانی را مانند اکل و شرب و نگاه و قانون  
مقرر شرع افور مباح فرموده تا از تناول آنها اجاشنی گرفته نمونند  
حقیق

حقیق عالم دیگر و نشانه فیها مالا عین رأیت و لا اذن سمعت و لا خطر  
علی قلب بشر شناسند و هر یک که قوتین مزبورین را باطل و مهمل و  
استعداد اصلی را ضایع و معطل کرده فطرت ذاتیه خرد را محمل و همگی  
هستند بصرفقت شهوات حیوانی و در دست ساختن مشرب و منکح و  
ماکل داشته باشند مضائق اولئک کالانعام بل هم اضل و علیت  
دعوی انسانیت بحسب شکل و صورت و مخفی حیرانیت در باطن و سیرت  
داخلی مع ان المنافقین فی الذلک الاسفل خواص بود و فی الحقیقه غرض من  
اصلی از نبشت انبیاء و تزییل کتب سماویه و تأسیس شرایع و نواظیر الهیه  
و تقریر ادیان و ملل همین استکمال نفس و انتظام سر رشته علم و عمل است  
تا برکت انبیاء هدایت گستر و استخراج مجرولات از خطائین هر دو  
محفوظ و بدایات اربعه متناسبه کتب الهی بیج سعادات و حصول  
مراد است بهره مند و مخطوط باشند و بضم صریح کتاب و سنت  
در باب شرافت و ایجاب تحصیل علم و معرفت و قیام با اعمال صالحه که سبب  
در بر پاداش است از محاسن استفاضه و شهرت مستغنی از ایراد بیان  
است و بمعبرن و للارض من کأس کرام نصیب بحالس و مجامع را که  
در این خصوص انعقاد و ترتیب یافته باشند بر سایر اماکن و یاقی



مسکن ثابت و ظاهر و مقتضای شرف مکان بالملکین مزینت و  
 رحمان و ارفع و باهر است و لهذا در جمیع اعصار از باب ثروت و اعتبار  
 که از جویمار توفیق حضرت کریم دگار سیراب و سرشار گردیده و از شرف تجانه  
 الطاف بی نهایت جناب احدیت شهادت شناسانی و معرفت چشیده در  
 تهیه بحال مسافرت و استغفار و بنای مدارس و مساجد و جمیع عبادت  
 جهت رونق امر تعلیم و تربیت و تعلیم واجبه و اگر و هنگامه تقوی و  
 صلاح و سداسی بلوغ بر ذمت همت و احب و جد و اهتمام در ترویج و  
 انتظام آنها باقصی مراتب غوده اند که هم باعث انتشار صیت و بلندی  
 آوازه و هم موجب نیکنامی بی انداز و هم از بقای اثر بر در روزگار  
 ذکر ایشان زنده و برقرار و مصداق این آثار تا نازل علیهم فانظر و  
 بعد تا الی الاثری بوده از مشارکت در اجراء و ثبوت حسن باهر که در کجا  
 ترقی و سکنا نماید در این امر شایسته جزای فاما من اعطی و اتقی  
 و صدق بالحسنی فنیسته للیسری و یوم لا ینفع مال ولا بنون من جمله  
 لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشند باین جهت از مائت نیک بختان  
 که اشعه انوار توفیقات بر دانه بر ساحت احوال ایشان تافه در اکثر  
 بلاد مشهوره مدارس و مساجد متقدمه معموره و چو دیافنه و در  
 دار المؤمنین

بیت بنیاده مسجد اعظم

دار المؤمنین شوشتر صیانت عن الافات و الشرکة از مشاهیر بلاد قدیمه  
 اسلام و نقد کامل عیار خالصه اهالی آن منقش بسکه ولایت شاه دریا  
 علیه و علی اولاده الصلو و السلام است نیز مساجد عدیده و جمیع قدیمه  
 و جدیده ساخته و پرداخته گردیده و مسکنه آنجا باقامت جمیع و جماعت  
 و رسوم دین و ارامت تهجد و اعتکاف و ادب و آیین سرآمد و معروف  
 و در السنه و افواه بهر صفت رجال لا تلهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله  
 مغفوت و موصوفند و در رس و محبت و مذاکره علوم نیز عباد الله بنیهم شایع  
 و منتشر در و اعی و در غیبات ایشان بتعلیم و تعلم مستغرق و مگتر است نهایت  
 در آن دیار فیض آثار کمال و جود مدد رسه که مخصوص در بر اشتغال  
 نباشد باسد اتحاق نیفتاده و احدی از اکابر آنجا ترتیب حلقه پایدار  
 که بر در روزگار محیط دایره جمعیت طلبه علم و معرفت باشد بناتنها  
 هر چند در مبد و فیاض مجلی و امساک فی نهایت ادراک این قسم سعادت  
 عظیم جاودانی و در یافت لطف و توفیق بر ذانی موقوف باستعداد  
 خیر قابلیت نفسانی و منسوب بسبب زشت روز اول و تقدیر ربانی  
 تا بعد از تمادی روزگار و انقضای دهر و اعصار که بنیانت بی نهایت  
 اعلی حضرت باری هگل اسباب و شروط این خیر جاری بر جود فانی بود







و استفاده باغها شتابند و مدرسه که خضر و الیاس بقرار و سکون مدت  
 الحیات باطراف ربع مسکون سیر نمایند مانند آن میابند بنای چوین و ثانی  
 که میان حکم اساس و فضائی چوین وادی ایمن عکس گاه انوار قدس بی اندزه  
 و قیاس مقلد صفاتش کوی از کوی ابو تراب فیض پرده و از رشک روان بخش  
 جدول سلسال و لطافت زلالش که هذا عذب فوات آب حیات روی  
 بظلمات نهفته نسیم روح افزای دلربایش هوای وطن را از سر بدر پرده  
 و هوای عطرسای کربت ز دایش افسانه شمال بخند و نسیم العصار از  
 الواح دلهاستوده فریاد گسترده اش از اعنجه شش و ثلاث و رباع  
 فرشتگان سدره اشیان در هم بافته و روانش پور نورش را کوی از  
 سنای بقعه مبارکه پرتوی تافته کرد و بیان کرام از انجام این بنای جنت  
 و جوام بشرق توافع و خدمتکاری سکنة آن مقام منبسط و دل شاد  
 و حقا اعمال مبارک کنان که نم الزاد لیوم المعاد و بسکنا گزینان  
 این مکان برکت نهاد بان شاء هنیئاً لاریاب التیم نیمهم در تهنیت و  
 مبارکیاد جواهر گران بهای معانی چون قطرات سمایب نیسانی از غریب  
 و پذیرایشان می بارد و بد طولای بحر ربی نظیر ایشان است که هر علم  
 و معارف بر الواح اذهان مستعدین می نگارد حافظ این بزم در محکم  
 آهنگ

تصک مباهات نماید اگر این نوا ساید گنجایش دارد شعر  
 حدیث مجلس ماحوشک و ریب کند  
 دعای ماست که روح الامین بغیب کند  
 ز عطر حرر بهشت آن زمان برآرد بوی  
 که خاک مدرسه ما عبیر حبیب کند  
 و چون اطراف قریه مسجد مدرسه و آن حوالی از مسجدی که جمیع  
 صلوات و مقام دعوات اهل علم باشد خالی بود جهت سهیل و همایکان  
 و تلول و آب رایگان و نظر بکمال ارتباط علم و عمل در ضلع مدرسه مسجدی  
 مصداق مسجد استس علی القری من اول یوم و مشارک آن در رضا و عمر  
 و مدخل مشتمل بر ده گنبد بنا بر دگر میة ثلاث عشرة کوفی اشاره  
 بآن است و بالهن اتمناها بالمشرفانا مر حبش همانا است اساطینش  
 بتعظیم شعایر دین مبین مانند عدول مؤمنین راست و با قامت شهادتین  
 و سنگری نشانتن یا جمیع ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و اوفوا  
 بی که و کاست محرابش باستقبال جماعت رحمت گشاده اغرض ایشان  
 و منبرش مراجع الیه یصعد الکلم الطیب استوار نهاده خشت عام و بخت  
 طاق رصعش راست بگنبد بگنبد مینای او افخته زینت و واقع تقدر



چون را چون مغال شکسته از طاق دلها انداخته سنگ خطای آب و رنگش  
در نظر صاحب خیرت مشتری افزون بهار از سنگریزه اسکندری و قدیل  
بعد بلعش کسکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها  
کوکب درستی نقش ساده فرش افتاده اش نگار قلم کار را با ایمال و از  
تبرج نباتی رنگ طبعش بر قلمون رنگ برنگ از انفعال صلاهی بلند آوازی  
گلشنک والایش چون آوازه دین محمدی مسلم بافاق عالم رفته و با علاقه  
علیای و لذلک الله اکبر در اوقات خمس لیل و نهار نوبت لمن الملک الیوم  
لله الواحد القهار گرفته بهیمیش نمونه چاه زمزم و رسته مدار ایدایش  
بر تاب تر از منطقه فلک اعظم برج آبیش ما و معین از اعماق زمین مجذبه منا  
مشراب کشیده در شحات کشیده چرخ دوکاش گوی استلاگان چرخ  
دولابی چکیده هر جرعه از عرض لبریزش چون سوره مؤمن شقایق و قرین  
و هر قطره تازه رکن ابروی شاهدان آن الله یحب التوابین و یحب المتطهرین  
مغای ظهور چون سیمای پاکان از دور نمایان و کیفیت وضع آن در بین  
میان مناسب تنزل مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایقین اساس  
در دفع اعداء منار و کبار و تنزیه ارجاس و سواس خناس تا کار  
متقن و استوار و اطرافش چون حوالی حوض کوثر جمع متقین و ابراهمه

چون

چون ولدان جنان با کواب و ابارقی و کاس من معین السیاده و نشسته و هر  
علیه با مثال ابر و طهر بیتی للقایین و للعکین و الرکع السجود میان  
لبسته حریمی بالیت الحرام یک جهت و محض و جماعتی فی سینه کائنات  
بنیان مرصوص از فضای پیش معلومه مقه طولانی پیش حیره ها تا بعد  
عادی سکون مشرق مسجد بر سیاهی متعلق به در سداست که مکن  
منیر منیر و ذخیره خاطر خلیف و واقف معنی لیه آنت که در اینجا بعض  
اشجار شمر باشد فاکمه و نخل و رمان که مدوح بنص قرآن و احادیث  
و آثار مستفیضه در استجباب غرس و ترتیب آن متواتر و سیکر است  
غرس نمایند تا آن مکان ملائک آشیان فیض صوری و معنوی را  
غیر چه و بمشایه ریاحین جنان مباح و فاکمه کثیره لا مقطوعة و  
لا منوعة گردیده سکنه آن زهت سر از تناول برکات مباحه  
بچون و چرا شیرین مذاق و دایم الانبساط و از تعیش در آن ظل طلیل  
عشر انگیز و سماع هزاران خوش الحان سحر خیز همراه در وجود نشاط  
باشند و از فضای مستوهای طرفین مسجد بر سیاهی متعلق است  
و تله که مغرب واقع است با چاه و حوض و مر و مدخل و فضای خلف  
بالرخیانه ها که در اینجا بیت از مشرکات است و چون مدرسه و



مسجد را مصالح ضروری بسیار از رمت و فرش و روشنایی و خادم  
و غیره در کار و سکنه مدبره و این مرسوم که وجه میشت ایشان  
داشته باشند لابد و ناچار است و بدون این ممکن بود که در سهل و قی  
بایر و منهدم بلکه بالمره از حیرت شمع افتاده رسم آنها را بالکلیه بر طرف  
و منهدم گردید و خاطر عاظم منظم المیه باستدانت این آثار و استمرار آنها  
بمرور روزگار متعلق بود بنابراین جهت صرف مصالح مزبوره از اموال ملک  
و مستقلات معموله خود که باغهای شرعی و وجه صحیحه مرعیه در تحت  
تملک مشایر داخل و بدون منازع و مزاحم بوجه استحقاق در آنها  
مستغرق و مستعمل بوده معموره خود که باغهای شرعی و وجه صحیحه  
مرعیه در تحت تملک مشایر المیه بوده وقف متبذره و حبس غلظت نزد  
تمامی و همگی و جنگلی یک باب دکان بقالی متصل حجره و هفتمین که با نظام  
قطعه زمین بیاض محل این هر دو بنا از مالکان شرعی از اولاد و احفاد  
حاجی فخرالدین بود بموجب قبایحه علییه بمبشار المیه انتقال یافته و  
تمامی و همگی و جنگلی یک باب دکان دیگر متصل بآن که درین و لا  
مال و در حال خود بنا و احداث نموده و تمامی و همگی و جنگلی حصه مشایر  
خود را از دو حجره طاحونه یکی دایره و دیگری پائین و اقصین در قرینه  
در پس دروازه

در بندار من ترابع بلده طیبه در نزل و تمامی و همگی و جنگلی حصه مشایر خود را  
که نصف است از دو حجره طاحونه و اقصین در زیر بند ماهی بازار یکی مرید  
جین یکی و دیگری احمد یکی که حاصل و مدخل موقوفات مزبوره بعد از  
وضع مصالح الاملاک هر یک بملاوه مبلغ نیک تومان و پنج هزار دینار از  
حاصل نقد و جنس حصه مغزی المیه از قرینه بخش آباد و توابع که در تحت  
نزد کلانتری واقع است سال بسال بمصارف لازمه مدرسه مسجد  
صرف شود باین قرار که اولاً اخراجات ضروریه اصل را از اندود  
پشت بادهای و بابیت دیوارها و اصلاح ناودانها و رمت مباهات  
چاه و حوض و آلات و ادوات آب کشیدن و سرانجام روشنایی مسجد  
و تجدید فرش مسجد و مدرسه و مرسوم خادم بقدر احتیاج و مخزن  
مقدم داشته آنچه اضافی بماند یک ربع آن بعنوان حق التدریس  
مخصوص مدرسه و سه ربع آن فیما بین مستغنیین بالمساوات تقسیم شود  
و تولیت موقوفات مزبوره بمالینجانب واقف مذکور و اصل اولاد مذکور  
بطنا عبد بطن و اکمل علمای بلد مرتباً الی ان یرث الله الارض و من  
علیها موکول و مرجوع است و عزل و نصب و اخراج و ابقای ملایان  
و تعیین حجره ها منوط بر ای و اختیار مدرس و تعیین امام مسجد منوط



برای متولی و خواهر اهل مله و مستحق مدرّس است که بحسب قابلیت و  
اهلیت اختیار نماید مقرر آنکه مدرّسین و ائمه و متولیان و مستقرّان در  
مستدیان و سایر مباشرین اوقاف عامه که از جانب صدر در تعیین  
میشوند مدرّسه و مسجد و موقوفات مزبور را از محل تصرف خود  
خارج و مستثنی دانسته هیچ وجه من الوجوه در آنجا مدخل ننمایند  
از همه جهت قدم و قلم کوتاه و کشیده داشته بمتولی شرعی مزاحمت  
نرسلند و هر یک دینار و یک حبه که بعنوان رسوم و غیره از آنجا  
توقع و تصرف نمایند مانند سنگ و خزن خنزیر برایشان حرام و باز  
خواست آن در روز قیامت در مجمع خاص و عام و محضر سیدالانام  
علیه و علی اولاده الصلوٰه والسلام خواهد بود و صیغه وقف شرعی  
بر پنج صحیح مرعی شرح و قانون مذکور بلفظ مأثور و وقوع یافته شرایط  
صحّت و سداد و لوازم تسجیل و اشهاد معمول و مرتب گردید و چون  
این بنای برکت انتماد را بام سعادت نظام ایالت بندگان ثریا  
مکان والا شأن و رفیع البیان فائز الاثنان منبع الاحسان  
نواب مستطاب معلى القاب فلک جناب سامی قباب طب  
فلک حکومت و امارت و جلالت مهر سپهر عظمت و شہامت و  
بسال

بسال ککوب درخشان اوج حشمت و عبادت و ایالت اختر تابان برج  
مناعت و شجاعت و امالت خورشید کشور هنرمندی و دانشوری  
بزر اعظم عالم ضعیف نولای و ذره پروری نماید مداری که همراه رکاب  
عزم جانش در دفع یا هجوم فساد سریع السیر و وجه همت والا نمیش  
تربیت لرباب استعداد و بهیه استیانت و امور حیرت است مدلیت  
شمار یک در عهد امانت گزین و منیش در کوه های تنگ سر بگوش  
یکدیگر میکنند و غزالان شوخ چشم و قلم مشوه کار در موسم بار  
و خورش و یاحمین و ازهار تا از روی کمال اطمینان و فراغ بعنوان یقین  
و ترطیب دماغ بمرغزار و باغ خرامند اطفال شیر خواره خود را بپستان  
شیر میپزند مظهر آیات رحمت و مروت ناصب آیات مکر و فتوحات  
عالیجاه عظیم الاشیاء ایالت و امارت و اقبال بناه مآثر و مفاخر  
و سعادت و دستگاه منالی و مناصب اکنتا و زینا للجلالة و العظمة و  
الشجاعة و المهابة و العدل و الاحسان ابر الفخ خانا ضاعف الله اجلاله  
و ادام اقباله که همراه همای میمنت انتمای سعادتش ابا عن جدت  
مبتابه فندان ابدی الظهور بر مفارق مسکنه این دیار بر تو اندازو  
غال احوال اهالی این الکاب پشت گرمی خورشید عنایت و هواداری



لطف بجایانیت و دست پروری تربیت و رعایت این سلسله علیه و لا  
در ترقی و اهتزاز است و فی الحقیقت مقیاس قاطبه این ولا ان اقتباس مشقه  
فرزان دولت این دودمان مناعت تر امان افز و خنکی گرفته در ترقی  
پذیرفته نواب مستطاب مغزی الیه بتحریک داعیه مساهمت در این  
مؤثرت حسنی و امتثال فرمان و تعاد نوا علی البر و التقوی قریه الی الله  
و طلبا لمنااته مقرر فرمود که مال ملک باب دکان بقالی مذکور که  
سیرکار دیوان متعلق میباشد بدستور سایر موقوفات مسطور  
در وجه مصارف مذکوره مسجد و مدرسه مقرر بوده عمال و مباحثین  
امور دیوانی از محل عمل خود موصوع و خارج شتاسند و هیچ وجه  
مستقر من نگذیده بمبتولی شرعی و اگر دارند و هر یک از حکام و وزراء  
و مستوفیان و صاحب جمان و سر رشته در ان مالیات دیوانی از  
مضمون مسطور اعراض و ورزیده در انجام دخل نمایند در روز فرم  
اکبر در عشر شوال عشر و سید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
شمار و خجل و از روی ساقی کوثر حضرت امیر المومنین حیدر و سایر  
ائمہ اثنی عشر علیهم سلوات الله لل ملک الاکبر مراکنده و متفعل باد  
فن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یدعون و قد وقع الاشهاد  
بذلك

بذلك فی شهر ربیع الثانی من السنه الثالثه و الاربعین بعد المائه و الالف  
(۱۱۴۳) و الشمس فی اول العقب و بعد الله اولاً و اخر اواخره و بالهنا  
**فصل بیست و دوم** بعد از قتل صفی میرزا اسفند یار بیگ مذکور  
جهت حفظ نظام و حصول اطمینان و کرام باشیخ فارس مدارا و سازش  
نمود که کسی بر علیه و مخفایز سید و طرق و شوارع فی الجملة مأمور و  
مسکوک بود و در آن ایام شاه طهماسب خراسان بود و نادر قلی بیگ  
انشاء ابیوردی با و پیوست و خدمات نمایان بتقدیم رسانید و مورد  
الطاف حسره و اندک دیده خطاب طهماسب قلی خان یافت و صمیم نگین او  
این بود **بیست**  
شاید بفلک مسایدا از اقبال رکابم . طهماسب قلی خان سنده از شاه خطاب  
و اشرف شاه افغان که بعد از محمد شاه خلیفه سنده بود قصد خراسان  
نموده و ایشان بدافعه لوهضت نمودند و تمام اختیار را از هر جهت با  
طهماسب قلی خان بود اولاد در رسته خوار عاریه بین الفریقین سده افغان  
معلوب گردیدند و روی بفرار آوردند و ایشان را نقابت نمودند تا مردم  
خوار مابین اصفهان و کاشان و در آنجا خنک دیگر واقع شد و شکست طغیا  
بر افغان روی داشت آنکه خوار با اصفهان رسانیدند و بلا توقف کرج و پنه



خود را برداشته نسبت فارس فرار نمودند و امیران از او غام خالی شد و پادشاه  
 و طها سب قلی خان و عساکر داخل امیران شدند و پادشاه در آنجا توقف  
 و طها سب قلی خان با عساکر بتعاقب او غام روانه فارس شدند و چون  
 کلب ملک و طها سب قلی خان در شوشتر و کوه کیلو قلیج و در بعضی مقامات رسیدند  
 و در جانی قتل او داخل بید و یوز با شیان کوه کیلو این خدمت را  
 از او به پایه سریر اعلی در خراسان معروض داشته بودند و در آن ایام  
 رقم حکومت شوشتر با اسم او رسیده بود نهایت چون طایفه لواب ما  
 بید مالک تمام آن صغیه بودند این رقم ابراز نشد و جز معدودی بر  
 آن اطلاع حاصل نموده بودند و بعد از آنکه خبر فکست افتاد در شهر خوار  
 رسید مردم فی الحقیقه مطمئن گردیدند و ارقام متعده با اسم کلب علی خان  
 متعاقب آمد و اعراب ضعیف شدند معصوم ارقام معول گردید و  
 کلب علی خان در دافول مقدر شد و اعیان شوشتر را با غلبه در  
 بقایای مداخل را که در محل مانده بود باز یافت و خود و قشون را  
 مستعد نموده روانه اردوی معلی گردید و قبل از او ابو الفتح خان را  
 شده بود و چون در امیران لیث بن بساط بوسی ولی نعمت رسید  
 او را بخدمت سردار مأمور نمود و در حدود دشت از بطها سب قلی خان

ملحق

ملحق شد و محمد علی خان بن امیران خان همراه سردار و حاکم کوه کیلو بود پادشاه  
 او حکومت شوشتر با ابو الفتح خان تفریق شد و کلب علی خان حوالی پرورد  
 بود که بر غزل خود مطلع شد قشون را مرخص نمود و خود مخفف روانه خدمت  
 سردار شد و چون سردار از شیراز بکوه کیلو آمد ابو الفتح خان را با سمالت  
 علی مردان خان به فیلی فرستاد و کلب علی خان را بتحصیل هزار تومان پیشکش  
 و رود شوشتر فرستاد و ایشان هر دو در او اسطفا ماه رمضان حمل و در  
 وارد شوشتر گرسینه شدند و خود با محمد علی خان و عساکر معصوم در  
 ماه رمضان داخل شدند و طها سب قلی خان در خانه معصوم اقامت علی  
 خان در خانه میر شکار فرود آمدند و سیور ملت قشون را مسدود و اسفند  
 میکت تدارک نموده بودند و در آن شب روزه ده روز دیگر حواله شد و  
 بهرست از مردم باز یافت شد که خلق چندان ستمی نکشیدند شیخ  
 ناصر بن حمیدان را با چند نفر دیگر که از مشایخ عرب بخدمت آمده بودند  
 در شوشتر محبوس و همراه بردند و چون مقدمه بند میران و خرابی ولایت  
 را محمد علی خان سیردار اظهار نموده بود مقرر داشتند که اهل خیرت و  
 مستوفیان اخراجات تعمیر آن را ببلور نمایند و مبلغ هزار و چهار صد و  
 هفتاد تومان که استیفار نموده بودند بمالرجات کاشان حواله و اسفند



بیک درباری آن هم مأمور و حاجی محمد بن حاجی زمان و حاجی محمد علی بن حاجی  
 عبدالحسین مراد و حاجی حسن بن خواجہ میرزا علی و حاجی معصوم بن حاجی  
 تقی قلاس را که کدخدایان بلد بودند و معارف کل آن سرحد بودند و تحویل  
 داری وجه فرمود معین نمود و بعد از هفت نواب مشارالیه نسبت  
 حاجی محمد علی و حاجی معصوم بکاشان رفته و وجه را با دریافت و مراحمیت  
 نمودند و اسفند واریک اهتمام تمام معمول داشته بمشورت و استقواب  
 حاجی محمد مذکور که بقبول معرفت معروف و بجمع محامد آن موصوف  
 بود و در سال بعد کار منبر و بام تمام رسید و چنان شد که خلافت از آن  
 بند بصرای گرگر تردد می نمودند و کثرت محصولات و انقاعات صیفی  
 در آن سال عجبی رسید که مردم ادای شکر نعمت نتوانستند نمود  
 و مقارن این حال اسفند واریک از این سرای عاریت بدار آخرت  
 انتقال نمود و آب سیل در آن سال طغیان زیاد نمود و قندی از کارها  
 گهنة و نوحه پذیرفت و احدى در مقام سندان در نیامد و جرات  
 مطالب مواب سابق الذکر نمودند و روز بروز خرابی آن زیاد و باغات  
 و نباتین را از لهب تشنگی آتش در نهاد افتاد و اسبجار ترنج و نارنج خشک  
 از اجزای شطرنج درختان آبی و توت از بی آبی فروت و دار بست تان  
 که نمونه

که نمونه ظل عاقلت که بیان بود او من من البیوت لبیت المنکبوت سبب  
 سبب قحط آب در آن سبب نادر تاثیر لسم خود سوخته و چنار آتش در  
 افزوده انواع لیمو معدوم و از ذکر انجیر جز در سرور و البین چیزی معلوم  
 دلها امشده و گلها پژمرده انهار سراب و دهگده ها خراب و مرای میانی  
 که نمونه جنات بحری من عتیمه الا انهار بود نمونه دست کربلا و بازگانان  
 آن بلوک که همواره طریق مکرمت مسلوک میداشتند در طلب بکره است  
 معجل هزار گونه بیکار و بلا

دم ماهی شده در قعر گرداب و غبار انگیز چون چاروب بی آب  
 خضر و از دم آبی نشان نیست و زرگ خرد خضر هست و آن نیست  
 اکنون چند سال است که محصولات صیفی از قبول و جوب از بلاد قریه  
 با بجا می آرند و محصولات شتوی را با امید باران می کارند و چون در سه  
 سال متوالی قبل ازین کم بارش شد پار سال که مردم بصرای عسکری  
 رفته بودند خاص و عام در آنجا جمع شده اوده بستن بند و آبادی  
 ولایت نمودند و روز دیگر خیمت تا کید امر همگی بمسجد جامع حاضر و  
 حرکت بقدر وسع و استطاعت چیزی قبول نمودند که از خالصه خود  
 بآن مصرف برسانند چون آنجا این مدعی در کارخانه تقدیر رباعه



صورت وقوع نیافته بود در عقده بتوفیق افتاد و هم چنان موقوف بمباند  
 عمل الله عیدت بعد ذلک امر **فصل بیست و ششم** چون  
 طها سب قلغان از شوش حرکت نمود و بلاد فیلی و گیلان و ازربایجان  
 را که بقصر قبا و لیای دولت و دستور و در مسیر بود متخلص ساخت بخراسا  
 مراجعت نمود در عهد علی خان دلی قاسم شد و ابو الفتح خان در شوش مقید  
 گردید تا سال چهل و چهارم که طها سب قلغان با صوفیان آمد و جمیع حکام و عمال  
 و لاوات را با بخا طلبید شاه طها سب را از سلطنت خلع نمود یکجا و سوار  
 کرده بخراسان فرستاد و مسکه و خطبه باسم ولد دفع او عباس میرزا  
 مبرور داشت و محمد بیگ گنجلو خراسانی را بشوش فرستاده بود و میرزا  
 زکی این میرزا حسن وزیر و خواجه عبدالله این خواجه عبدالباقی مستوفی  
 و معصوم آقا این بهبود آقای نایب و از کدخدایان حاجی محمد و حاجی حسن  
 و جمیع دیگر را با سهر با صوفیان طلبید و مؤمن بیگ قوال را قاسم مرورا  
 نایب لایال و عباس قلی بیگ بن رتض بیگ بن عباس قلی بیگ بن الیهم  
 بیگ سابق الذکر را وکیل مالیات نمود و علی رضا بیگ افشار خراسانی  
 با فوجی از سپاه باین حدود فرستاد و خود را صوفیان بود که مردم بخیار  
 احمد خان بن قاسم خان حاکم خود را مقتول نمودند لاجرم به بخیار آمد  
 در منزل

در منزل بنوار حمور را مقتول و بقیه را بکوی خراسان مأمر نمود و در کمال  
 استیصال بدو قول آمده محاصره بغداد گرفت و علی رضا بیگ و مؤمن  
 بیگ را با بخا طلبید و تمام اختیار شوش و دزفول بالاستقلال بمعباس  
 قلغان بیگ مسلم شد و ابو الفتح خان در شوش خانه نشین بود تا آنکه  
 محاصره بغداد بطول کشید و از برای ساختن کشتی جهت جبر قریضه شد  
 و زمان بهمه ابو الفتح خان صادر شد که از منبع قیر که در حوال شوش است  
 هر قدر که تواند شد قیر تحصیل و به بغداد حمل و نقل نماید و ابو الفتح خان بعد  
 قدیم آن خدمت بر فائز اسلم بیگ بن محمد علی خان در آغا توفیق نمود  
 محمد علی خان در آنوقت بایلیگری همد وستان رفته بود تا در شهر مفر  
 حمله و شش که عثمان پلشای توپال از جانب سلطان دوم با سپاه  
 بکران بغداد و احمد پاشای بغدادی و مدافعین لباس نزدیک شدند  
 طها سب قلغان با استقبال ایشان رفته جنگ عظیم واقع شد و شکست  
 بر قنالباش افتاد و خلقی کثیر از ایشان مقتول و اصفاف معانف از بوی  
 بهلاکت رسیدند و سردار باقیه السیف قشون را رانوده خود را  
 همدان رسانیدند و رسول نزد توپال فرستاده دولت دو ماه طلبید که  
 خور را نایب مستعد و هر چه مصلحت حال باشد از جنگ ر صلح معول دارند



و به قشون شکسته را بولایت خرد مرخص نمود که نه ارکه احوال خود نمایند  
و چایاران باطراف فرستاد و اینچنین و رهمه و اسباب سفر و قشون جدید و  
هر چه بهر جا بود همه را نزد خرد طلبیدند و محمد خان بلوچ را که حاکم کوه گیلو  
بود اختیار کامل در تمامی آن حدود بدار و بموعده و ماه رخص و بکره گیلو  
فرستاد و محمد خان در ذهاب و ایاب هر دو بشوشر مرور نموده و ابو الفتح  
خان همراه او بود و در مراجعت خیال عصیان نمودند و شورش دادند که با آنها  
طها سب قلخان شکست ناصح خورده مقرر شده است و مراجعت نمودند  
و جلودار از برای افشای این خبر شکست پیش فرستادند و آن جلودار شخص  
دزد فولی بود و چون بدزد فول آمد راست آنرا گفت و مردم دزد فول  
جمیعت نموده در راه را بر روی ایشان بستند و ایشان از آن عبور  
نموده روانه شوشر شدند و مردم شوشر چون از حقیقت حال  
بی خبر و خبر شکست بدین ایشان رسوخ یافته بود ایشان از استقبال  
و خدمت نمودند و عباس قلی بیگ نهضت نموده بدزد فول رفت و  
دروغ دیگر محمد خان و ابو الفتح خان اجملاس عام نمودند و مردم را از <sup>حقیقت</sup>  
اراده خود مطلع ساختند و طوعا و کرها مردم با ایشان اظهار موافقت  
نمودند و شیخ فارس و بعضی دیگر از مسلخ در آن جمع حاضر و با ایشان  
هم زبان بود

هم زبان بود و در همان شب رسول جهتا استمالت عباس قلی بیگ  
بدزد فول فرستادند و بعد از دوسه روز محمد خان روانه کوه گیلو شد  
و ابو الفتح خان در شوشر زمان فرما بود و عباس قلی بیگ صورت ناخوش  
بطها سب قلی خان عرض و بدشته جات محمد خان و ابو الفتح خان را بچند  
انفاز نمود و در آن بین طها سب قلخان با عساکر و متبه محاربه نموده  
غالب آمد و توپال با اکثر پاشایان و سرکرده گان سپاه رومی مقتول شدند  
و طها سب قلی خان با احمد پاشا صلح نموده مدافعه محمد خان متوجه این  
حدود شد و قشون را از راه باد را و بیات روانه نموده خرد با سید  
محمودیه رفت و بحضرت سلطان کرد در اچور لور را بحکومت شوشر نازل  
و اسلمس بیگ را با استمالت مردم شوشر فرستاد و ابو الفتح خان اسباب  
حصار آماده و اکثر خلق را با خود متفق ساخته بود و چون اسلمس بیگ  
بجوالی شهر رسید و رسالتها به دیگر نمودند آخر الامر آن عزیمت بخیل  
و رانی با طاعت قرار داد و اسلمس بیگ داخل ولایت شد و کسی  
بطلب بحضرت سلطان که در محل حاکم بود فرستاد و او هم با شونیکه  
داشت پیامد و در خانه حاجی محمد قلی فرود آمد و در دوازده  
سکه روز طها سب قلی خان نیز از حوزیه بیامد و شب داخل شده



بخانه معصوم آقا زول غود علی الصباح عباس قلی بیگ و که خدایان ذوق  
را که خدمت آمده بودند بنواخت و چگونه مقدمه شوشتر را از عباس  
قلی بیگ و میرزا لطفی پیرزاده که بمیزی مداخل مدتی در آنجا بود تفصیل  
استفسار نمود و ایشان حقیقت را معروض داشتند و روز دیگر جمعی کثیر از  
سادات و اعیان را بحضور طلبید و با ایشان قدری گفتگو نمود و چند نفری  
را که بی تقصیری ایشان در آن مقدمه بر او معلوم شد رعایت نمود و  
مسقط بخانه های ایشان فرستاد و تقبیرا با ابوالفتح خان محبوس و علی  
بیگ خندول و پسر دو قشون را بنهب و اسر و ولایت مرخص نمود نهایت  
در منع از قتل مخالفه بسیار کرد در ساعت طوفان بلائی برپا شد که  
طوفان نوح بگردان رسید و خدات محبت و کار بر سوا کشید  
خزایا بکار در کوچه و بازار چون اسرای یهود و نصاری و بیع و شری  
دست نه است افتاد و خروش این مصیبت آوازه فتنه خنجر را بر طاق  
نسیان نهاد و این واقعه هائیه در یوم الاربعاء سادس شهر شعبان بود  
و صبح یوم الجمعة هشتم طهاسب قلی خان بیست کو هکیلو روانه و محبوس را  
همراه برد و در راه مرز بعضی از ایشان امرخص و ابوالفتح خان و خواجه  
حسین بن حاجی قاسم بن خواجه میرزا علی تپاچی را مقتول و مانقی را تا

اصفهان

اصفهان محبوس داشت و اسلم بیگ را بنوشتر گذاشته بود که میرزا عبدالله  
و میرزا اسماعیل بن میرزا اسماعیل بن میرزا شاهپور را با فتح ابوالفتح خان از  
راه نیلی بحال کت کوچانند آخر الامر بالتماس اسلم حکمران رخص نمود و  
عجب سلطان در شوشتر بحکومت ماند تا اول شهر شوال که از اصفهان  
زمان رسید که با یصد خانه و از آنجا ای ملکه شوشتر بخان بگوچانند  
و عجب سلطان خانه کوچ را برداشته روانه شد و عباس قلی بیگ در امر  
خود مستقل گردید و بعد از دو ماه و تم حکومت و خطاب خان باسم  
ارصدور یافت و مدت دو سال در کمال استقلال گذرانید و در آن  
وقت نهری از کبوتر دره ابتدا نموده که بالادست بل منتهی بر در خانه  
شود بسیار عرض و عین که بقدر احتیاج آب بردارد و از بند میزان  
رفع احتیاج تواند شد و با تمام رسید **فصل بیست و چهارم**  
در سال چهل و هشت طهاسب قلی خان در صحرای موقان من بلاد  
آذربایجان تمامی اعیان و معارف بلاد و بلوکات ایران را جمع است  
و از آن جمله از شوشتر و در نغول پناه و سکه نفر بود و در دوم ماه  
رجب از راه کوهکیار روانه شدند و در اوایل ماه شوال بارشیدند  
و بنای این جمیعت بر صدقین سلطنت او بود و مردم همگی بصدقین نمودند



و محضی در آن باب مشتمل بر خط و مهر خلافت بقید و شرطیکه خواست  
تمام نمود و سواد آنرا بجهت کتبش پاشا الیچی دوم که در آن مجمع حاضر بود  
سلطان دوم فرستاد و سکه باسم نادر شاه تباریخ الحیر فیما وقع معمول گردید  
و جهت معلمت وقت و استمالت سایر سلاطین و رفع اختلاف مذکور  
مقرر شد که سب و لعن بعضی مشایخ سلف که در دولت مغولیه استوار  
یافته بودند موقوف و هم چنین گفتن بعضی اوراد و اذکار که از خواص مذکور  
این عسری بود و متروک کرد و مأمورین مدت یکماه در آنجا توقف  
نمودند و عباس قلی خان از راه همدان روانه اردو شدند و بهر وسیب  
شدت برف و انقطاع طرق تا وقت رحلت مأمورین باز نرسید  
و همدروزه در وقت سلام نواب اقدس استفسار احوال او  
می فرمودند و آخر الامر خواجه خان بن حاجی شاهوریدی خان کیدانلو  
قرطانی را بحکومت سرشتر تعیین و با اتفاق مأمورین روانه نمود و  
خواجه خان در شهر محترم چهل ونه وارد سرشتر گردید و مدت چهار  
سال در آنجا حاکم بود و نادر شاه در این مدت با صفهان آمد و در  
جبال بختیاری مخفی علیمرادی نام ظهور نمود و حبیبه و گنجینه بسیار  
بر او مجتمع گردیدند و قطع طرق می نمودند و نواب اقدس بختیاری آمده در

اورا

اورا بدست آورده مقبول نمود و معاودت با صفهان و از آنجا روانه قندهار  
شد و چون قندهار را مفتوح نمود بهندوستان رفت و محمد شاه پادشاه  
هند با سپاهی بی پایان استقبال و جنگ سلطان بنی المکرین و لغ شد  
آفتاب فتح و ظفر از مشرق دولت نادر می طلوع تا آنکه بر مسالت بعضی  
امرای دولتین صلح وقوع یافت و نادر شاه با اتفاق محمد شاه داخل شاه  
جهان آباد گردید و در آن واقعه کلبعلی خان بن مهر علیخان که با اتفاق محمد علی  
خان الیچی بهند رفته و صدراعظم محمد علیخان در آنجا توقف نموده بود  
قبل رسید و در آنجا خواجه خان حاکم حوزة محمد حاجی سیف الدین خان  
بیات بنشاند و در آنوقت مقرر شد که حاکم شوشتر قول بیگی  
بیکر بیگی حاکم حوزة باشد و بعد از آن قول بیگی بیکر بیگی کو هکلیر بود و  
حاجی سیف الدین خان مردی ضابطه هوشمند بود و جهت تمشیت امور  
مکر شوشتر رفت و آمد می نمود و بهر عباس قلی خان را با تمام رسانید  
و آب جاری ساخت نهایت سیلاب آن را خراب نمود و حکام بیعی  
مترجمه آن نگردیدند و نادر شاه از هند و سیستان مترجمه بلا ناو زبک  
و اور گنج گردید و خواجه خان را مأمور بسفر بلخ نمود و بعد از رفتن او  
قبلیل مدتی تا سمنان قاجار استرآبادی حاکم شده دو سال و کسری حاکم بود



وکیل مالیات محمد بیگ برادر عباس قلی خان و عباس قلی خان خود وکیل مالیات  
 حوزه بود وکیل رعایا حاجی معصوم و مستوفی حاجی ابراهیم بن خواجه <sup>سید</sup>  
 مقدسی و او از آیام حکومت عباس قلی خان مستوفی شده بود بعد از وفات  
 عم او آقا عبد الله بن خواجه عبدالباقی و وزیر آقا محمد ارین آقا کلبعلی بن آقا  
 ابراهیم بنیر حاجی محمد شریف سابق الذکر و از آمدن پادشاه مدفع علی  
 مرادی بخساری و وزیر شده بود و وزیر سابق میرزا علی اکبر ابن میرزا کی بخوز  
 مأمور بود و در سال پنجاه و پنج طیب خان افشار روی بحکومت آمد وکیل  
 مالیات خان احمد بیگ مکره شد و در سال بعد خواجه خان سابق الذکر در  
 بصره وارد شوستر شد و چند روزی توقف نموده روانه حوزه شد و طیب  
 خان مذکور در بهرام خان حاکم حوزه شد و زج الله خان حاکم در هفت بافتو  
 و مشایخ عرب بمباسبت ارمایه بودند و نوابی اقدس بکر پادشاه و حد  
 ولایت دوم بود و علمای تصاوت ممالک عروس در جهت مناظره مذهب  
 محمدرطلبیده بود و از حوزه شیخ محمد شیخ الاسلام و از شوستر آقا  
 قاضی سفر رفتند و خواجه خان با خوانین و اتباع متابع شهر حب از حوزه  
 حرکت و روانه بصره گردیدند و ولایت را محاصره و تا شهر متوال توقف  
 نمودند در این بین تقی خان ابن میرزا محمد علی میراب شیرازی قدم بچانه

حکایت

خلاف نهاد و پادشاه از استماع این خبر بسیار برنجید و عنان عزیمت  
 بر احبت بلاد ایران معطوف گردانید و قلعه کرکوک واک از بلاد دوم مفتوح  
 نموده بود و اولیای دولت در میانه رد و با احمد پاشا بنای مصالحه و استعظم  
 و موکد نمود و ارقام مستنده و سیر در بصره فرستاد که دست از محاصره باز  
 داشته قشون را برخص و خوانین را بحضور طلبید و ایشان در راه زحیده  
 روانه اردو گردیدند و طیب خان و بهرام خان هر دو معزول شده صالح خان  
 بیات خراسانی حاکم شوستر شد و خواجه خان بیگلر بیگی حاکم حوزه شد  
 و در محرم پنجاه و هفت داخل شوستر گردیدند و در آن وقت ابر صالح  
 سلطان کشمیری وکیل مالیات همه این ولایات بود و در اول خزان سال  
 خواجه خان وفات نمود و حاکم خان که در بستان آمد و چند روزی  
 توقف نمود و قم اقدس با حضار کل حال و اعیان و قضات و سرهنگان رسید  
 در شهر حرم پنجاه و هشت هجری پنجاه و هشت هجری باتفاق حاکم خان  
 اردو گردیدند و صالح خان مذکور روانه اردو گردیدند و صالح خان  
 مذکور قایم بستان و محمد ضایک ابن اسفندیار بیگلر بیگی شوستر  
 بودند و بهلول فاضل صالح خان حاکم بالاصاله و بهرام خان سابق  
 الذکر حاکم شوستر و بعد از دو سه ماهه قبل از رسیدن شوستر



معزول و حکومت محمد رضا خان افشار قراخلو پیروی برادر علیزاده  
سردار سابق الذکر تقوی بن یافت و در سال دهم ذی قعدة داخل شد و  
در اوایل ذیحجه قشون اوزبک داخل شوستر گردیدند و از نواح رحمت و  
بلا و ققط و غلا بر و قرق پیوست و در شهر شعبان پنجاه و نه محمد خان ولد  
سردار سلطان قراخلو را به حکومت حوزه و عباس قلی خان برکالت مالیا  
آبخا آمدند و در شهر بیع الاول سال شصت مقدار رحمت مرغ در  
عقرب مولی مطلب خان بن سید محمد خان بن سید فرج الله خان حاکم  
دورق بموافقت مشایخ عرب و عباس قلی خان طبل طغیان کوفه محمد  
خان را محبوس نمود و ابراهیم خان ابن بابا خان حاکم قبلی چون مطلع گردید  
بدون انتظار فرمایش پادشاه تمام الجاری قبلی و قشون اوزبک که  
در آبخا ساخلو بودند برگرفته روانه عربستان شد و محمد رضا خان  
باسپاه چریک و اعیان شوستر در دزفول با پیوست مولی مطلب  
خان نیز با جمعیت و استعداد باستقبال ایشان آمده بود در ثامن  
شهر جمادی الاول در حوالی دزفول تلاقی فریقین شده قشون عجم  
مغلوب و منکوب گردیدند و ابراهیم خان فرار نموده روانه ولایت  
خرد شد و محمد رضا خان بلا توقف وانه شوستر گردید و غنایم و

اسباب

اسباب بسیار بدست سپاه عرب افتاده قوی حال گردیدند و بعد از  
سه روز عباس قلی خان بخار و شوستر آمد و در روز هفتم مطلب  
خان نیز وارد و در اطراف شوستر نزول نمودند و مردم شوستر بای  
امرار استوار و تبهو بهینه اسباب حصار نموده بمحافظت پرداخت و شتر  
قیام ورزیدند و عراض محمد رضا خان را که باره و فرستاده بود انتظار  
میکشیدند و چون خبر او دو مقطع و اخبار برهم خوردگی و اختلال از  
جمع اطراف بعنوان تواتر مسموع میشد جهت مصیحت وقت بنوعی از  
بصلحه بنا گذاشتند و رفت و آمد فی الجمله در بیست و سوم شهر رجب  
دست داد و محمد رضا خان بمسک مولی مطلب رفت و در آنجا گرفتار  
شد و چند روز قبل از آن چون مولی مطلب بمعباس قلی خان بدینگونه  
بود و در این محبوس نموده بود و در بیست و پنجم شهر مذکور بنیابین  
طوائف لالوی و سنخی که من حیث سید مطلب خان بودند شقایق  
به هم رسید و مجارله و محاربه انجامید و اعراب که با او بودند حیانت  
نمودند و کار بجائی کشید که تمام بند و بارگاه و کارخانجات گذاشته  
بسمت حوزه فرار نمود و قورخانه آتش کشیده جمعی کثیر از معارف  
شوستر که در آن حوالی بودند بآتش بلا سرخشد مثل سید محمد تقی



مستوفی و سید نورالدین پیرا و میرزا رضا بن میرزا یعقوب میرزا حسین  
بن میرزا فتح علی و محمد علی قلی ابن فضل علی آقای قزو خواجه محمد بن خواجه  
رفیع الدین جرد خواجه محمد علی بقال و ابو القاسم آقا رفوگر و محمد علی مسعود  
و قاید حبیب علی مهدی آبادی و استاد حسین دهنه ساز و غیرهم و چون  
مولی بخوریزه رفت و محمد رضا خان و عباس قلی خان را همراه برد امور و لا  
از هر جهت به محمد رضا بیگ سابق الذکر متمم شد و در آن بین جناب  
نادر شاه بهجت پیوست و مردم از تشویش صولت و سطوت او آسوده  
خاطر گردیدند **در این زمان** چون علی قلی خان ابن ابراهیم  
خان که برادرزاده نادر شاه بود بر سر بر سلطنت حلوس و خود را  
بپادشاه در رسوم نمود در قم ایالت خوزیه با اسم مولی مطلب خان و حکو  
م شوشتر با اسم عباس قلی خان و استاد و سید مطلب خان عباس قلی خان را  
مرخص و غلغله نموده بدو ز قول و استاد و محمد رضا بیگ روانه خوزیه شد  
و محمد بیگ برادر عباس قلی خان در محرم سنه ۱۱۸۱ و یک بنیابت شوشتر  
آمد در سه ماه بدینمیزال گذشت و در ماه جمادی الثانی سید مطلب  
خان بقصد تنبیه شیخ سعد بن شیخ فارس و سایر مشایخ آل کثیر از  
خوزیه حرکت و ایمان نسبت شوشتر تکبیر نمودند و محمد بیگ نایب

و سایر

و سایر معارف ایشان از تقویت و امداد و در محل شرخکان عاریه واقع شده  
مولی مطلب مطلب و عثمان عزیمت نسبت خوزیه و مطلب برگزیده و محمد  
رضا بیگ که با او بود بر او بر رفت و مقارن این حال عباس قلی خان از قول  
شوشتر آمد و سپاه لالوی و غنی را که با او لا مطلب بودند و در جنگ گاه  
بجمله عرب افتاده بودند مستمال نموده نزد خود آورد و در کمال اقتدار  
در شوشتر فرماندهی نژادانی نشست و محمد بیگ برادر خود را با جمیع  
تمام برادران و فرستاد که محمد رضا بیگ را از برادران آورده نزد خود در قلعه  
نگاه داشت و آنرا عباس قلی خان در این حکومت آخر منارهای امام زاده  
عبدالله و مسجد قریب بحمام خان است و در آن بین ابراهیم خان برادر  
عادل شاه با برادر خود مخالفت و لجاج نمود و عادل شاه مظلوم گردید  
ابراهیم شاه بر چهارم السلطنت مربع بنیست و در قم حکومت دور  
برای محمد بیگ فرستاد و چون مردم دورق امتناع نمودند بمهرل  
و محمد خان بنیابت شوشتر برقرار ماند تا بنیابت مفسدان عباس  
قلی خان باو بدوگان بدو ز قول نزد خود طلبید و حاجی ابراهیم بن شمال  
بیگ را که همشیره زاده او بود بنیابت فرستاد و او مردی سختگیر  
بود و در تقدیم همت دیوانی مسامحه و مهلت روا نمیداشت نادر



اوایل ماه رمضان ولایت میبوا و شورید و مردم غوغا نمودند و او در قلعه  
 مجامعه افتاد و بعضی سادات و آقایان گند زلو اسماعیل بیگ بن هر علی خان  
 را که در شوشتر بود بر خود حاکم نمودند و عباس قلی خان محمد خان را  
 با جمعی از یکجہان بامداد حاجی ابوالحسن فرستاد و ایشان از راه رودخانه  
 خود را بقلعه رسانیدند و مردم شهر خود را بمشاغ عرب رسانیدند که چون بنا  
 موافقت با ایشان بپرد میثاق استوار نمودند و در دزدان و نیرنگش  
 مشاغل شد و اهل دزدان بقلعه ریختند و محمد رضا بیگ را از حبس بیرون  
 آوردند و چون عباس قلی خان این اوضاع بدید خود با محضرمان سمیت  
 فیلی رفت و محمد خان از استماع این خبر ضعیف شده از قلعه شوشتر  
 بیرون آمده در چهارم شهر شوال در میان بازار بنوغای عام مقبول  
 گردید و محمد رضا بیگ از دزدان و مشاغل آل کثیر پیوست و ایشان بنایت  
 شوشتر با و مفوض داشتند و در شهر ذی قعدة داخل شوشتر شده  
 اسماعیل بیگ بی دخل گردید و در آن ایام مکاتیب از محمد رضا بیگ  
 فیلی بل تنگی که در خراسان بود رسید متضمن اینکه حکومت شوشتر  
 با و مرجع گردیده و نوشته بنایت باسم محمد رضا بیگ میر شکار فرستاد  
 و قبل از آنکه خبر حکومت او اشتها ریاید مکاتیب متعدده مشتمل بر یک  
 مساعیر

شاهزاد بیگ بن قرا بیگ بن یولی آقای گند زلو که منجمله افشار مانورین  
 خراسان بود رسید و شاهزاد خان با فوجی از سپاه رکابی و اسماعیل خان  
 نسایی حاکم بر جرد تا حدود قلعه بیدر و به رسیده و در آنجا مابین بعضی  
 از ملازمان ایشان و طایفه الوار فیلی که در آن سرحد بودند منازعه  
 واقع شد و چند روزی در آنجا محصور گردیدند و اعراب آل کثیر این معنی را  
 فرصت دانسته بر عت تمام خود را بمخار رسانیدند و شاهزاد خان را  
 گرفته اموال و اسباب او را با تشوی که همراه داشت صاحب شدند  
 و هگی را همراه آورده نزد خود نگاه داشتند و اسماعیل خان را فی الحمله  
 مراعات می نمودند و شاهزاد خان در خیمه شیخ سعد مقتدی و محبوس تا  
 آنکه نیم شبی فرصت نموده بگریخت و بسید مگر خفته داخل شهر شده  
 بخانه نذر و زخان بیگ برادر خود در حله گریز گرفت و اهل آن محله  
 نصب نموده جمعیت کردند و اسباب حکومت او ترتیب دادند و شیخ  
 سعد با اعراب آل کثیر و اهل محله دستو اتفاق ورزیده بدفع او  
 کوشیدند و چون این مقدمه بطول کشید و شاهزاد خان از شهر  
 بیرون رفته در محلی جنگی عظیم بین الفریقین واقع شد و شاهزاد خان  
 شکست خورده خود را بکوه کشید و بجادله و محاربه منقطع گردید و



محمدشاه بیک در ارغون مستقر و اعراب بمباکن خرد معاودت نمودند و چون  
دولت ابراهیم شاه نیز سپری شد و شاه رخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن تاج الدین  
در خراسان جلوس نمود و صالح خان بیات سابق الذکر در بلا دربار منعم  
داشت و چهاران او بار در وقت آمدی نمودند رقم ایالت شوشتر  
بیلج ربيع الاول شصت و سه با اسم محمد رضا بیک رسید که فرستگار  
او از اردو آورده بودند و آن عالی جناب احلاس عام نموده رقم طلاع  
خوانده شد و تمامی اهل ولایت باین خبر مستوف و همت با طاعت او  
مصرف داشتند و این معنی ملام طبع شیخ محمد خلیل شاه صاحب  
که در این زمان جلوس نموده و قبله نموده باین سبب در مقام انکار قطع  
شوارع و عجمیت با اتفاق مجله گرگ مجامعه محله دستور ابر داشتند و آن  
تا احوال باغ حسن بیک و مستر فی آمده و در این بین رقم ایالت بام  
شیخ سعد خان از پادشاه جدید که در این زمان جلوس نموده  
اسماعیل شاه بن میرزا رفیع بن میر سید علی خلیفه سلطانی رسید  
و چون اهل ولایت با محمد رضا خان صادق الکلمه بودند و اسامی  
الغیرم بودند بالاخره کار بمجاله کسی انجامید و شیخ سعد خان  
تقریباً امور حکومت بمیری الهیه نمود و او را در هر باب صاحب اختیار  
و بحالت

و بحالت سابق برقرار گذاشته مراجهت کرد و حال عمر بر که یوم الاحد  
ثانی عشر شهر رجب المرجب هزار و شصت و چهار است بدین منزل است  
تا من بعد در کاخانه تقدیر ربیع العلیلین چه نقش صورت پذیرد  
**فصل بیست و ششم** در اوایل جلوس پادشاه چند سال متوالی  
باران بسیار بارید و مردم بکشت و زرع بسیار بکوشیدند و در  
تقدیر اعراب و الوار از همه جهت کوتاه بود و بسبب امنیت طرق و شوارع  
ارباب ثروت و مایه داران ب تجارت و مسافرت مشغول بودند و با احتیاط  
و خرید و فروش اطمینان یافت نمی نمودند و احتیاس را که اعمال دیوان بصیغه  
مالو جهات از زراعات باز یافتی نمودند در آخر سال بتبعیرات نازل  
بموجب غازیان و غیره تنخواه میدادند و از ابا صناف رعایا بیک  
مفر و خشن و باین اسباب و اسباب خفیه دیگر که در علم سبب  
الاسباب قرار گرفته بود محصولات و غنای بسیار بهم رسانید و تعمیرات  
زیاده از حد معتاد تیرال نمود و چنان شد که احدی را بداد و ستید  
غلات بهمیچیزه رغبت باقی نماند و جورا که درین ولایت مرکز جمیع اطراف  
در بازارها یازده من شاه بیکصد دینار میفر و خشن و این ارزانی  
اطمه بسیار احتیاس سرات نمود حتی احتیاس که از بلا و بیدیه جلب می شود



از قبیل شکر و قنل و تقوی و عفاف و غیر ذلک و بالیه و امتعه تطنی  
 حریر و کتان و صوف و حیوانات و دواب نیز سرایت نموده بحدی از هه  
 جهت نعمت فراوان شد که مریین در ازمنه سالفه ندیده و نشنیده بودند  
 و اهل مکاسب ضعیفه که همیشه اوقات در مضیق فقر و شکنجه بیسایانی  
 گرفتار و هرگز دخل بوی بخرج بوی ایشان و قانی نمود باوصف کثرت امر  
 و ثانی که در آن سترات التزام نموده بودند همگی مایه دار و صاحب  
 ثروت و اعتبار گردیدند و در اوضاع عموم خلق زیاده از حد لایق  
 ساختگی بهم رسید و چون این احوال مدتی بطول کشید بمودای آن  
 الانسان لطیفی آن راه استغنی بی حوصله گان پا از کلیم شکر و تعظیم برین  
 کشیدند و از وخامت عاقبت کفران بیخ وجه ننیدیشیدند و بی نهایت  
 استخفاف نعمت نمودند و بیغوله غفلت و جهالت پیمویدند چون عبد الله  
 لعن شکر تم لازید تکم و لمن کفر تم ان عذابی لشدید شکر گزاری مؤ  
 مزید تشکر و کفران نعمت موجب عذاب شدید است حکمت بالعه الی  
 جهت تادیب خلایق مقتضی شد که آن اسباب ظاهر و خفیه بالمره مقدر  
 که مکفرت بانم الله فاذا بها الله لباس الخوف والجوع لاجرم خیل باجوع  
 فساد استیلا یافت و شاهد کارانی و شادمانی روی پر تافت و ابواب  
 مکاره

مکاره از شش جهت گشاد و زمانه دگر گونه آئین نهاد و دست تطاول اشار  
 دراز گردید و مسند عزت اشرف در هم پیچید و سالها در وقت موسم  
 قطره از آسمان بر زمین نیامد و قنیل محصول که در بعضی فلزایات قریه  
 میل میآمد همه ساله بقریب نرفته که در وقت حصار برپا میشد با مال ستم  
 ستوران سپاه کین و صاحب آن کم نصیب تر از مور و خوشه چین لاجرم  
 تسعیرات بالا گرفته بپای یکین جو میگزارد و با ضد دنیا رسید و بسیار  
 اجناس نیز سرایت نموده بهین نسبت بپای هر جنس مضاعف گردید  
 زبسی کردند مردم و سیاهی **شمر** مبدل شد با غضب لطف الهی  
 بهم مستوفیان آسمانی **ه** نشستند و زودی کار دانی  
 بر ذوق هر کس دفتر گشادند **ه** برات از نامه اعمال دادند  
 و راعنکار نسبت سنیه با بادم بهشت برین را بدو دانه گندم فروخته  
 و باغبان از تاب این غم چون خوشه ناک عقد هادر دل پر حزن  
 اندوخته خانه دهقان در بسته تر از میخانه در شب آدینه و در خانه  
 آسیا بان دم صوفی آردی نه علان آید بچینه و آرد نیز آرد بچینه مستاع  
 دکان جباری منجم در نان جباری چون نظیره کو دکان و جنس بقالی  
 در استخوان خرما و پوست بادام و گدگان خلواتی چون سرگز و شانه



روی ترش پر تافته و بهوس یک انگشت غسل هزار پیش خورده و نیافته .  
 قناد از جان شیرین دست شسته زلف عروسانش چون رشته خطای  
 زولیده و گسته . ریشش گرد آلود تر از حلوائی پشک و دلش از خوشنم  
 چون نان مشویش نازک و مشبک . نصاب چون بیل زمین گیر و بطاخ  
 را آب بلویر . کبابی را دل کباب . و جگر پر نیر در خور دن جز آب . چلا  
 تار و بود کار بریده و متاع زندگی نوردیده . از غایت اضطراب درین  
 نیدن و دلش چون خایه حلاج در طپیدن . علاج را چله کان گسته  
 و گرد ملال بر رخسار احوال او نشسته . چهره رنگ رز از سیلی مرغ چون  
 ته خمره نیلی . و رنگ جیت ساز مانند طلاوس گاهی و پسته و گل پنبه  
 و آسمان گونی و نیلی . بزلزله بکفن فروش مدار و زبان حال مترنم  
 باین بیت آیدار .

بیت

را حق نیست نه در مرگ نه در هستی ما

کفن و جامه همه از سر یک کر باسند  
 عطار اگر چه از کافور گرم بازار . اما از هزار جهت دیگر در آزار . خیاط را  
 از حسرت بخوردی و بی خوابی سوزن چشم . و عند مال پرور کار خود  
 گرفتار تر از بیل در پشم . چرم سازان را بیره پوست اناری و جفتی  
 و نبفش . و چرم دوزان را از دهشت مست بیدفش . پر روی مسک  
 نشان

نشان فقر سواد الوجه کرده . و آهنگ بگدا از بیم کورده استمار آتش کرده .  
 ببطار از کساد کار داغ در دل . و مکاری از سیکاری و ماندن تر از حن  
 در گل . پالان دوز را کار پیری . و قائمه تاب چون موی از لاغری  
 بنار دست بخاک یک . و ادای ناله بککشان فلک . خستال باقا لب  
 تنی خسته . و سنگتراش مانند زهار بکندن جان شیرین کمر بسته .  
 بخار چون کان در آل همین پوست و استخوان . و قنداق تراش در لیس  
 کشیدن غنچه خوان . خراط سرگشته تر از گوی چو کان نوساران .  
 و شانه تراش پریشان تر از زلف گلزاران . و دولابی از همه اعضا گر با  
 و زاران . و همگی از حیرت سرافکنند تر از نیش . و مته غم در کاویدن  
 رگ و ریشه . آب بند چنان افزوده که بنبارد جهان را آب پرده . کلگی  
 چون ماهی بخاک طپیده . گوی ز رشته بر مغزش کوبیده . قلاش را  
 چون شباک دریده . بند از بند بریده . عصاره این تنگنا در فشار  
 و بازخواست کج افشار . سیاقی کار بجان و کار دبا سقوان پشت  
 کانگر خمند . و روده ز هال بریده . و صورت تیرگر گردیده .  
 چشم در هگ تنگتر از حلقه زره . و گلوی تفنگ ساز چون میل تفنگ  
 برگ . چلسمه از خجالت اسم بی مسمی شرمانده . و خورده در سار آه



در بباط مانده. دلال از کساد کار دست بردست نهاده. و صراف چون  
 در مالیه از مسکه افتاده. جواهری دانه زعفران را بپایه گندم سبز  
 داده و طبق لولوی لال را بهلری طعنه فان گشاده. و زرگر چون سیاب  
 از بخودی و حکاک اشک یا قوتی و رنگ زردی. علاقه بند چون  
 ابریشم مراض بریده. و چکین دوز تا جیان فلک را بچوی غریبه  
 گاز را کوئی تیراب بلاییده. و سمورد و سوزن به پهلوی خورده.  
 رفوگر را پرده عنکبوتی پاره. و سار و تخی را کار خراب از قفس نقشه  
 مناره. سوزنگ از درد ضعیفی در خار خار. و شمع را روز روشن  
 شب تار. فی ساز را پوست بر استخوان کشیده. و دود در دل  
 پیچیده. جیلانگر را رنگ زرد و میان چون میانه فلیان بران  
 درده. شمشیر در کوره غم چنان گذاشته که گوی بینه ای فلک  
 سنگ انداخته. کوزه گریو چو در تراز خم بی باده. و کاشی ساز چون  
 سفال شکسته از حالت افتاده. کاتب را چون لایقه دوات امعایم  
 چسبیده. و مغز استخوان مانند قلم خشکیده. مذهب را در دل  
 چون خامه تحریر خراشیده. و محافل شیرازه اوضاع از هم پاشیده  
 مصر مانند قالب تصور خشک. و حیران و هندی چون زبانه در گداز  
 مرگدان

مرگدان. معجم در مطالع غیر مسئله چیزی ندیده. و کف الحقیب را بیک  
 کف نان غریبه. طبیب را امعای بسته منحصر در معای صایم. و در من جوع  
 لازم تر از تب دایم. و مال هر چند نقطه رانده جز بجانه باد نرسانده.  
 ارباب کمال در کمال بی اعتباری. و فرهنگ دانان چون قهقروم پاری.  
 لعبت باز بصورت قرا کو ز قابلی بچیان. و مارگیر مانند مارگزیده. بر خود  
 بچیان. هنگامه معرکه گیر سر در تراز بزم کو کیناریان. و دهن نقشه خون  
 خشک از دهنه ماقاریان. توه چی را بخت سیاه و یک سینه در پیش  
 و پرورش دل پر خواسته توان دود و مار فلیان فردش شب باز را  
 روزگار تیره. و آتش باز چون مرشک آسیا خیره. و پهلوان چون کبان  
 کبان و کشتی گیر غماک افتاده. مسخره کار از دیده پراک. و قلندر را  
 بغداد خراب. نرادر از اشدر مراد بسته. و شاه اندازان مات  
 نشسته. باده نوشان را از کباب دل مرده. و ملانازان را مدار پوشت  
 خیال و خربزه. نوحه انان را بیاض خط رخشان از صبح و صادق و زبان  
 حال باین مصنون حقیقت مشهور ناطق. **یادت**  
 شد از قشار گردون بوی سفید و سر زرد  
 شیری که خورده بودیم در روزگار طفلی



ماه هفتاد در این شکیبه متالم تر از تر در قوس و الا فطران از غایب نظار  
 بر صاحب ترا عباس دوس گل طبعان را که از بالوده مثلث حنجره مار  
 زندگی بخار زرد و نازک مزاجان مشکل پسند را آب گرم و نان سرد و نان  
 ماه متکثر از ظرف دنی زادگان و گدایان را خانه پاک رفته تر از دل  
 آزادگان - نرم حریفان از بی برگی پر آشوب تر از آشیان در بوی طغ  
 مطرب خشکتر از کاسه طنبور شاهان از نقطه رجال مری کمان و مریه  
 کنان و عشق بلزان را معشوقه ماهر و عبارت از قرص تن - رخسار  
 گلهزاران گامی تر از طلعت ماه و خرمین حسن گندم گونم بر یک پرگاه  
 شقه نان در برابر تو از سیاهی ماهیاره و بوی سفره چون شمیم پیراهن  
 یوسف روشنی بخش نظاره - مروتان خشک ایستاده و زکلی  
 چشمان دیده حیرت گشاده - سیه زلفان از پریشانی سودائی و مشکین  
 نازان و حشمت تر از آهوی خطائی - شیرین دهان تلخ کام - و آینه  
 بدندان رنگام - لاله عذاران داعدار و گلچرخان را بجز دل مدار  
 گل اندامان چون آشفته گل و دل آرامان بی آرام تر از بلبل - پر پروان  
 سبکتر از ظرف خالی - و سبیل مویان پایمال تر از نقش قالی - شمع  
 فروغان با چشم گریان آتش در گریبان از وخته - و پروانه واد خرمین  
 هستی

هستی خود سوخته - سیم ذوقان چون نقره قلب در نادر وای و یاقوت  
 لبان چون نگین دولاب بر سوائی - مخدرات تنو احباب را مراد و عمت  
 سرنگون و غمازان با شاعره فاحشه در سخنان گوناگون نوز و سوز را  
 حمله کارانی زاویه بیت الاحزان - و نازه نگاران چون رنگ حنا از  
 دست رفته هارشان خزان - در هر کمین گاهی هزار کین در می یکدانه  
 شکر و در هر گوشه هزار زهره مشتری پای جگر و مشال را  
 نقش پریشانی از پیشانی خوانا - و حنا میدان را با میدیک پنجه نان پنجه  
 عینا - قوال بادف در دیده چون جلاجل در کف بکف سودن و آفتاب  
 شیون سرودن - پیر خرابات که مراد دهنده جوانان بود چون پیران  
 بی بجز خراب - و در معان از لبی اضطراب بر هم خورده تر از آفر  
 مجلس شراب - حامی از سوخت گران کاهیده - و دلش از کار و پا  
 چاهیده - دلاکر اینان روزگار فرسوده - که گوئی موی سرش را یاد  
 برده - سقایان را مدله بد و ننگی - و آب ناست از ندگی گدایان  
 ساطرات مساجد چون مغفوف جماعت در حال قنوت و ملایان  
 از قطع وظائف مدارس متفرق در طلب قوت لایموت - مبتدیان  
 بی عیال پر سرخ منما بصورت ابن عصفور - و متوسطان چون



این هوایی بیک مسئله حاصل و محمول و توسعه ظرف جبار و مجرور  
و منتهمان چون میر باقر تلپور در سر محلات بجز مسئله احتکار و تنجیح  
مصاب غلات و عدمه بقای مدتهاش خیر نخورده و علمه موت از  
حسرت نان و حلوا مرده و بهمانان از آمدن و رفتن چون آزار صیق النفس  
و طفیلیان طبع آزار زنده تر از خز مگس و گرسنگان در سر گذرها از  
حرکت افتاده مگر بهر بس لقمه نان دهن گشایند که فتحه افق حرکات  
است یا بامید بار چه نان از جابجیند که الساکن از حرکت حرکت بالکس  
مقر بان بامید بکندانه هزار تسبیح هزار دانه گردانده و بر سر یک لقمه  
کافش هزار و یک قل هو الله احد خوانده و متعبدان را ناله زارانه منحصر  
در <sup>صلوات</sup> است طعام و ذکر چیز عبارت از سوره مانده و ختم لغام و سر  
خیران را آواز خراشیده و گوئی شیطان در گوشان شاشیده و درون  
صاف نمیرد اما در این اندیشه که از کدام جهت نفعی رخ نماید باز کدام  
طبع بری عشق آید که بقدم صدق و زاد تقوی بآن شتابند و  
مقامات حمله اهل حال اعی شوق و انش و انبساط و قرب و اتصال  
نزدوق آن دریابند صوفیان چون کبوتر یا هو بهر ای یک چه دست  
پویان و حاجیان احرام بادی به حجاز بسته بصلای یکدانه خرمایان  
بلبل بانگی لبیک گویند و محاسب در بازار باستباعت سینه مضطربان  
دستوری

دستوری داد و باسقاط عقوبت از سرفه طعام بالش نرم در زیر سر غدا  
مالو جهات دیوانی همه منکسر و موقوف بحال و اهل دفتر بگریزاند  
ارباب حوالات مانند بوقلمون از انفعال انبار دار بصورت نازی  
لاغر میان و عقولیدار هوای را باد در همین طایفه قن لباش قدیم که  
ترکانه دعوی قلکی می نمودند سر بر روی دست نهاده بکنج نذر لری  
عنودند و از زحمت کفش و پا قیود آسودند گشتگرهای محک عقبات  
مقصود دعوی انفاق و شقاق و طلاق و قطع ارحام و نفی اولاد خشیه  
الافلاق در دیوان بندگان عالی همین عراض شکوه روزگار خواندن  
و در سرای دولت پیراهین بهمان عزیز آمدنی و ماندنی بهر و تان بجمع  
ذخایر در کار و فنون معامله مخفی در زمینه احتکار گوشت چون کبریا  
امر روی نهفته و مرغ وجود عتقا گرفته بزغال در بازار هاغیز از  
قرج اسفیل و مادر کار هم بهای بقره بنی اسرائیل ماهی از چشمهای  
سفره دام میادان نهنگی بسته و در فقر طبقه هفتم بهای زمین  
پناه بسته کلنگ از های وهوی زغال دست انداز لن کلنگ خرمایان  
فیلک و سارنده و از هرل جان بزیر بال نشر طار کشانیده آه  
لزم سنگ شکاری در پست کوه قاف قلم متواری و گران رویاه  
باز شیر شکار در کال خجالت و خواری چون بهله بدست تی معاد



و طعمه قوشر از فصاحت و فصاحت - اسبان تازی از بلیقی بصورت  
اسب شطرنج تزار و خزان گران بهای مصری و لحسانی از زارگر سنگی  
در زارزار. و چند سال حال بدین موال بگذشت و قنات بر قلوب  
مردم غالب شد و رحم و مروت بالمره زایل گردید. و هر هاد از فرزند  
بر خواست و صنفا با طعمه غیر معتاده میل نمودند و انواع امراض غریبه  
پدید آمد و موت شیوع هر مسایند و چنان شد که اکثر خلق از اگر بزرگ رامل  
ملک و ملوکات خصوص الملوک میانه بک تلاف رسیدند و بقیه السیف راجل  
پوشانی و ناتوانی با انتظار اجل موعود باقی مانده لیکن دما و لیل این  
سال آثار ذی الحلال فی الحمله بظهور رسید و محصولات بهتر از  
سنوات سابقه بعمل آمده و تسعیرات مقداری معتدیه تزل نموده  
و اگر این فتنه که بالفعل در عربستان برپا شده است زود فرو نشیند  
و اشهر مدفع شده امنیتی در طرق و سوار ع پدید آید امید هست  
که حال مستقبل بهتر از ماضی باشد. **ششم**

گیرم که فلک هدم و هراز آید. اما سازی تحت بر سر ساز آید  
یارن عزیز از کجا جمع شوند. این عمر گذشته از کجا باز آید  
**در این سنوآت قحط بسیاری از خانه ها**  
قدیم بر افتاد و مردمان عزیز از ابر و بیرون رفتند و ذخایر و تقاین که  
روزگارهای

روزگارهای دراز در زوایای مخازن و محارز مضبوط بود در صورتی  
دست بدست افتاد و باین تقریب نوشته جات کهنه بسیار که بعلت  
معدوم احدی از اهل عصر بر مضامین این ها مطلع نبود بیرون افتاده  
مردم بمشغول آنها اطلاع حاصل نمودند از آن جمله و قنات مستحل بجهت  
بسیار از اعیان علما و سایر معارف مورخ تاریخ خمس و مستحق و سبانه  
که اکنون چهارصد سال تمام است باین معنون که محمد بن اسماعیل بن  
عبد اللطیف بن اسماعیل ابن فیاث الدین محمد بن شیخ الوری کشف الدین  
اسمعیل القصری در محله جهینه شوشتر بقعه مشتمل بر مسجد و مدرسه  
و خانه بنا و املاک بسیار ارثی و احدائی و انبیای و اقطاعی عرب  
ارقام موجوده ملوک عصر حجت معارف ابنیه مذکوره بشرط و قیود  
که بتفصیل تمام در نهایت دقت و احتیاط مرعی و منظور داشته است  
وقف نموده و وقف نامه بخط واقف مذکور است و از شرحی که از  
حجت حرم و تاکید امور مزبور و کوتاه کردن ایدی متغلبین مخیر نموده  
نهایت رزالتدائی و معانت خیال او معلوم میشود و املاک بسیار  
در آن نوشته نام برده شده اکثر آنها الحال مجهول و منیر الاسم و  
الرمم از آن جمله قریه بزرگ و کوچک و آسیای صواب واقع در بند



توان و آسیای واقع بر پایه پل پروان و اراضی بشیر آباد و طاشانان از  
مقدمه ماهی بازن نامتقل به بشیر آباد و اراضی پروان و بستان طاش علیا  
واقع در پروان و دولاها و شیب و شادروان و اراضی سعد آباد و دروغ  
و غیر شکرستان و بستان ملکدار و قریه کفار بیشه میقانان و  
انهار بهارالدین شریف و از این مقوله موقوفات بسیار ذکر یافته  
که اکنون حقیقت هیچ یک معلوم نیست و چیزی که اسم آن بر جا مانده  
همین طاش علیاست نهایت رسم و وقفیت از آن معلوم و در عداد  
املاک خالصه معدود و محسوب است و در اصل بلد و موضع بقیه  
معروف بشیخ اسمعیل میباشد یکی حوالی رود رودانگه در محله  
مالیروان الحال خراسبت دیگری مابین محله خراسان و علاقان و  
آن نیز مشرف بخراسبت و محتمل است که یکی از این دو همان شیخ  
اسمعیل قصری باشد و این عمارت موجوده الان بنای شیخ اراباب  
خیر است حاجی حلال نام معاصر ملا کاسبی سابق الذکر و تاریخ آن  
در دیوان کاسبی بدین وجه مذکور است - **بشیر**

شیخ اسمعیل قصری آنکه بود - بحر تقوی زبده خیل کام  
در طریقت قدوه اهل سلوک - در شریعت پیرو خیر الانام  
در دل حاجی حلال الدین فکند - تا کند تعمیر این عال مقام

کرد

که دکن مؤمن ز فوط اعتقاد - جهد تالین کار باید انتظام  
عبدی بنادگر از روی صدق - که در این باب سعی و اهتمام  
کاسبی تاریخ آن حسب از خرد - گفت کونکو مقادیر تمام  
و با این وقفنامه دو طفره رقم بیرون آمده طوماری بسیار طولانی مشتمل  
بر وصلات بسیار و همه جا بر سر وصل از رو با سیمه بسیار بزرگ سیر حنی  
زده اند مشتمل بر کلیه تعلیل و اسما و حضرت رسالت نباه و چهار بار و در یکی  
از آن دو اسم صاحب رقم الوثوق بالمعبر و محمد بن محمود مورخ بتاریخ اربع  
و اربعین و سیمانه مجوز و معجون امضای اقطاع مزوره مرغان از دستوار  
مضافات مهک و لبانک و غیر ذلک و دو سیت جریب از مزارع حوزیه و از عسک  
مکرم و داهرم و سایر بلوکات خوزستان و اورا هزار و صد دینار نقد هر ساله  
مجبوری که از اکرم خلقای بنی عباس مقرر و مستمر شده بوده با اقطاعات دیگر که  
الحال اسم هیچیک معلوم نیست الا کشتی سرخکان و آنچه از طاشات کوشکین  
سبب احیای موات شرعی اختصاص یافته و تاکید و مبالغه بسیار در رعایت  
و تقویت جانب مزارعان و بزرگان و کارکنان شیخ زاده معظم و معانی و مطلق  
داشتن بساتین و غنایات و مزارع برنج و جو و ذق و سایر حبوب صیفی و شتوی  
که در بلاد خوزستان داشته باشد از کل تکالیف دیوانی عراق و مستمر و کمال



و قیل و سخره و وجه متفاوت ذالک بر اسم و رسم کا ئنا ما کان و دیگری مورخ  
بتاریخ سبع و خمین و سبمانه بد ز قول معین بنای مدرسه و خانه بنو  
و اینکه چون بنا بجنب مشارالیه بقبول ادرار جهت مصارف این و بنای خرد و  
بود قریه در غامن اعمال دستوار بار عایاد زارعین آن محل بصفه اقطاع ملک  
بجایبالی و اولاد او بنام بعد نسل الی ان یرث الله الارض و من علیها از آن  
داشت از آن داشتیم من بعد که بعد مسلمعه قائما الله علی الذین یریدونه  
و از مطالعه این پرواچات معلوم میشود که سلاطین سلف را عبارت بقاع  
الحیر و ابواب البر عنایت عظیم بود و این معنی را سبب نیکبانی و وسعتی  
دنیا و آخرت خود میدانستند و باین سبب هر لایق و سابق میافزود  
و علماء و اشرف از روز بروز کار بالا میگرفت و ترقی در احوال بهم میرسید  
و مردم را این سلسله رفعت و حسن اعتقاد زیاد میشد و چون این شیوه  
بزیادت رسید معین اذ آن امر قصه ترج زوالا اذ اقبلتم با صابه عین  
الکمال بقر حلال این طایفه خلل پذیرفته و کجای رفعت این گروه از لایق  
شرف و قبول بخصیض هر ط و اول منزل گرفته و آنقدر که اسلام این سلسله  
بفراموشی در کار گذرانید و بودند کار اخلاف بمشقت و پریشانی افتاد  
و ناخن نکرت بهیچ وجه عقده از فریبگیرهای ایشان نتوانست گذارد

فی الزمان بنوه فی شیبته . خبر هم او بنیام علی الهوم  
در شهر صفه هذه السنة عباس قزلخان  
سابق الذکر که در حال پیشکوه قلی مقیم بود بد ز قول سعادت نمود و اهل بلد  
با او یک جهت گردیدند و هر علیخان که تا آن وقت حاکم بود از شهر بیرون آمده  
بقلعه بند بار که خود در یک فرسخی بنا نموده بود قرار گرفت و مشوین ایتام  
در آنجا با و میوستند و عباس قلی خان در روز قول مستقل گردید و شیخ حسین  
کرم بن حنیفر که با هر علیخان نسبت مصاهرت داشت عقب نموده شیخ سعد  
خان را با سایر مشایخ آل کثیر محاصره در قول کشانید و حاجی طالب بن هلیج  
صوفی بن پرویز آقای گرجی در قولی را که بنجله حضور مان قدیم عباس قلی خان  
و جهت انتظام هم او وارد حضور مشایخ شده بود مداخله و مصادره نمودند  
و در این مولی مطلب با اتفاق ثامر بن القادر بن عبد الخالق بن فریح و شیخ مذکور  
بن عبد الید بن بلاسم و سایر مشایخ آل سلطان آهنگ تاخت و تبه حیات  
آل کثیر نمودند و قتل از حرکت از حوزة این معنی را بعضی اعیان این و کشته  
اعلام و ایشان را از حقیقت اراده خود مطلع ساختند و مشایخ آل کثیر بعد  
از استماع این خبر از محاصره در قول برخاسته با استعداد مدافعه دشمن  
پرداختند و شیخ عبد الله بن عثمان بن حنیفر بحضور استمداد اهل  
این ولایت عمر و اوزنوب محمد رضا خان حضور ما و در شهر گردید



رسیدن ج افه خان بن مسعود صدوق کلا تر که با نواب علی نسبت معلوم  
 داشت بر فاقه مشارالیه نفست غوده از هوا خراهان و منسوبان جمعی کثیر  
 متابعت نمودند و آل کثیر باین جهت قوی حال گردیده در کنار رود کر خه  
 منزل ساختند و مولی مطلب با عساکر خود در مقابل ایشان در آن طرف خط  
 نزول نمود و چون موسم بهار و آب سیل در سطحیان و عبور از شط مقتدر  
 طریق مدتی مدید از تناول یکدیگر منزع نمودند تا بعد از فرو نشستن آب  
 و پیوستن عباس قلی خان بولی مطلب باین طرف عبور نمودند و تار و خار  
 و محاذله و قتال استعمال و رزیده مدت چهار ماه بدین منزل آمدند  
 و هر روز جمعی از طرفین مقتول و جمعی مجروح گردیدند و باین تقریب بسیار  
 از زروع تلف رسیده خسارت های کلی و ضررهای بی پایان بهباد الله  
 رسید و متغایر در میدان بنایت متفرک گردیدند و در اکثر معارک  
 رسیدن ج افه لوازم و زانگی محمول و اعراب بود او مستظهر بودند تا اوایل  
 مبارک رمضان آن مقدمه مجربی از آنجا صورت نزع پذیرفته  
 هر یک بمنزل خود مراجعت نمودند و در خلال این احوال نواب اسماعیل شاه  
 با اتفاق جمیع امرا و امانتداران دولت و عساکر کاب از دار السلطه امضا  
 بقصد تادیب و تنبیه سرکشان فارس حرکت نمود و اختیار امور دولت

و علی

و علی و عقد کلیات و جزئیات احوال سلطنت از هر جهت با علی مراد خان  
 بن علی حیدر آقای ناظر بخجاری چارلنگ بود و در جمیع معاودت از شیراز  
 فیما بین امر اختلاف و نزاع طاری شده نواب اقدس با اتفاق کیم خان زند  
 و علی صالح خان هفت لنگ بخجاری و سایر خوانین روانه امیران و علی  
 مراد خان با اتباع خود را بکو هستانات گرسیر بخجاری کشیده و چون  
 سلسله سرخیلان بخجاری از قدیم الایام با ابا و اجداد کرام سید فرج الله  
 مذکور رسم پیری و مریدی در میان بود و سیاطت سید فرج الله فیما بین  
 علی مردان خان و شیخ سعد خان سابق الذکر و سایر مشایخ عرب لک کثیر  
 طریق موصلت و مواقات مسلوک گردید و انبواب رفت و آمد از طریق  
 مفتوح و عبور مندافت و یکجته و با بیان و موافق منظمه استوار نمودند  
 و شیخ علوان بن شیخ سعد خان با فوجی از ملازمان در منزل بنوار  
 بخجاری بمسکر علی مردان خان پیوسته تا اکنون در آنجا متوقف میباشند  
 و از معارف در قول نیز جمعی کثیر ملحق و رسم خدمتکاری بقدیم رسانیدند  
 و معظم الیه با تقضای سخاوت ذاتی و نفوت فطری نسبت بهر یک علیحد  
 انواع مکرمت و مروت محمول و اخای جوانی و صلاهی لایقه مبدول شده  
 هگی و استمول و زرش و احسان فراوان نمود و با وصف آنکه اکثر خایر



و نفوذ آن سرکار بسبب فتوری که رخ نموده بود از دست رفته بدلول  
مصدوقه ما بالذات لم یغیر در همت ذاتی و فطرت جبلت هیچ وجه نقصی  
و فتوری راه نیافته و با شاعره صوفی مواهب صیفت کرم باقی بلاد  
عالم رسانیده و در کائنات عزم باستفحاح مقاصد عظیمه عظیمه متوجه  
گردانیده و نزد زبردستی با فلک حصه باز باخته محزون بیت حافظ  
شیرازی مکرّم ساخته - **بیت**  
کنند صید برای بیفکن جام جم بردار

که من پیورم این وادی نه بهرام است و نه گورش  
**فصل بیست و نهم** نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین بن شاه  
سلیمان بن شاه عباس بن شاه معنی بن صفی میرزا بن شاه عباس بن  
شاه محمد خان بنده بن شاه لهاسب بن شاه اسمعیل صفوی پادشاه  
هشتمین این سلسله بود و ایشان هکلی امامی مذهب بودند و در ترویج  
این مذهب و نسخ سایر مذاهب مسای بالغمه مبدول می داشتند و از  
این سلسله کسیکه مذهب خود را تغییر داد همین اسمعیل میرزا بن شاه  
لهاسب بود که در ایامیکه پدر بزرگوار در یکی از قلاع خراسان در  
محبوس داشت بسبب هم صحبتی یکی از علمای مخالف که به آنجا نیز می  
بود

بود مذهب تسنن اختیار نموده بود و چون بدو اوقات یافت و نوبت  
دولت باور رسید متظاهر با غراف از طریق اسلامان گردید و از خود  
مبغی بی نظیر بود که از معاشرت همان عالم استفاده نموده بود و چون بدو  
اوقات یافت و نوبت دولت باور رسید جلوس در مجلس پادشاهی و  
خطبه و حقیقه و سایر مضامین سلطنت را موقوف داشت بساعتی مسعود  
که خود اختیار نموده بود و قبل از رسیدن آن وقت اجل او رسیده چون  
بسبب غلظت و تسنن فکری از او مخوف بودند او را مسموم نمودند و پادشاه  
شاه محمد خاندیده مضروب گردید و سلسله صفویه سادات و علماء و  
اشراف را بنیابت تکرم و تنظیم می نمودند و مساجد و مدارس و بقاع الخیر  
بسیار بنا نهادند و وظائف و ادارات و سیور غالات و اوقاف و  
روایت فی اوان مقرر داشتند و طلبه علوم را نیکو تربیت نمودند و در  
مال و جهات و مآخدرات دیوانی تخفیفات و مساعدات بسیار از  
ایشان واقع میشد و رعایا پر نامحال و فراغ بال زندگانی می نمودند  
لیکن شاه سلطان حسین مردی عاجز ضعیف الرأی بود و از عهده نظم  
هم سلطنت بیرون نتوانست آمد و در امر عظیمه عزیمتی که ملوک را  
می باید داشت و در ضبط قواعد ملک فری گذاشت بسیاری نمود



و چون این احوال بطول کشید قوانین مقرر اسلاف خلل پذیرفت و نفوس  
شریره آغاز خلاف و عصیان نمودند و در هر طرف صاحب خردی  
پدید آمد و فتنه هابر پاشد و معمرها بخواب کشید و در مالیات  
دیوان کسر فاخته بهم رسید و وظائف و سیور غلات مقطوع گردید  
و سپاه از استعداد افتادند و رفته رفته باینجا منتهی شد که محمود از  
قندهار قصد دار السلطنت اصفهان نمود و چون استیلا یافت پادشاه  
را در یکی از عمارات مخصوصه محبوس و برادران و اولاد او را که در اصفهان  
بودند همه گرامی و مقتول نموده و جمیع خزان و ذخایر سلاطین سلب  
از نفوذ و اسلحه و دواب و غیر ذلک منقرض گردید و قشون باطراف  
زیستاده اکثر بلاد فارس و عراق بر او مستلم شد و سکه او در همه جا  
جاری گردید و چون او را خبط دماغی عارض شد که بعضی سخنان و  
حرکات پیموده از او بظهور میرسد اشرف سلطان بن حاجی اگر  
که عمزاده او بود او را مقتول و خرد جای او جلوس نمود و چون  
اشرف شاه از اصفهان فرار نمود در عرض راه که بقندهار می رفت  
او هم مقتول گردید و در خلال این احوال شاه سلطان حسین <sup>سید</sup>  
مقیوب خان افغان مقتول گردید و صفی میرزا که در خوزستان

صاحب

صاحب طبل و علم بود در کوه کیلویه ایضا مقتول و ششصد دیگر در حال  
دنیاران ظهور نموده خرد را عباس میرزا نام و بسلسله صفویه منسوب  
می نمود و اراده شورش نموده در حوالی شهر جمی از طایفه افشار گنبدلو  
او را استقبال و درها بجا مقتول نمودند و سید احمد خان بن میرزا  
ابوالقاسم بن میرزا اراد و متولی روضه رضویه که از جانب مادر  
نسب صفویه می رسانید در بلاد فارس مدتی نوبت دولت گرفته  
بالاخره مغلوب افغان و مقتول گردید و اسماعیل میرزا نامی در بلده  
ماسوله طبرستان ایضا با دعای نسبت صفویه ظهور نموده آخر الامر  
مقتول و ملک محمود سستانی را از نسل ملوک کیان قدیم در مشهد  
مقدس صاحب سکه و خطبه و جلیقه شده بالاخره او هم مقتول و  
شیخ احمد مدنی در بلاد بنادر و سواحل فارس رایت ریاست از <sup>خته</sup>  
و عبدایع و لطایف الحیل خلق کثیر از عوام الناس را مرید خود ساخته  
مدتی مدید در امر خود مستقل بود و عاقبت مقتول و شاه طهماسب  
بن شاه سلطان حسین در ایامیکه نادر شاه بهندوستان بود <sup>حسب</sup>  
رضامتی میرزا اولد اکبر و لعل محمد و در سبزوار مقتول و بعد از آن  
نادر شاه نیز مقتول و جمیع اولاد و برادر زادگان او در عرض مدتی



قلیل هکلی بهمت سلطنت مقتول واحدی از ایشان باقی نماند **بلیت**  
سر بلندی مکن اندیشه که چون ناخن  
هر که در بند ترقی است سرش در خطر است

**فصل سی و نهم** مولانا محمد علی شوشتری شاعری تیز زبان و فصیحی نکته دین  
بود و او را در مدح علی سلطان و طهاسب سلطان و شبلی سلطان و  
الذکر قضایه منقده است که در دیوان او مذکور است و در مدایح  
میر محمد باقر و میر صدر الدین ابن میر سید علی صدر و راقی ایشان مقطعا  
بسیار است دارد مشتمل بر انواع مناجات شری از ترجیع و ترکیب و توشیح  
و غیر ذلک که از آنجا کمال قدرت او در فن سخنوری مفهوم میشود و  
او را با ابی طالب حکیم معارضات و ترفیضات بسیار است که ناظران از  
مسیاق سخن او استنباط می نمایند و آنچه از دیوان او موجود است قرین  
بشازده هزار بیت می شود سوای آنچه اسقاط نموده اند از هنر لایق  
اهاجی رکیکه و او را در مدح استاد ملا حامدی غلو و مبالغه بی پایان  
و قصیده در مدح حضرت صاحب الزمان علیه السلام بتکلیف استاد  
حامدی در دیوان او مسطور است و چند بیتی از آن جهت اموزج  
ثبت میشود **بلیت**  
شراب اهل محبت بودی منصور

شمس

شمس عشق نوشد بجز شراب ظهور  
در ابجادی عشاق و ذره ای بنگر • صفای وادی امین سنای آتش طور  
چراغ بزم محبت بود نه خورشید • که هر صبح جهانی از آن شود پر نور  
صفای ظاهر و باطن جو که مکن نیست • مگر دی که زنی آستین بشمع شعور  
ز دل برون نکنی تا حدیث چون چرا • و روز نشوی از ساکنان بزم سرور  
دلا ز مردم دنیای دون صفیو کبر • و قاجار که از ایشان نیاید این دستور  
کی بجوده انصاف سرزد دارند • که شهور امامت کند ز غیب ظهور  
**وله فی الغزل**

سر خرابی دلم چند دهی توان را • گرم کند نگاه تو ز زمره نیاز را  
شمع حقیق مگر نور هدایت دهد • و زنه چه روشن دهد عجز را  
از پی بردن دلم چند بشیوه زب • بر سر یکدیگر زنی سلسله دارند  
و ملاحظه در صنعت تاریخ دستی هم دراز و دهنی نکته پرداز داشت  
و اکثر وقایع کلیه و جزئی را تواریخ مناسبه گفته و قطعات موزونه  
نظم نموده مانند وفات ملا عیسی و ملا عیانی و ملا حامدی و ملا سلیمان  
و رسیدن او عیسی و غیر هم و غنن قطعه تاریخ هر یک مبالغه بسیار در  
مدح او نموده و اکنون اصناف عیسی و عیانی و عیسی معروفند نهایت







نخستین دستور استاد رسد بند خیال  
 چون خط تقویم پاری کهنه بطلانی کند  
 دست استاد ازل بهر رموز معرفت  
 نقشها بر گل بشکل خط سریانی کند  
 قفل از مخزن گشاید ابرو بر دریا و کان  
 چون کف از باب همت گوهر افشانی کند  
 روح بجایید عالم جنبش رگهای ابر  
 هم چنان کاندزیدن رگهای شرابی کند  
 برفراز کوه و روی دشت از تفتض سحاب  
 سبزه نو خیز خیز موی زندانی کند  
 آنچه را در عرض سال آماده سازد چرخ پیر  
 گستراند جمله چون مفلس که مهمانی کند  
 جوش گل هر سود را طواف خیابان جنبها  
 چون چراغان شب نوروز سلطانی کند  
 تالاه گردد در چمن هر گونه طرح بزم و عیش  
 بلبل شوریده آهنگ غزل خوانی کند  
 هر طرف باد صبا دامن کشان دوران زمان

وز طرب

وز طرب گل در گلستان رقص شرابی کند  
 نشون چادر سبز پوشیده از ناهرمان  
 با حریفان در لباس آلوده دامانی کند  
 بوی گل چون نگهت پیراهن بر سف زمهر  
 نور بینائی بچشم پر کنفانی کند  
 دمی دم از هر مهمل سبز طفل غنچه را  
 دایه باد صبا گهواره جنبانی کند  
 شاع گل سنبیل زدم باد مینا چون زلف یار  
 گاه چشمت کند گاهی پریشانی کند  
 حسن گل هر روز صبح افزو زود عذار آتشین  
 خون حسرت در دل لعل بدخشان کند  
 سر بطنازی کشد چون غنچه از شاخ انار  
 رنگ غلبت در دل یاقوت زمانی کند  
 گستراند لاله در صحرای بساط مخملی  
 خار در پیراهن گل های بستانی کند  
 دانه لالای شبنم صبحدم در دخت گل  
 خنده بازیچه بالولوی عمانی کند



گر در راه شوخ چشمان در رضای کویه باغ  
سرمه در آویزه گل صفاهانی کند  
عقد ها چون تاک دارم در بدل پر خون فقر  
حل مشکلها مگر ساقی باستانی کند  
ساقی کوثر جوی از دی که هر آنست لو  
صدید بیضا بکار پیر عمرانی کند  
سر در آریاب همت آنکه بر روی پلاس  
حکمرانی بر سر تخت سلیمانی کند  
از ازل هداستان گردیده تا در درگش  
خضر سقایی کلیم الله در بانی کند  
آن شهنشاهی که هر جا گسrand ماند  
صد مسیحا بر سر خواتش مگس رانی کند  
از دم پر فیض او جبریل بالوح و قلم  
معرفت ادراک چون طفل دبستانی کند  
مختصر باید سخن در مدح آن عالی جناب  
بی ادب باشد که چون قصه طولانی کند  
یا امیر المؤمنین از فیض عامت همتی  
کشیم در چارموج غم نگهبانی کند  
نامه ام

مجلسی که باستان به مسجد اعظم

نامه ام یکباره سازد از خط باطل سفید  
قارغ البالم ز قید و هم ظلمانی کند  
دوستان شاد کام و دشمنان ناباکام

تا جبین صبح از فروغ مهر نورانی کند

**فصل سی و یکم** چون حضرت سید نعمت الله رحمه الله و رضوانه علیه  
در مدار المؤمنین شوشتر اختیار توطن نمود و مردم را با کتساب علوم  
و معارف رغبت افزود و همه مشتغلون و مستقدون بمدرس آن  
علی جناب شتافتند و در ظلال تربیت آن بزرگوار نشو و نما یافتند  
و اساسی جمعی از ایشان بر تئیب حروف بنهی که در ذکر رجال معرکه  
در این تذکره ثبت میشود **حاجی ابوالحسن** بن حاجی زمان بن حاجی  
عنایت الله سابق الذکر دانشمندی آگاه و در صفای ذهن و حسن فهم  
و سرعت انبیا آیه بود از آیات الله و در مروت و فتوت و حسن  
سیرت و علوفطرت و سایر مکارم اخلاق و عاقل و محضال عباد  
بود و در شهر صفی و سهل و شگنی سه وفات نمود و این صغیر حنیف  
بنی در مرثیه او گفته

مرثیه

اطار عن الجفن الذی طارق سری . و اوقدنی اضلاعاً لاهب الاری



واخبرنا الجيد غانت عيونه ✽ ونجم المعالي غاب عن افق النثرى  
 وهدم من الاسماء العلية اسمي بوجه ✽ واوتد اركان السماحة والكرام  
 وعون المزايا قد اصبحت بيلها ✽ فتمن هلوغات نوارب حسرا  
 بنحن بحيرت بکرب وانه ✽ الا اين من نفسي المكارم في الوری  
 واين الذي ربحي لكل كرمه ✽ وبلغ الوفود المستفيضين بالقوى  
 واين الذي لبيدي الا يادني ✽ على منم ضاقت بياه فافقرا  
 ومن للارباب الفاقدا عشاوا ✽ واين الذي يكسي النيام عن الغري  
 وعروة من امس واصبح نايلا ✽ وراحته رحواليد من عن الغري  
 وكم بانس وانه صفاء لفته ✽ فما نعيم البال ملتان بالنثرى  
 وكم منهم مستامل  
 وكم معدم مستهم بذبوله ✽ فساق اليه المكرامات واكثرى  
 طول المعالي او حشت بعد فقه ✽ وربع المزايا والمآثر اقفا  
 جزعنا وكان الصبر متا سجية ✽ لرزك لا نستطيع ان نقبها  
 ولكنما للعيد ليس وسيله ✽ الى صرف ما مضى الاله وقدا  
 تبوات من روض الجنان متولا ✽ فعيما وريحانا وروحنا وانرا  
 مير ابو القاسم بن مير محمد بن مير عيسى شيخ الاسلام از احفاد ميرزاه  
 سابق

سابق الذكر ودر اجاز انيكه سيد خط شريف خود جهت او در نظر بعض  
 كتب حديث نوشته طرذا مبالغة بسوار در وصف او نموده ودر عقربان  
 شباب وفات نمود **ملا احمد بن ملا كاظم كباي** مردی خلیق شیرین  
 گفتار بود و بمرهم قضا چند وقتی قیام نمود و چون مردم از نظر سلوک  
 او ناراضی بودند تغییر یافت و در چهل و شش وفات نمود **حاجی**  
**عبدالحسین بن حاجی کلب علی** گگری مردی عالم عامل پارسا بود  
 و مدتها در امفهان و خراسان اقامت و از فضلا و علمای آن بلاد استقام  
 نموده بود و همواره بالطبع مایل بانزوا و خزل و از صحبت اهل دنیا  
 مخوف و ملول بود و در علوم عقلیه بد طولی داشت و در سال **هجری**  
 رحلت از این سرای عاريت برداشت **ملا عبد الغفار بن خواجه**  
 تقی بن خواجه طالب بن خواجه اسمعیل این خواجه افضل سابق الذكر  
 مردی خوش صحبت بود و از امراد و حکام خط تمام داشت و باین سبب  
 اکثر اوقات هنگامه درس او معطل و سر رشته استغفال او  
 مختل بود و در چهل و هفت وفات یافت **خواجه علی بن خواجه**  
 اسمعیل بن خواجه افضل صراف و اوقوت شعور و مزید کاو حسن  
 ادراک از اکثر ازان ممتاز بود و باره صف کثرت احتیاج و شدت



فقرا تبغف واستغنامدار می گذرانید و اکثر اوقات نیز بمصاحبت و تقابل  
و در فن منطق مسلم بود و در سال بیست و هشت وفات نمود حاجی  
عنايت الله برادر حاجی ابوالحسن مذکور و او تا آخر اوقات عمر دست از  
اشتغال باز نداشت و در فنون کلمات حضور معلم طب بی نظیر بود و  
در معالجات او کمتر خطا اتفاق می افتاد و حدس و عده می صایب بود  
که بجز ملاحظه قاروره یا نبض مریض با اطلاع بر محل احوال او اخبار  
بفدای سابق و مبدء مرض و سبب آن و سایر خصوصیات می نمود  
و آنچه از خدای اطباء یونان و غیرهم بعنوان قدرت و غایت در کتب  
متقدمین منقول است از مقدار الیه مگر ز نظر میرسد و وفات او  
در سال چهل و هفت بود قاضی عنايت الله بن قاضی معصوم بن  
قاضی رضای سابق الذکر مردی حلیق نیکو سیرت خوش محاوره بود  
و از حکام و اهل دنیا قبول تمام داشت و مدت العمر بقضای این  
بلد مشغول بود و در حکومت اول عبداللّه خان وفات نمود  
ملا عیدی محمد قاری بن ملا صالح بن درویش شمس و ایشان  
از قدیم الایام متولیان مسجد جامع بودند مردی وقیع خوش صحبت  
بود و از علم لغت و نحو و ادبیات و شریعات حضور صافه مراد

به تمام داشت و مدت الحیات محرر محکم بود و در سال سی و هشت  
وفات نمود و ولد او ملا محمد تقی خلیفه او شده و او طبیب موزون دانا  
و کتاب نهج البلاغه الحق علامه حلی را رحمة الله علیه ترجمه لطیف نموده  
که مبلغ کمال او از آنجا معلوم میشود و در سال پنجاه و هفت وفات نمود  
محمد علی آقا بن آقا محمد این آقا اسدالله و او بالا اصل از طایفه قزلباش  
حقایق بود و فطرتی بلند و طبیعتی ارجمند داشت و بواسطه سردست  
از خدمت دیوان کشیده و تحصیل علوم اشتغال در زبده و هدیه  
سالار قوافل بود که بمشاهد مشرفه زیارت میرفتند و در سال  
سی و پنج وفات یافت ملا فرج الله بن ملا محمد حسین سید محمد شاهی  
طبیعی دقیق و فکری عمیق داشت و محدث مشهور و اشتغال ذهن از ذکر  
القرآن ممتاز بود و تمام اوقات را مشغول اشتغال داشت که لم یطالت  
مصدت نمی نمود و این فقیر اکثر الهیات را خدمت او خوانده و از انفا  
شریفه او فیض برده و رحمة الله و رضوانه علیه و در سال بیست و هشت  
وفات یافت مراد محمد بن علی النجار عالمی عالی مقدار و مرشدی کامل  
عیار و فاضلی و خنده آثار بود و در امور دین بنیابت راسخ و متقلب  
و در امر معروف و نهی منکر مساهله و مداهنه روا نمیداشت و در علوم



شرمید خصوصاً بخوبید و تفسیر فی نظیر بود و از کتاب او است کتابی کبیر موسوم  
بجمع التفسیر و کتابی فارسی در سیرت ملوک و تدوین حواشی قرآن  
و جمع مابین شرح و متن تهذیب و استبصار و وفات او در سال  
چهل و یک بود رحمه الله علیه **ملا محمد باقر بن ملا آقای شایسته** از  
بنایست و دع موصوف بود و ترجمه باب حادی عشر از مصنفات او  
**ملا محمد باقر** سید محمد شاه برادر ملا فرج الله مذکور بنایست  
و سداد و در علم عربیه و شریعیه استاد بود و اکثر مستبدیان  
نزد او تلمذ نموده و از برکات نایضه او بهره یافتند و بر اکثر کتب  
عربیّه و تفسیر و حدیث حواشی نوشته که مبلغ اطلاع او از کتب  
مفهوم میشود و فقیر کتاب شرح معنی از داو خزانده و در سال  
سی و پنج وفات نمود **سید محمد شاه** بن میر محمد حسین از لحاظ  
میر نور الله سابق الذکر بود مردی ظریف الحیف شیرین مقال بود  
و طباع اصبحت او میلی تمام و رغبتی مالا کلام بود و در سال  
سی و پنج وفات نمود **ملا محمد طاهر بن ملا کمال الدین** لوف بر  
خوش خیره محبوب القلوب بود و حسن خلق داشت که با جرت کتاب  
تکلیفی نمود و از تلاش هدایا و صلوات اهل دنیا بجنب برد

و در سال بیست و هفت وفات یافت **میر محمد هادی** برادر میرزا القاسم  
سابق الذکر مسجع مقام رضیه و مکارم اخلاق بهیه بود و خلق بغایت نیکو داشت  
که از باب سلیقه از بلا و بیدیه طالب بودند و در سال سی و هفت وفات نمود  
و چهار سال از او خلف شده **میر محمد علی** و **میر محمد مجید** که در عنقریب شهاب  
وفات یافتند و **میر محمد شریف** که الحال قاضی این بلد است و **میر محمد کریم** که  
بالفعل در اصفهان است **مولانا فضل علی** ابن خواجه محمد امین زجاجی  
حادی صنوف کمالات و مفاخر و مسجع مقامی لادن و ظاهر بود و بطبعی تقا  
لطیف و نفسی عقیف داشت و فقیر کتاب مفتاح را نزد او خوانده و در سال  
چهل و شش وفات نمود رحمه الله علیه و یک سال از او عقب مانده **ملا**  
**عبد الکیم** که الحال در نهاوند است **قاضی نعمت الله** برادر قاضی غیا  
سابق الذکر عالمی عامل و دانشمندی کامل بود و در سال صد و دوازده  
وفات یافت **شیخ معقود بن ابراهیم** در علوم عربیّه از غرور و رف  
ولت و معانی و قرآنت نظیر نداشت و در رفقه و حدیث و اصول نیز  
مسلم و مرجوع الیه بود و مصنفات بسیار مبسوطه و مختصره و حراشی  
بر اکثر کتب که از نظر گذرانیده بود نوشته نهایت چون در ارفزوی  
قدی تعجیل و بر روایات شاذّه و اقوال مجهوله مژده که بسیار تقوی



می نمود مصنفات فقهیه او معروف و فواید و تحقیقات او غیر مشهور  
مانده و او از جمله معتمدين بود و در سال چهل و هفت در حوزه وفات  
نمود **فصل سی و دوم** طبقه ثانیه که بعد از این طبقه نشو و نما یافته  
هکی شاگردان سید نورالدین بودند **خواجه افضل** ولد خواهره علی  
سابق الذکر و او در مباری حال بعد از تحصیل مقدمات با صفهان رفته  
و در مدرسه شاه حجه گرفته هشت سال در آنجا مقیم بود و در علم تفسیر  
و تالیف نفعات نظیرنداشت و اهل این قرن در مشکلات خود  
با و رجوع می نمودند و در آیام ماه رمضان که در مسجد جامع تلاوت  
قران می نمود خاص و عام جهت استماع صوت او مجتمع میگردد و بندگان  
در سال پنجاه و چهار وفات نمود **حاجی خضر بن ملا محمد حسین بن**  
**ملا جاکیر ابن حاجی خضر** موکلی سلمه الله در سلامتی ذات و محامد  
صفات و حسن سیرت و صفای سریرت و سایر اخلاق فاضله و  
ملکات عارله یگانه زمان است و برادر او ملا علی نقی رحمه الله از  
مبداء حال با این فقیر رفیق جانی و برادر رضاعی و ایمانی بود و  
در حسن فهم و دکا و جودت ذهن و سرعت انتقال از مباری بنایا  
و از مقدالت بنبیج نظیرنداشت و قبل از این که کالات او تمام از  
قوه

قوه بفعل بیاید و لولاب مراد و جنات احوال کن رضی الخصال گشاید در  
عنقوان شباب شربت کل نفس ذائقه الموت چشید و مستوفی  
اجل صحیفه وجود آمدن در کمال را محیط بطلان کشید و این شکسته  
بل بر فقه دان آن مجریه کمال اشک حسرت از دیدگان می بارید و معنون  
ابیات ابن ابی السرایار مطابق حال خرد دید **بیت**  
حکم المنیة فی البریة جاری ماهذه الدنیا بدار قرار  
جلیت علی کلد و انت تردیها صفوان الاقدار و الاکدار  
و مکلف الايام ضد طبا عیها متطلب فی المار حذوة ناره  
یا کو کبا ما کان انقص عمره و کذا انکون کراکب الاسمار  
جاورت اعدائی و جاووز ربه شتان بین جواره و جوار  
و وفات او در سال چهل و هفت بود رحمه الله علیه **سید عبدالستار**  
**بن سید مقیم الحسین** در مقام علم زهد و صلاح و ورع و تقوی و فلاح  
بود و در سال چهل و سه وفات نمود **ملا عبد الرستمن** ملا  
نظر علی و ساوایل حال تجارت مشغول بود و بعد از آن وقت تحصیل علوم  
مصرف نمود و در اصطوفان با فاضل هندو بنیات ارتباط و اخفاص  
داشت و این سلسله هکی ایشان مرصوف صفات حمیده و اخلاق  
سندیده اند



و حسن سیرت ایشان مثل رند السند و افواه و زبان به گویند از تناول امرای  
ایشان امرای ایشان کوتاه است و از این سلسله است حاجی نعمت الله  
بن ملا محمد زمان طبیب سلمه الله که فی الحقیقت ملکی است بصورت ایشان  
و آیه است از آیات رحمت حضرت رحمن نفس مبارکش عزه انفس مسیح  
حدس صابیش را بر حدس بقراط و جالینوس هزار تن جمع و میرزا محمد ظاهر  
ولد او با هدایت حسن و صفات مذکوره کامل و توفیقات الهی مجامع احوال  
او را شامل است و از همه جهت مقبول و مسلم و من یشابه ایه فاعظم  
و سایر طبیبان عصر که الحال مدار معالجات مرضی بر ایشان است هرگز  
شاگردان بلا واسطه آنحضرت و خوشه چنان حرمین پر برکت اند  
**ملا عبد اللطیف** برادر ملا عبد الغفار سابق الذکر و او در مباری  
حال با منزهان رتبه تا آخر مدت حیات در انجام توقف بود و از آثار  
او کمال ذکا و فراست مستفاد **مولانا علی البخاری** سلمه الله برادر  
مولانا محمد سابق الذکر شمع انجمن هدایت و ارشاد و مرکز دایره  
حکومت و سداده مجموعی انواع مفاخر شیرازه اجزای منافع و اثر  
نور حلقه بصیرت نور هدیه حسن سیرت و سرسیرت اخراج  
یقین بزم افروز حلقه متقین دانشمندی که بنیان بیانش معاهد مشکلا  
حل

حل پذیر و لطیفات افادانش اذهان مستفیدون از ظلمات جهل مستنیر  
و شحات فیض قلوب مستعدون را از مراحم و باقی نشانه و زوایح  
و غلش در تنبیه اهل غفلت بمنزله تازیانه و بالجملة کتاب در وصف  
انجذاب از مقوله مساحت ساحت غیر نمودن و بحر محیط را بمکیال  
پیمودن است و خندی قبل از این جمعی از تلامذه در خدمت مولانا  
مباحثه نخبه محسنة اشتغال داشتند و چون در عبارت آن کتاب  
صفت ایجاز و اختصار زیاده از حد لایق بکار رفته و در اکثر مواضع  
شاهد مقدار تقوا احتقا از ناظران دوی نهفته و حجت استیضاح  
مقصود رجوع بکتاب مبسوطه ناگزیر بود و بعضی اوقات بسبب  
فقدان کتب یا موانع دیگر ملتزم نمیشد لاجرم اشاره از آن عالی  
جناب بشرح آن کتاب صدور یافت و بمعبودت و توفیق الهی و همت  
آن فضایل پناهی بروفق مرام با تمام رسید و تا حالت تحریر مباحثه  
هر روز آنجناب و سایر اصحاب قریب نصف آن تعلیم و تنفیج یافته  
و اگر در اجل مرعود رهلتی باشد عنقریب با تمام خواهد رسید انشاء الله  
تعالی **ملا علی رضا** و **ملا علی نقی** اینی ملا محمد باقر سمیع محمد شاه و  
ایشان در علوم عربیت فائق بودند نهایت ملا علی رضا را در این حال



مرکز مایه لیا عارض شده از خیر انتفاع امتداد و از عقب ایشان الحال کس  
باقی نیست **ملاحج الله بن درویش** خداداد گرگی ذهن و قیاد  
وفکری نقاد و طبعی سلیم و سلیقه بسیار مستقیم داشت و علوم عقلیه  
از حاجی عبدالحسین سابق الذکر استفاده نموده بود و در اواخر سال  
چهل و شش وفات نموده **میرزا افضل الله** ابن میرزا القاسم مذکور  
در کمال صلاح و تقوی و قناعت بود و در چهل و شش ایضا وفات نمود  
**ملا کاظم ابن** استاد قاسم ابن نجفی گرگی مردی صالح و دیندار بود  
**سید محمد بن** سید طاهر ابن سید عبد الله بن سید غیاث جمیع اوقات  
را مشغول مفروض اشتغال داشت و در اواخر حال بعض بلوکات  
غبنای انتقال و در آنجا وفات نمود **آقا محمد بن** فتح علی آقای مذکور  
عالی خیری و فاضلی بن نظیر بود سائلک طریق رشاد و ناهج منابع اختیار  
و ذهنی دقیق و فکری بنیاد عمیق و دستی در فنون منقول و معقول  
در آن و سلیقه مستقیم نکته پرداز داشت و بعض فنون را من مانند  
هیئت و اسطرلاب و حساب از آفادات او در این بلد منتشر کرد و  
سه سال قبل از این وفات نمود **ملا محمد بن** حواجه معز الدین  
گرگی عالی خسته نهاد و صالحی موصوف بنیاد سداد بود و او را  
باملاحج الله و ملا کاظم مذکورین مدت الحیات عهد موافقت استوار  
و عقد

مختص بکتاب سوره مسجد اعظم

و عقد مراقت برقرار بود و در هیچ وقت جدائی از یکدیگر روا نمیداشتند  
و همواره در التساب ادا ب مستحسنه و اجتناب احوال مستهجنه طریق  
همراهی می نمودند **آقا محمد بن** قاضی نعمت الله مذکور اوقات خود را صرف  
اشتغال و در حدیث سنن تهذیب اخلاق پر وجه کمال نموده بود و تمام  
آن مهلت نیافت و در عهد جوانی روی از این جهان فانی پرتافت **میر محمد**  
**حسین بن** سید محمد شاه مذکور ذهن ثابت و فکری صاب و شعری  
بلند و فطرتی ارجمند داشت و در اواسط حال با مسوهران انتقال و  
مدتی مدید در مدرسه شاه ساکن و بعد از آن محل جعفر آباد  
اختیار سکنا و در آنجا وفات نمود **ملا محمد صالح بن** درویش جلال  
در غایت معرفت و شناسائی و اعلم مراتب و روح و بارسلانی اسمی  
بامستی و لفظی پر معنی بود و در پنجاه و پنج و فلت نمود **ملا محمد علی**  
ابن ملا محمد زمان بن ملا محمد زمان ابن حاجی فتح الدین معاف در کمال  
تقوی و تصفف و پر هیز نگاری و نهایت ورع و زهد و دین داری است  
سلمه الله تعالی **شیخ محمد بن** شیخ محمد بن حاجی علی بن امیر محمد و ورع  
شعاری که جمیع صفات حمیده در او موجود و صفات مذمیه منسلوب  
و مفقود و فی الحقیقت از اولیاء الله معدود بود و در سلامت



نفس و پاک طینت و نفیوت و غیر خدای و حفظ العیب اصدقا و احباب و صفت  
قول و وفای عهد و قضای حلال مؤمنین و مسایر مکارم اخلاق نظیر ندا  
و در مراعات حقوق ایمان اصلا و ثقیه و زکاة است غنی نمود و دو سال  
قبل از این وفات نمود رحمة الله علیه **مولانا مقصود** بن علی البخاری  
برادر مولانا محمد و مولانا علی مذکورین و عمودای ذریه بعضیها من بعض  
برازنده حراب سداد و فرازنده مین و غط و ارشاد بود و در سال  
سیر و شش وفات نمود **میرزا احمدی** ابن مرزا حبیب الله بن مرزاهاشم  
سابق الذکر در غایت ذکا و شجور و علو ادراک بود نهایت دیراخر  
حال ترک استغفار نمود و سه سال قبل وفات یافت **فصل سی و ششم**  
احزان الصفا که این فقیر علاوه بر متاثران دایم الاستفاده و لزوم ترک  
معاشات ایشان ابواب فیض بروحیات احوال گشاده و روزنگار  
شمع تحقیق و سیرابان ریح تحقیق اند و اتفاق و موافقت عارفان  
اسرار حقیقت دانستند ان نکات تنفیج و تذهیب آگاهان و قایم  
ادب و ترتیب مستقیمان مکام اخلاق متدبران آیات انوار  
آفاق عالمان معالم اصول و فروع ناظران معاند معقول و مشرع  
مستبطلان احکام تنزیلی مستکشفان استداران تفسیر و تأویل  
سرشارند

سرشاران شراب ظهور مقربان علوم بطون و ظهور مقربان نفیات  
رحمت متیقظان اوقات غنیمت ملتزمان راه خدا سالکان مسالک  
هدی قاطبه پایان وادی طلب و تحصیل سرگردان مقاصد علییه تفصیل  
ثابت قدمان موافق و فاروسین جبینان مقام صدق و صفا حاربان  
حاصل فضائل سابقان مضامیر کمال و هر و ان طریق موافقت و مسالت  
حافظان حدود مخالفت و مخالفت هنرمندان علبس شهرود هم سوزان  
کعبه مقصود خلقة چون سیای پاکان پر نور و همی چشم روزگار از  
آن کور بلیت

این رفیقان همه گلچین گلستان همد

هم نوابان هم و بلبل دستان همد  
منک بختان همه در مهر مواخات عزیز

همه دلداری و یوسف کنعان همد  
جمع گردیده به یکجا چون رشته شمع

همه دلسرزم و سر بگ بیان همد  
همه هنرش ز خمخانه یک میکده ماند

همه هم جوش ز یک باره و مستان همد



میکند مکن یکی جلوه در این آینه ها  
چشم بگشوده بروی هم و حیران همد  
یکسر موزنک بینند حدیثی از هم  
هم چون تلف بتان سلسله جنبان همد  
و هر چند در این جزو زمان بسبب غلبه اهل فساد متاع معرفت گسار  
و بر اهل علم منهد در اذیت اعلای و حساد است ادب ابضایل  
چون اشجار خریف پژمرده و اهل کمال چون بلیان دی افروز هاند  
و آن مقدار که این سلسله علیه در اعصار سابقه معزز و مکرم و  
از روایت احسان غیر مندان مرفه و منعم و از هر جهت مقبول است  
بودند اکنون با مصاف مضاعفه بی وجود و با میال و لک کوباداش  
ورنودند با وصف آن طباع ایشان را ملالی یا از هان ایشان  
اعلائی مقهور نیست **سید احمد بن سید محمد** برادر زاده این  
منیف ذهنش در غایت استعمال و جمیع اوقاشش صرف اشتغال  
است **ملا رفیع الدین بن حاجی محمد بن ملا کاظم** این خواجه  
افضل شمع شعورش کفلقه الامباح و منیر منیرش کشتو نه با  
مصباح و والدا و از معارف اعیان عصر که از هر جهت مشهور است  
در این

و در اصلاح امور مسلمین مالک طریق نفیحت و خیر خواهر است **سید**  
**زین الدین بن سید اسمعیل بن سید صالح** این سید عطار الله این  
**سید محمد بن سید حسین** میار مرغان اولی اجمعه معانی و صد و شصت  
انجمن شناسائی و نکته دانی اکثر کتب مشهوره از نظرش گذشته و در  
مباحثات بر معنی اللیب و مطرک و استبصار و شرح لمعه و شرح  
نخبه حواشی مرقه نوشته و سید صالح خان سید بن الدین و عم  
بلا واسطه سید نعمت الله **حاجی عبدالرزاق بن حاجی خضر** سابق  
الذکر خسته سیرت حمید الخصال محمود الاقوال و الافعال است **ملا**  
**عبدالله بن ملا محمد** التجار امام جماعت و پیشوای اهل تقوی و قناعت است  
**حاجی علی بن ملا فرج الله بن درویش** خداداد مذکور پارسائی  
مقبول السیره و دانشمندی کامل البصیرة است **حاجی علی بن**  
**حاجی میر علی** صراف نقاد صنوف معارف و علوم و جواهری عوالم اللالی  
منطوق و مفهوم است طبیش موزون و کمالش از حد افزون است  
و بر او ای شرح نخبه حاشیه مدون نوشته که مبلغ علم و استقامت  
سلیقه او از آنجا معلوم میشود و روزی در بعض محاسن مبادمت  
این داعی را در رقعہ نوشته بدست فقیر بداد **رباعی**



ای هر صیر و روشنی بخش جهان • من ذره بی قدر و تو خورشید زمان  
خوالم ز عنایت که تابد بر من • نوری که تخلق عیان با سدا از آن  
و فقیر در ظله رفته این رباعی نوشته **رباعی**

ای صیر فی نقول فکر و خیال گنجینه دل ز داشت مالا مال  
رباع بتو شد کمال چون سکه بزد اکیری و حاجت نباشد بیوال  
**ملا علی اکبر بن ملا محمد بن خواجه من الدین مذکور در اعلی مراتب** زکا  
و سحر و در جمیع اخلاق پسندیده صفات حمیده و اخلاق پسندیده  
مشابه والد مسطور است **آقا علی رضا** ابن آقا سید ابن خواجه  
عنایت الله بن خواجه عبد الباقی مقدسی در مدت طبع و سلطنت  
ذات یگانه و در فن نجوم کامل و فرزانه است و الحال مدار تعلیم  
این بلاد بر استیجاب آن معرفت نهاد است **ملا علی نقی** ابن حاجی  
عبد الحسین سابق الذکر مرات خاطرش نقش پذیر و سرور کمال دحام  
ضیاءش اشراق معرفت مالا مال است و در زهد و تقوی  
و سایر محامد اطوار مقدسی بنیت والد بزرگوار است **ملا علی نقی**  
بصیر ابن ملا محمد نقی ابن ملا عبدی محمد قاری مذکور مصباح حقیقت  
در تائوس خیال افروخته و در عزم قوت با صره نور بصیرت  
در ده

در دل اندوخته **حاجی حسن** ابن خواجه حیدر علی بهبهانی قاضی سالار  
ارباب یقین و سر حیل زمره سابقین و در مباری حال در بلده طیبه  
بهبهان سالها ملازم صحبت شیخ عبد الله بن صالح بحرین رحمه الله  
و در زمانه علیه که از مشاهیر علمای روزگار و فضلا عالمیقدار بود  
بوده و بعد از آن در مشاهد مشرفه و سایر بلاد از فیض سایر علمای  
عصر انواع استفاضه نموده و در رتبه احکام دین بر طبقه متوسطه  
ما بین اخباریین و مجتهدین که صراط المستقیم است ارباب احتیاط  
و یقین است قدم ثبات استوار ساخته و اکنون سالهاست که در حل  
اقامت در این مرز و بوم انداخته و رایت افارت و افلاحت افزا شده است  
و موکاتار ابیجبت شعر و سایر بطالات چند ان زغبی نیست اتفاقا  
دو زنی در بعض محاسن منادمت این شعر بر زبان او جاری شد شعر  
هر کاری که هست میگری بفریت از حق جو

که هر گنجشک دام افکندم و صد ها کدم  
و فقیر چند بیتی باین سیاق تتبع نموده **غزل**  
ز غم رستم دل از قید تعلق تارها کدم  
طر از خانه چون مسجد ز نقش بود پاکدم



دندمدوسه بر اندام من خورشید تا خوردا  
 خلاص از زیر بار منت بالها کردم  
 گره چون عصفه در دل داشتم در لنگ خورسازي  
 شکستم این زمان چون گل که پیراهن قبا کردم  
 نفس روح الامین در سینه میدرخید از فحلت  
 هزار آئین ملک میگفت چون اورا دعا کردم  
 ملا محمد بن حاجی عبدالمسین سابق الذکر جامع فضیلتین علم و عمل  
 و میر از هر گونه منقبت و خلل و در امانست مسجد گرگ کای مقام  
 والد ستوده سحر است حاجی محمد بن خواجه محمد علی عالی محقق  
 غریب و فاضلی صاحب تصنیف و تحریک در انشای مباحثات شرعی  
 بر استبصار و حاشیه مدونه بر شرح نخبه نوشته و رساله در تحقیق  
 معصیر در غایت بسط و تنقیح ملا محمد بن حاجی میر علی صراف کعبه  
 نفایس علوم و معارف و مخزن اسرار فضایل و لطایف در نهایت  
 صفای ذهن و دقت طبع و وسعت فکر و در جمیع کالات مشارک  
 برادر بزرگوار سابق الذکر است ملا محمد تقی ابن استاد عبد الله  
 سیماي تقوی از ناصیه اش ظاهر و انوار توفیق از مجامع اخلاص  
 ظاهر

ظاهر طبعش سلیم و نهش مستقیم است ملا محمد تقی بن نظر علی حجت سلاز  
 در نهایت حدت فهم و جودت ذهن و حسن ادراک و دامان ایمانش  
 از آلائش مناقصه پاک است ملا محمد حسین بن حاجی خضر سابق الذکر  
 جامع کالات صوری و معنوی و در فن طب و تنجیم دست تفرش قوی است  
 ملا محمد رضا بن حاجی نصیر بن حاجی رضاین حاجی عنایت الله با حدیث  
 مستی کاملی حقیقت نهاد موفور الاستعداد است و از این سلسله است  
 آقا طالب بن حاجی محمد بن حاجی زمان بن حاجی عنایت الله که در جودت  
 ذهن و استقامت سلیقه و حسن فهم و حدت شعور و کبریا بیکانه  
 زمان است و در مبادی حال تمامی اوقات را مصروف اشتغال داشت  
 و تا معنی البیاب و مفاتیح و خلاصه حساب و مقال الثانی که متعلق  
 با استخراج است و شرح اقتراب طب در کمال دقت از نظر گذرانید  
 و در آن بین والد ماجدش از این سرای عاریت ارتحال و بسبب عدم  
 موانع و اشغال در سر رشته اشتغال آن ستوده حاصل افتلال  
 بهم رسید لیکن استعداد اصلی و صفای ذاتی و کمال فطری او هیچ وجه  
 خلل پذیر نیست و بآنکه التفاتی و ادنی نظری بقوت شعور ادراک  
 مناقض امور می تواند نمود و الحال نظام این بلاد و صلاح اندیشی امور عباد



منوط برای رزین و ذکر متین اوست و ابن عم او ملا عبد الله بن حاجی  
عنایت الله بن حاجی زمان در جمیع احوال با او شریک و نیاز و در فن  
طب دستش در آن بصیرت و ذهنش نکته پرداز است **ملا محمد زمان**  
بن ملا محمد علی صوفی در مضارک کالات سابق و در فن طب و تبخیم ماهر  
و حاذق است و ملا محمد الله برادر او و آقا علی زمانی مذکور و حاجی  
محمد امین بن حاجی فرج الله خیاط که از معارف ابرار و دانشمندان  
فرخنده آثار است هکلی از او استفاده علمم مجوم نموده اند و مبداء  
انتشار این علم در اعصار لامعه در این بلد از آنرا احمد خان  
آبادی امرونی بود که در سال سی و شش و هجری این بلد بگ دیده و این فقر  
برفاقت ملا علی نقی سابق الذکر خد متکاری او را بر میان جان بسته  
و آن حضرت با والد فقیر در مبادی حال در اصفهان شریک درس  
و رفیق و با فقر با قصه الغایه هر بان و شفیق بود و حقه و در زمانه علیه  
**ملا نادر علی بن استاد نقی شالهاو** در جمیع مکالم با واران سابق  
الذکر مشارک و مسام است **خواجه عبدالجود زلمی** فیضی حجاب  
کمال و شاعری شیرین مقال بود و بالاصل شاگرد ملا کاسبی سابق  
الذکر است و در مدایح و اخشوخان و حسین پاشای بصری و سایر  
معارف آن عصر تصاویر و مقطعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها

از میان

از میان رفته و غزلیات و منظومات بسیار از او در مجموعه هائیم در است  
که از نسخه دیوان او که بنظر رسیده افتاده است و همراه با شاهیه  
شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعی اثر و میر غبات و غیبای  
کاشی و میرزا هادی شیرازی و مخلصان و غیر هم هم طرح و هم  
داستان بود و تا عهد حکومت یحیی خان می رسید و در سال سی و  
شش وفات نمود و این غزل در دیوان او مذکور است **غزل**

دلایم گشته عزالت نشین که جای اینجاست

مقام رامت و امنیت هم زمان اینجاست

ز کینه خلوت دل را من کنار آلود

که جای هم نفس و بار و آشنای اینجاست

میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی

همین پس است که آغزانه و خدا اینجاست

لباس کعبه فیض است ظلمت بشما

مراد اگر طلبی قیل و دعا اینجاست

در احبلة افتادگان و فیض بخواه

که همو خاک محبت خاک اولیا اینجاست



بودن مرگ غم اهل این زمانه و من  
 چه شمع داغم از این زندگی بلا اینجاست  
 غمی نیم چه غم با برون زمینخانه  
 کجا رویم که بیت الحرام ما اینجاست  
 اهل ز صنف تنم در نظر نمی آرد  
 خجل ز زندگی در دین و اینجاست  
 بچشم زخم خودان سینه میوزم  
 بکنج فقر که آسودگی مرا اینجاست  
 ز طوف کوی تو زایر میروم و جانی  
 که کعبه و حرم و زمزم و صفا اینجاست  
 و حکیم نیشابوری را باین قافیه غزلی است مشهور است که اولش  
 اینست **غزل**  
 حریف دردی و صافی نه بلا اینجاست  
 تمیز تا خوش و خوش میکنی خطا اینجاست  
 زرق تا قدمش هر کجا نظر نکنی  
 کرشمه را من دل می کشد که جا اینجاست  
 بغیر دل

بغیر دل همه نقش و نگاری معنی است  
 همین ورق که سیه گشته مدعا اینجاست  
 و فقیر باین سیاق چند بیتی قلمی غزله  
 مرو ز بزم عرفیان برون که جا اینجاست  
 سعادت ابدی سایه هما اینجاست  
 حدیث حق و سکندر و فسانه خراب است  
 فتوح هر دو سرا چشمه بقا اینجاست  
 مرو ز مزه نمود و نغمه داور  
 ترنم هر مرغان خرمش تو اینجاست  
 رموز قصه مله قیس از که می پرستی  
 در ابر که ماهد هد صبا اینجاست  
 بگو به بوالهوس اینجا پسند لب ز طلب  
 که آرزو دو عالم جدا جدا اینجاست  
 شنیدم از در و دیوار طور آزادی  
 که تختگاه شبان برهنه پا اینجاست



دم برهن از اسرار فیض خالی نیست

غنیتمی شمر این دم که پیر ما این جاست  
مبین بغیر که غیر از خیال باطل نیست

بخود بین تو که رآت حقما این جاست  
نشان کعبه بدیدم در آستانه دوست

اگر غلط نکنم خانه خدا این جاست  
فقری بی ثمر است این خرابه گر دیها

سرا جیب کشی گنج مدعا این جاست

والهی آقای مشتاق از طایفه قزلباش چکنی باز ایرامعاصرو معارض  
بود و بالیکه بگر لطایف شاعرانه داشتند که فیما بین مردم مشهور است  
و وفات مشتاق در عهد حکومت اول عبداللہ خان بود و در وقت  
سکرات این رباعی بر زبان او جاری شد و وصیت نمود که بر سر

قبر او بنویسند **رباعی**

روزی که مجسم دل و خولهاست مرس

چون کار بر حمت الهی است مرس

گهر

گر هر علی است ناخدایت بخدا  
هر چند که کشتیت تباهی است مرس

و این دو شاعر هر دو بلا عقب رفتند و بعد از ایشان حاجی تقد علی بن  
استاد رجب قناس مشرت نمود و او مردی درویش قانع مجرد بود

و اکثر عمر خود را بسیاحت گذرانیده بود و از معاشرت اهل دنیا نهایت  
اجتناب و امتراز داشت و این فرد مطابق حال خود گفته شعر

کشت ما از ابرو پیوسته سر آب خرد است

دانه ما چون زمره سبز از آب خرد است

**وله**

دل چون غنچه خونین از غم آن سیمین دارم

گر بیان خاک از دست همان گل برهن دارم

بود همچون نمک بی قدر در دکان خلوائی

بر آتش اشد شیرین سخن شوری که من دارم

و او را با حاجی عبداللہ شیرازی ساکن شوشه مطایبات و معارضات

بود و این هر دو بعد از واقعه الله دار بسمل فاصله ایضا بلا عقب رفتند

نمودند و الحال از آن طبقه کسی که باقی مانده ملا موسی بن ملا میرزا علی بابا



ملا موسی است و او در مهابی حال در مدارس با و الدان فقیر  
 شریک حجره و یگانه بود و در شوشتر در عدا طبقه مذکورین مدار  
 علوم اشتغال داشت و بعد از آن تتبع طب و شعر نمود و در ایامیکه  
 محمد علیخان نژاد بن اصلاخان والی فارس بود و گاهی که بنظم شعر اقدای  
 می نمود ملا موسی با او هم طرح و هم داستان بود و نثر او را غزل میخواند

که مطلعش اینست **غزل**

قیرمژگان میزند رگ نشتری در کار نیست  
 عاشق بیمار هجرم بستری در کار نیست  
 و شعری عصر از کل بلاد فارس و عراق تتبع نمودند و فقیر نیز چند بیت  
 نظم نموده

جوهر مردان حق را دوری در کار نیست  
 در کف شیر زبان انگشتی در کار نیست  
 نیست بار خست تعلق حاجت روشندان  
 شمع بزم طور را پشت زری در کار نیست  
 خانه بدوشان ز این جملان فارغند  
 خانه زمین را نه در بان فی دری در کار نیست  
 تارک

تارک ناکی شود منت پذیر از تاجکی  
 شمع را چون شعله زبیب افتری در کار نیست  
 چند سرگردان بهانی بر سر سامان راه  
 راه عشق است این نه سامان میبری در کار نیست  
 چند از هر و طب و یاسی میکنی بارت گران  
 جز لب خشکی و مژگان تری در کار نیست  
 عشق با کان را بحق معراج قرب آمد فقیر  
 مذهب عشاق پیگیری در کار نیست  
 چون قامت رعنا شاهد معنی را در طراز نظم زبیب تازه و جهره  
 دو شیر و مدحیر الفظ موزون بمنزله غازه و کلام منظم در گفتن  
 خاطر چون نیم قبول و قوت حلقه از ابیائیت سریع القبول است  
 لاجرم این بی بضاعت احیا ناهجوه تشجید از هان ناظران و ترکیب  
 دماغ حاضران و تمرین خاطر و تسهیل حفظ بحسب اقتضای حال  
 بعنوان ارجال بعض نکات ادبیه را بصورت مقاطعات در نظر  
 افزودن گان شمع شعر مجله ظهور در آورده و جهت اغنوج باره  
 از آنها با احویه در این فصل ایراد نمود **قطعه**



بجاشدم دوش زهت کنان  
 بدیدم مجلو تنگ بوستان  
 سه زن حلقه زن همه خیل پری  
 باین دلداری و دلبری  
 یکی روزه دار و یکی در نماز  
 یکی با جوانی براز و نیاز  
 نشسته دل آسوده از هر گذر  
 که ناگه جوانی در آمد ز در  
 دورا گشت باطل صلوٰه و صلیم صیلم  
 سوم گشت بر شوهر خرد حرام  
 شود لطف حق رهبران خیر  
 که این شبهر را حل کند از فقر  
 جواب للمولی محمد بن الحاج مهر علی

خرد گشت بامن که آن نوجوان  
 که آمد بر حلقه آن زنان  
 بدی شوهر آن زن عسوه گر  
 که بودی دل آسوده از هر گذر  
 ولی حضرت قاضی دین پناه  
 که او را زهر سوختی بود راه

دقتی

دقتی بر جمعی رفیقان او  
 که باز آمدند از سفر دون او  
 محقق شدش فوت آن نوجوان  
 که در راه دامانده از هر مان  
 پس از عده داده به عقد جدید  
 بشوهر زن آن جوان سعید  
 پس آنگاه از مال آن نوجوان  
 با جرت گرفته دهن زن زن  
 زهر صلوٰه و صیام قضا  
 که تا حضرت حق شود زور و قضا  
 بر فتنه در خلوت بوستان  
 نشسته آسوده دل آن زنان  
 یکی بود از بهر او روزه دار  
 یکی از پی فرض پروردگار  
 سوم نازنین دلبر عسوه ساز  
 بی زوج ثانی براز و نیاز  
 که ناگه در آمد جوان زنده سر  
 فکندند آن حلقه بر او نظر  
 دورا گشت باطل صلوٰه و صیلم  
 سوم شد باین زوج ثانی حرام  
 منم بنده انشهاب الملم  
 که از دهن او نکتة هاجرن بخم  
 شود طالع روی عالم عام  
 پر دازد از تیرگی والسلام

قطعه آخری

دوش معرفتم بمسجد بهر فرضی که دگار  
 نکته دیدم عجب از مفتیان حق شعار



زوجه وقت مهر بر شوهر خود شد حرام  
 شد حلال آن دم که شد خورشید تا بان آشکار  
 ساعتی نگذشت از آن و بار دیگر شد حرام  
 بار دیگر شد حلال آن دم که شد نصف النهار  
 چون نماز دیگر آمد بار دیگر شد حرام  
 بار دیگر شد حلال آن زن بوقت استسار  
 وقت خفتن چون درآمد بار دیگر شد حرام  
 بوقت آخر تحریم مؤبد شد <sup>قرار</sup>  
 این همه تحریم و تحلیل بای از چه دوست  
 بی طلاق و بی عتاق و بی لعان و بی طهار  
 از من این صورت بسی گردیده مشکل بر فقیر  
 حل این مشکل نما ای مرشد کامل عیار  
 جواب للحاج علی ابن الحاج میر علی  
 طفل اجد خوان فکرت بامدادی شد روان  
 در دبستان تعلم هر تحصیل <sup>کمال</sup>  
 دید میگفت از ره دانش معلم نکته  
 با خردمندان مکتبخانه نهم و خیال  
 شد

شد نخست از مدح و از تجید او شکر شکن  
 بعد از آن بر خواند چون طولی مسکن این مقال  
 بعد از من کفر اصلی از برای مرد و زن  
 حل این مشکل باین یک قطعه میاید بیال  
 از دو اسلام زن و مرد و زکفر هر یکی  
 بین اسلامین هر یک بار ضاعی در مال  
 این همه تحریم و تحلیل پیامی رو نمود  
 بی نکاح و بی طلاق ای مرجع اصل سؤال  
 ( اوصاف قلیان بطور لغز )  
 قطعه آخری  
 نکته دانی صیادم گفتم این کای دوستدار  
 بوالعجایب بعبتی یکدم مرا باید بکار  
 پیکرش باید همای شکستی همه دال  
 یا چه عهد دوستان این زمان تا استرار  
 عارضش از وحته چون برگ گل در بوستان  
 قامش موزون و رعنا چه سرو جویبار



ناز پروردی چه جان نازک میانِ همه عمر  
 دولت آن باشد که بی خون دل آید در کنار  
 همه کبرگی که از خاک غریبان سرزند  
 لاله اش یا چون دلم باشد سراپا داغدار  
 زنگهای کهنه و نو در دلش باشد همان  
 رویش همچون آئینه از یک نفس گیرد عیار  
 گرد از باد صبا همچون دل عاشق ملول  
 میشود از آتش تر تازہ چون رخسار یار  
 جلوه که چون ماه تابان می نماید ساده و  
 گاه آرایش دهد خود را بشکل آن نگار  
 گاه تنهایی شود افشردہ چون فصل خزان  
 گاه عشرت میشود خرم تر از فصل بهار  
 گاه از بی هدی خاموش گردد از سخن  
 گاه دیگر میزند چپه به از بلبل هزار  
 گاهی از غنوت غمی چندنجا مانند خم  
 گاه دوران بر حریفان میزند پیانه وار  
 غم

حرم خلوت سرای نازندان همه شمع  
 مطرب بزم حریفان همه رود میگسار  
 موفرنمکین دلاں سرمایہ بی حاصلان  
 هدم ز ولیدہ حالان بی طلال و بی تقار  
 از وفا میسوزد از بهر عزیزان چون سپند  
 چونکه صرازد برون از منته دود و از دمار  
 هدمش گاهی کند ادراک اسرار الیقین  
 گاه دیگر می رود از خود چه مستان از خار  
 مایه وحد و سماع عارفان اهل ذوق  
 آتش جوش و خروش صوفیان حق سعار  
 میگناه و بی جرئت از گلوش میکشند  
 برز بارها قصه اش چون قصه منفر و دادر  
 این سخن پایان ندارد چون غم و دهم فقیر  
 اینکه گفتم رایگان حاضر اگر داری بیار  
 این چنین حیرت مرا از زده از این نظم پیر  
 رفع این حیرت نما ای مرشد کاهل عیار



و این قطعه را موزون طبعان جواب بسیار گفته اند و جهت اختصار بر  
نقل دو جواب اقتضای نماید جواب ملا فتح الدین ملا کرم الله این  
ملا فتح الدین بن ملا صالح بن درویش شمس سمرقانی مسجد جامع  
قلیای ازبکستان لغز بنظم بیان نموده  
ای جنابت از کمال و فضل خورشید اشتیاق  
وی میزان حقیقت دانست کامل عیار  
حاصلت زینت بابت حکم چه کوه  
و زو جودت کرسی دین و شریعت پایدار  
ای زبان حکمت آموز تو مفتاح العلوم  
وی بیانت از معانی در انوار بچار  
نخبه اهل جهان در جمع اخلاق نگو  
تاج فرق اهل فضل و معتدای روزگار  
و رة العین اعظم قطب ارباب یقین  
قبله اهل سلوک و صدر بزم افتخار  
لمتی را کت قلم کردی بوضوح در نشان  
رسته ها از ویش از این قطعه نظم زرشاد  
طرفه

طرفه این باشد که در وی با وجود یک مزاج  
عنصر اعداد را باشد یکایک سازگار  
خاصه طبع بلغمی را مانع از فریب شدن  
تانه بلیند جانش از سنگینی حبش فشار  
طبع خونی را در مادم از دمش فیض دگر  
مسکند مسدود و دودش راه خلط ما و ناک  
طبع سفید از هر طینت صدای لازم است  
وین عجب کان دود بنشانند بخار آن شار  
طبع سودا را موافق باشد از حیثی  
چون دو هم مشرب که در بزمی هم گردیدار  
نه و تر یاق را دارد برادر خواندگی  
این سه با هم میسرند اگر بیک جمع و چار  
صبح و شب اندر سرا او از برای هر مست  
هیچکس را این قدر هان نیست سوز اعتبار  
قالب روح مثالی را نباشد اعتبار خلاف  
دارد اما این بقالب اختلاف بیشتر



نسبتی دارد بیزم باده پیمایان درست  
 نشاء و جام و صراحی آب تلخ می خمار  
 باد یارب سازگار طبع آن عالی جناب  
 تا بود دور و دوام گدش لیل و نهار  
 بلیش از این طول سخن ضیق النفس بار آورد  
 ختم کن بهر اجابت در دعا دستی بر آرد  
 یارب این ذات مقدس را که باشد کان علم  
 یارب آن بحر معارف را که باشد مایه دار  
 یارب آن گلزار معنی را که دارد رنگ و بو  
 یارب آن ابرکرامت را که باشد فیض بار  
 از زوال و از نکال و از بلا و از فتن  
 در پناه لطف عام خویشین محروس دار  
 جواب آقا قاسم رافت برادر آقا جواد  
 وزیر سابق الذکر  
 ای چه صبح صادق انفاست دمام فیض بخش  
 وی طراوت ده بگلزار سخن چون نوبهار  
 حکمت العین

حکمت العین اشارت شفا بخش قلوب  
 چشمه سار خاطرت قاموس معنی را بچار  
 از معانی در بیانت هر زمان طرحی بدیع  
 منطقت و از مطالع لعلها خورشید وار  
 چون عرض بر جوهر ذات تو قایم هر کمال  
 چون عدد حد کالات برون از انحصار  
 گاه استدلال قلت حجت اهل کلام  
 وقت برهان هندسی را بر وجودت اقتضار  
 هدی زمرده خرامش آنکه در هم معیبت  
 میکر بان باشد بیاران سخنندان خانه وار  
 قابل این وصف بنود در جهان جز یک صنم  
 کان بود در این صفت مطلوب خلق روزگار  
 با همه شاه و گدا یکسان اینست و جلیس  
 هم نفس با مرد و زن هم محبت لیل و نهار  
 روزمر سوزی شعارش باد ماغ آشفنگان  
 مولن سودایان عشق در سبهای تار



بی رفیق شک لب چون بلبلان در فضل دیوانه  
 با حریفان در نوا سنجی چه دستان در بهار  
 وضع او با عاشقان یکسر شبیه <sup>در نوا سنجی</sup>  
 بر سر آتش دود در دل عارض زار و زلزل  
 نزد ارباب بصیرت همه کشف اهل حال  
 از صفا چون آب گهر باطن او آشکار  
 نشاء اش چون باده سرشار هنگام خیال  
 چون شراب وصل جانان مستی آن بی شمار  
 یک نفسی همدان او را غنی باشد مکنون  
 مکن مان در بزم بی یاران نمیگردد قرار  
 تلخیص مطلوب همچون تلخی ماء العنب  
 تذلیش مطلوب همچون سدی دشنام یار  
 پیش اهل فضل مانند نماز جمعه است  
 در حراز و حرمت آن اختلاف بی شمار  
 مندی میبای او در سر غم را علاج  
 در دزدان راز و دوش ستم قابل همه مار  
 بدویدی

بی وجودش این همه را نباشد زینتی  
 محفل از فیض وجودش رشک صحن لاله زار  
 رأفت انسب آنکه از این گفتگو دم در کشی  
 در بر عیال حجاب مسید <sup>والا بکسر</sup>  
**فصل سی و چهارم** در اوایل هذه السنة شفقت و پنج فیما بین مشایخ  
 شقاق و نفاق بهم رسید و اکثر ایشان از طور سلوک شیخ سعدی ناراضی  
 و کله مند گردیدند و رئیس ایشان شیخ ناصر بن کریم بن ناصر بن خنیف  
 بود و او مردی عاقل با تمکین است و بطایف تدبیر چنان کرد که اکثر  
 بنی اعمام و عشیره حتی شیخ مطلب برادر شیخ سعدی را با خود متفق ساخت  
 و چند روزی مصلحت خیر اندیش تسکین آن فتنه نمودند و چنان شد  
 که التیام و موافقت فی الجملة مابین ایشان دست بداد و رفت و آمد  
 رسمی با هم دیگر می نمودند لیکن کینه ها باقی بود و رفته رفته بتظاهر افتاد  
 و شیاطین الانس در کار افساد بودند و ماده عجدی غلیظ شد  
 دیگر قابل اصلاح نبود لاجرم ناپره عدال و قتال استعمال پذیرفت  
 و طرفین هر یک علی حده از حاکم و اعیان شوشتر استمداد نمودند و  
 مردم از آمدن ایشان احتیاط و مصلحت در آن دیدند که خود را



بان قشنه آلوده سازند و چنان کردند و بین طرفین جنگها قایم شد  
 و در آن معمارک شیخ طعان برادر شیخ ناصر و شیخ سلامه بن حرب  
 برادر زاده او مقتول گردیدند و این معنی باعث زیادتى اصل شیخ  
 ناصر و موافقان گردید تا آنکه جنگ سلطانى واقع شد و شیخ  
 مغلوب و در هر که دستگیر گردید و اولاد و اعوان او متفرق گردیدند  
 و چند روزی او را در محله شیخ عبداللّه بن رملی بن مساعد که عمارة  
 بلا واسطه او بود نگاهداری و بعد از آن رحلت انصاف دارند  
 و با اهل و عیال روانه محال آل حمیر گردید و منسوبان مستقلان  
 باو ملحق گردیدند و شیخ مطلب برادر او نیز با و پیوسته در آنجا  
 متوقف میباشند و مشیخت آل کثیر بدون منازع و مخاصم شیخ  
 ناصر مذکور قرار گرفت و اهالی شوشتر و در فزل حکومت ارا  
 قبول و مراسم تسلیم و انقیاد معمول نمودند چون مهر علیخان سابق  
 لذلک برابطه که با شیخ ناصر داشت قویال گردید و قطعه بیدار که  
 تا آنوقت در آنجا متوقف بود اراده در فزل و شیخ ناصر امداد و  
 اعانت نمود و موافقان که در اصل بلد داشت و تا آن زمان ساکن  
 بودند بحکمت و آمدند و عباس قلخان در محله خود محصور گردید

و بالاخره

و بالاخره باستصواب حاجی حسینی آقا بن حاجی صوفی که از معارف  
 مصلحتون حقایق کیش است و سایر خیرخواهان رأی بارتحال قرار  
 داد و با اقارب و مخصوصان بجل کاوند که بمحله املاک مسوده است  
 انتقال نمود و ولایت در فزل بدون منازع و مخاصم مهر علیخان  
 مسلم گردید و اعضا در اوایل این سال فیما بین محمد رضا خان و سید  
 فرج الله سابق الذکر که در دست و ملال بهم رسید و بیعتی مفسدان  
 روز بروز غلیظ تر گردید و هر چند مصلحتون و ساطت نمودند مؤثر  
 نیضاد تاحیان شد که سید فرج الله از خانه اصلی خود که در محله  
 موگهیان و نزد یک نجاة محمد رضا خان بود محله گرگ انتقال نمود  
 و اهل آن محله بتقصی افتاده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند و  
 چون معارف آن محله را با شیخ ناصر و برادران از قدیم الایام روابط  
 اختصام موکد بود و بحکومت او قوی خال بودند جمیع نموده  
 دفعه ازهای خود حرکت و بطرف خانه محمد رضا خان یورش نمودند  
 و موافقان از این محله نیز مراقبت نمودند و محمد رضا خان مضطرب  
 شده از ناراضان و یکجهان که با ایشان نهایت حسن ظن و اعتماد داشت  
 استمداد نمود و چون امدادی بعمل نیامد مایوس گردید و اهل و



عیال را بخانه حاجی قاسم باغبان فرستاده و خود بارتقا و محضمان  
از دهنه مقام از شهر بیرون رفتند و در آن شب خود را بمحل شاهری  
رسانیده و از آنجا روانه حضور شیخ قاسم گردیدند و آخر بدین قول  
انتقال نموده و در آنجا متوقف میباشند و ولایت شرشتر بدین  
منازع و محاصره رسیدن فرج الله مسلم گردید و همه این وقایع در ماه  
ذیحجه مقارن رحبت مشتری در سلطان اتفاق افتاد و ایضا در این  
سال علی مردان خان بختیاری سابق الذکر با جمعی که از عجم و عرب  
فرام آورده بود روانه بلاد کرمانشاه و فیلی گردید و کریم خان  
زند از امتهان بقصد او حرکت نمود و در حوالی کرمانشاه تلاقی  
فریقین و جنگ سلطانی بنیها واقع یافت و شکست بر علی مردان  
افتاده اکثر سپاه او مقتول و مجروح گردیدند و از جمله مقتولین  
آقا قاسم شلی سابق الذکر که از دهنه قول با ایشان رفیق شده بود  
و بعد از این شکست علی مردان خان با معدودی خود را مجبور  
نمود در سیل بنید و از آسیب تعاقب طایفه زند و اراکانند  
و قتل از آن بزار خبر رسیده بود که در عراق عرب شخصی  
پیدا آمده سلطان حسین میرزا نام و خود را به بنوت ملنوب  
بنویس

بنوأت کامیاب شاه طهاسیب می نماید و مصطفی خان شاملو میگدلی که  
از قدیمان دولت صفویه و از اواخر عهد دولت نادر می در آنجا  
متوقف بود تصدیق نسب او نموده و سلیمان پاشا حاکم بغداد مراسم  
لازمه معمول داشته و چون علی مردان خان با و پیوست ارقام و فرائین  
ملاطفت آمیز مشکی را استمالت خلائی و دعوت رعایا و نیر درستان  
سلوک شاهراه انقیاد بجمع معارف این حدود صدور یافت و بجمع  
نگین او این بود **بجمع**

داند شاه مردان فرمان حکم رانی بر جمله ممالک سلطان حسین ثانی  
و عمل مرو و بلخ و پروانچیان و سایر خصوصیات همگی به دستور ارقام پادشاهی  
و متعاقب آن نیز خود حرکت و بعد از ورود بجل بیات بمحله محال فیلی  
عهد ارقام متواتره متعین خبر قریب ورود و فرمایش سیر رسالت  
سایر مصالحی که جهت مصرف عساکر ضرور بود ارسال داشتند و  
چون از شیخ ناصر و سایر مخاطبین بر وفق خواست جواب صادر نشد  
از آنجا عنان عزیمت بجایب قیلاط فیلی معطوف نمودند و علی مردان  
جهت تهیه اسباب و تدارک ملزومات سلطنت پیش افتاده در این  
روزها وارد بلاد بختیاری و مستنزل جمیعت و الجاری است **مصرع**



تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون **فصل سی و پنجم** شیخ ناصر  
 در اوایل اقدار خود ولادت شوشتر و در خانه سید فرج الله عزوجل نمود  
 و حاجی نظر علی بن حاجی محمد امین فقیر را که از محضر میان محمد رضا  
 بود و حبس و سلب کلی مصادره نمود و بعد از یافت آن وجه شیخ  
 ناصر روانه منزل خود گردیده حاجی نظر علی در خانه سید فرج الله  
 همچنان محبوس بماند و منسوبان او حجت استخلاص او میرزا عبداللّه  
 سابق الذکر توسّل نمودند و میرزا عبداللّه چندین نوبت بالمشاهده  
 و غایبانه شفاعت و درخواست رحمت او از سید فرج الله عزوجل  
 و سید فرج الله بعضی معاذیر در آن باب تاخیر نموده این سبب  
 تقار خاظمیرزا عبداللّه گردید نهایت رسم دید و باز دید و رفت و  
 آمد و سایر رسوم ظاهره بینهما برقرار بود تا آنکه نیم شبی حاجی نظر  
 فرست یافته از مجلس گریزان و بر حجت تمام اقامان و خیزان خود را  
 بخانه میرزا عبداللّه رسانید و میرزا عبداللّه بزبان ملاطفت لورا  
 دلداری و نزد خود نگاهداری و نجوی که لایق ارباب مروت بود  
 او را پرستاری و غم خواری نمود و در ساعت که این خبر انتشار  
 یافت موافقان که تا آن زمان بعضی در شکجه حقا و بعضی مستکف  
 زاویه

زاویه افتخار و جوی ملتزم طریقه مدارا و سکوت و گردی از انفسره کی فرمود  
 و فرمودت بودند متظاهر گردیدند و چنان شد که اکثر محلات دستوار  
 بعضی محلات که گردی هم همراهی و عزیمان و بقسم قرآن تجدید عهد و پیمان  
 نمودند و چون شیخ ناصر از این واقعه خبر داد اگر دید مکتوبی خست است  
 در کمال نهایت و نهایت تاکید و تشدید بمیرزا عبداللّه فرستاد و او را  
 از نگاهداشتن حاجی نظر علی منع بلیغ نمود و ایشان اعتنا نمود و برای  
 خود اصرار نمودند و مکاتیب محبت آنرا مشتمل بر عذر خواهی و مقدمات  
 گذشته و تقاعد از اعانت و امداد در اول دهله محمد رضا خان در  
 در قول فرستادند و او را بامدن شوشتر تکلیف و ترغیب نمودند و  
 مسأله الیه ابتدا و علیقلی بیگ میرزا خود را با جمعی در قوی روانه نمود و  
 شب وارد شده علیقلی بیگ در خانه خود منزل نمود و همراهان را  
 در خانه های متعدد در همان محله نزول نمود و سورها و سنگرها  
 بساختند و سید فرج الله مردم خود را مأمور نمود که آنچه از سورها  
 و سنگرها دسترس بود خراب کردند و در روز بعد از آن محمد رضا خان  
 خود وارد شهر گردید و سید فرج الله در ساعت جمعیته عزده بر او  
 بیرونش نمود و محمد رضا خان بحال توقف ندیده خود را بخانه میرزا عبداللّه



و سائید و خانه خان با اکثر خانه های آن محله بجای و ب غارت از حرکت  
 حقیقت دنیا پاک گردید و آتش فتنه بجوی اشتعال پذیرفت که در آن  
 سابقه هرگز معهود و معمول نبود و طر فین شب و روز محافظه بقور و  
 حد و دیوب و تفنگ مشغول و هر روز جمعی مقتول و مجروح میگرددند  
 و سید فرج الله و شاه مراد خان سابق الذکر که با اور فین شیخ پورو  
 ابراهیم بیگ گندز لو بمجلسه شاه مراد خان مذکور و حاجی محمد علی بن  
 ملا کالم و جمعی دیگر در اوایل این فتنه با سبب گلوله مجروح گردیدند و  
 باین سبب آثار منف در جانب ایشان بظهور رسید و مقارن این  
 حال شیخ ناصر با اکثر مشایخ آل کثیر بقویت ایشان وارد و کاست  
 و چندین روز محصور تسکین این فتنه توقف نمودند و مؤثر نیفتاد  
 و هیچیک از طرفین از سخن اول خود بیخ وجه تنزل ننمود تا آنکه شیخ  
 ناصر بار نقابا خوشی از شهر روانه شده بعد از دو سه روز خانه  
 کوچ عرب را بمحاصره شهر کشانید و محل عقیل را از تصرف میرزا  
 عبدالله استراغ و مردم خود را بضبط آن موکل گردانید و املاک  
 محمد رضا خان را که در خارج بلد بود طراب و استجار را قطع  
 و اطلاق بقول و زروع نمودند و بمشورن این البلا یا از اترل بقوم

عم الصالح

عم الصالح الطالع از شر این آتش هزار بیگناه سوخته و در مصیبت  
 در دل انداخته و بترکت از اجلاف اعراب همگی املاک و مزارع خراب  
 و محصول ارباب در ریاس و اضطراب و موافقان و مخالفان و کسانیکه  
 مطلقا بعلی و جمعی باین امور ندارند همه بایکدیگر بر حاصل حرمان و دشمنی  
 متحیر در چاره این کاری سامان و علاج در بدیدرمان و چون موافقان  
 محمد رضا خان این اوضاع مشاهده نمودند و دانستند که زیاده امر را  
 و موجب ندامت است بجانب سید فرج الله میل نمودند و فرستادگان  
 ایشان در جز و عهد و میثاق گرفتند و محمد رضا خان احتیاط نموده  
 از خانه میرزا عبدالله بیرون آمده بجانه سید عبدالله بن سید محمد  
 مستوفی انتقال نمود و روز دیگر دای بر آن قرار داد که انجام این مقدمه  
 بر روی آقا طالب سابق الذکر تقویض نماید و آقا طالب بقره اجلم آن چهره  
 متعین محلت وقت باسد نمود و چون محمد رضا خان مطمئن خاطر گردید  
 بجانه آقا طالب نقل مکان نمود و در همان روز آقا طالب روانه حضور  
 شیخ ناصر و در همدست شیخ عبدالعلی بن رملی و شیخ علی بن مطلب ابن  
 حسین بن علی بن عتیق و شیخ سالم بن حرب را همراه آورده که محمد رضا  
 خان را با عزاز و احترام و اطمینان تمام از شهر بیرون برده بجانه شیخ ناصر



رسانیدند و شغل آن طالب تقصیرات مردم دست او سایر موافقان را  
 بمقرون داشته و در همان روز وفات محمد رمضان کوچ نموده مردم  
 از مصیق محاصره بیرون آمدند و زمان فرامی نگذشت که کان سپید فرج الله  
 استقار یافته صغفا و ققارا از در سر منازعه رؤسا فارغ گردیدند  
 و مدت این جنگ و جدال سی و سه روز بود و مقارن استقامت مشتری  
 زو نشست و عدد مقتولین از معارف و غیرهم قریب بهشتاد بود و  
 هر چند برونق ایله کریمه و انقراضه لا نصیبین الذین ظلموا انکم خاصه  
 بر قاطبه سکنه این مرد و یوم آسیب این قضیه عموم داشت نهایت  
 بهره راقم این سطور از مکاره و متاعب این فتنه پر سوز زیاده از دیگران  
 بود اجاسه و او باش در چارسوی خانه چون خیل مور و در و دیوار  
 کاشانه از آسیب گلوله پر سوراخ تر از آشیان زنبور شب تا صباح  
 از صدای طبل جنگ و غره توپ و تفنگ مرغ خواب از آشیان  
 چشم بریده و تیغ ستیزه سربه دلوان رشته بجاست احباب و  
 رفت و آمد اصحاب اعیان را بریده مدار محبت بر هم نشینی سیاه  
 و چه یک و لهو الحدیث مکالمات ایشان تا خوشتر از آواز دهل از یک  
 القصد بعد از طی مقدمه چند روزی آن طالب جمعی کثیر از لایق و  
 اعیان را

اعیان را با خود متفق ساخته و بحضرت تمام بخانه شیخ نام رفته استماع  
 محمد مناخن نمودند و شیخ ناصر با جمعی از عشره مراجعت نموده بکوبه تمام  
 نواب عالی را داخل ولایت نمودند سید فرج الله و موافقان در هر یک  
 متابعت رأی او را بر خود التزام نمودند تا غره شهر رمضان شمس و  
 شمس بدین منوال بود و بعد از آن خلف و شفاق مجد دیانته و وقایع و  
 سواغ بسیار روداده که قابل تحریر نیست حق سبحانه و تعالی همگی  
 را بر ابراهیم هدایت و از شر و شیاطین و الانس و الجن حراست و  
 حمایت نماید بحد و آله **فصل سی و هشتم** در احوال و تربیت  
 خواجه علیخان بن حاجی نجم الدین بن خواجه علی نقاش و ملا هندی بن  
 خواجه صادق بن استاد محمد تقی قواس از اهل عصر هر دو لطیف الطبع و  
 موزون خیال و از ادراک معانی دقیقه و انواع انوار نعم از غزل و قصید  
 و مشوی و غیره بهره تمام دارند و با وصف اشتغال بمشاغل دیگر  
 و مصروف بودن اکثر اوقات ایشان با کتب معیشت و عدم  
 تردد بمجالس شعر و علم و سخنوران بحسب استعداد ذاتی و قابلیت  
 فطری قدرت ایشان در این فن از هر گونه منقصت علوی و تهذیب  
 اخلاق بر وجه کامل نموده اند و همواره طریقه مجاورت و مواسات و



مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم

و موافقت و موافقات بشیها مسلوک و مرعی و در کسب و کار با یکدیگر  
مشارکت و مسامحه می باشند و از خواجه ابو تراب است مثنوی چهار  
در و پنجاه - و این قصه شیرین مشتمل بر لطایف و نکات بسیار و ملک  
هادی را در مدایح اهل بیت و معنی سادات عصر قصاید مستعد است  
از آن جمله قصیده در مدح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
مطلعش این است

خاطری دارم پریشان چون سر زلفین یار

سینه آتش نشان مانند حسین تابدار

چهره گاهی چه رنگ عاشقان مستمند

همچو چشم قمر انگیزان تنی بیاروزار

و قصیده دیگر ایضا مدح آن سرور بهین بحر و قافیه با تجنیس قافیه  
و قصیده دیگر به تتبع قصیده استاد انوری که متاخرین اکثر تتبع <sup>اند</sup>  
مطلعش اینست -

قصیده

تیر و روزم لبیکه من از ظلمت بد اختر

پیش چشم من سیه دار دروغ خاندی

لبیکه

لبیکه در نجوم من از آسیب الام زمان  
حنظل اندر کام من دارد مذاق شکری  
رشته اوضاع من گر دیده مرا سرگر  
تا بجم از لبس دست جور چرخ چنبیری  
و قصیده در مدح حضرت سید الشهداء علیه السلام در تتبع قصیده  
مشهوره ملائک المالک کمال اسمعیل امغانی و قصیده به تتبع مولانا  
فناش روح در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مطلعش اینست  
قصیده

دمی که باز کنی از لب ای نگارگر

بکار قند فروشان فندهن لوگر

من و صبا تو پریشان مساز و سرگردان

خدای را ملکش از زلف تابدار گر

ز لبیکه از پی داغ ترکشته ام بجهان

فنا ده است بیای من آبدار گر

نه مردمک بود آن دیده که در چشم

نگه بر او شده از طول انتظار گر



و فقیر چندی باین سیاق چند بیتی منظوم نمود  
 صبا کشد چه از آن زلف مشکبار گر  
 زند ز شرم بناف آهوی تبار گر  
 شمیم پیرهن یوسف است پنداری  
 گشاده است ز بند قبا نگار گر  
 نسیم صبح چه بوی بهشت روح فراست  
 مگر ز چاک گر بیان گشاده یار گر  
 مشام جان شود از ناله تری عطر آیز  
 بوی طره گشائی ز دل هزار گر  
 مگر ز بوی تو در دیده است گلبن باغ  
 که نسبت است بباغ خود استوار گر  
 بوی تست که در هر صباغ و در دین  
 ز درخت غنچه کشد باد نو بهار گر  
 بیاد تست که آواز نغمه دین و فی  
 زند بیاد بعنوان یادگار گر  
 رسید مرده وصل و هموز می رسم  
 که نارسائی غمت افکند بکار گر  
 لیم ز هم نگشاید چه بلبل تصویر دلم ز بسکه بخون خورده فنج و ارگر  
 فخر

فقیر نظم تو در نظم دیگران رسواست  
 چنانچه در صف لولوی آیدار گر  
 و روزی در بعضی مجالس منادمت ملاهادی این رباعی را بر فقیر  
 خواند  
 بر در گشت انجیر و ابواب سخن قسمت شده چون ناصیه ز سانی من  
 از کمالت توقع آن دارم سازی بجلسم تو مشهور ز من  
 و فقیر این رباعی بر خواند نظم  
 ای تر فلک تراست پیوسته بکیش برجیس کمان نماده است در پیش  
 آوازه زه ترا هر گز نه بلند قواس بود غلصت بی کم و بیش  
 و شیخ ابوالمفاخر ز ایراد قصیده اسیت مشهور مصدر یوسف طلوع  
 نیز اعظم که مخلص این است  
 بال رصع لبوخت مرغ طمع بدن  
 اشک ز لیلجا بر بخت یوسف گل پیرهن  
 صفحه صندوق چرخ گشت نگو سار باز  
 کرد برون مار صبح مهره نرا ز دهن



صبح میخانی نفس از ره بام آمده  
 ساغر زرین بچنگ خون صنم سیم تن  
 و شعرای متأخرین بسیار تتبع نموده اند از آنجمله خواجہ کرمانی و  
 افتتاح بر وصف طمع و بعد از آن وصف غروب نموده مطلقاً این است  
 قرطه زرهاک ز دلعت سیمین بدن اشک طمع نشان شعری مرغ لکن  
 صبح برآمد ز کوه دامن اطلالی کشان چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن  
 سالک دل یافته نکبت روح القدس چون بنی یثربی پری اویس قرآن  
 و ملاهادی را در وصف حسین صلوات الله علیہا قصیده طولانی است  
 که اختتام مدح حضرت ائمه و یکی از سادات عصر نموده و در وصف  
 صبح و شفق و طلوع و غروب معانی بدیعه و مضامین لطیفه بکار  
 برده و فقیر نیز چند بدیعی تتبع نموده  
 راسته اقبال در وقت والی ملک ختن راجه ظلت شکست هر چه سپاه  
 باز نمود راست کرد حشمت از امینا بی خبر از سمت چین زد جهان فتن  
 میچرخد در از چه چرخ بیلا کشید تا کشد از پشت کوه تیغ بر این افغن  
 فصل سی و هفتم در سال شصت و هفت که منازعه محمد رضا قاجار  
 و سید فرج الله استداد و زمان آن استداد بهم رسانید انواع محنت  
 و بلا

و بلا در داخل و خارج اینولا استیلا یافت و فتنه هار پاشد و جمعی بسیار  
 از معارف و غیره ناچیز گردیدند از آنجمله میرزا عبداللہ سابق الذکر  
 اضطراراً بابت مجتاری مسافرت و در آنجا مریض شده معاودت نمود  
 و بسبب فاصله وفات یافت و میرزا ابراهیم برادر میرزا عبداللہ باقی در  
 انشای محاربات با سبب گلوله مقتول گردید و حاجی نعل علی فقیر و را  
 برادر او خواجه ابو الحسین باغیضای معاندان مقتول نمود و حاجی  
 محمد بن ملا کالم بمماندت سید فرج الله احداث فتنه نمود و حاجی محمد  
 و حاجی محمد علی و ملا رفیع الدین لیسرا و هر سه در این فتنه قتل رسیدند  
 و باز ماندگان ایشان همه اسیر و دستگیر گشتند و خانه ایشان بلراج  
 حواریت هبایه مستور گردید و آنچه اموال و ذخایر و ودایع در آنجا بود  
 همگی بکلف رسید و میرزا رحیم بن میرزا محمد تقی حجت تسکین فتنه  
 واسطه شده رفت و آمدی برای اصلاحی نمود از ازار بهمت  
 موافقت آنطرف مقتول گردید و این فتنه بر بستان سرایت نموده  
 تمامی طوائف آل خمیس و بنی لام و غیرهم از حدود بندر الی بغداد در  
 محال رهرو و تبعه جمعیت نمود و والی جامکاه بر فاقست اعراب حریزه  
 نیز با ایشان طریق موافقت نمودند و باین تقریب تمامی محمولات



صیفی آمد و دین تلف رسید و قری و دیرهای خراب گردید و اکنون که آخر  
سال است نیز همان جمیع در حال در فلول است و محصولات در زمین  
تلف در آمده و شیخ سعد آل کثیر در حوزة حبوس میباشد ن  
عسی الله آن یائی بالفتح اوامر من عنده و ایضا در این سال نواب سلطان  
حسین میرزا که در میان طوائف بختیاری بود از علی مردان خان بختیاری  
اغزانی بفرستاد و علی مردان خان استقامت این معنی و پیش دستی نموده  
از نور بصر او را عاری ساخت و در حضرت اغراف بهر جا که خواسته باشد  
از انانی داشت و سلطان حسین میرزا بد ز فول آمده روانه نجف اشرف  
گردید و باندک زمانی فتنه در بختیاری مسووح یافت و علی مردان خان  
قبل رسید و ایضا در این سال عمارت عساکر افغان و زن و بختیاری  
حوالی بلاد بروجرد واقع شد و باین ترتیب مقبلة حرم آباد و بروجرد و  
نهادند و حال قریه هکی پایمال و اهالی آنجا را بطمع مال افغان زجر و نکال  
نمودند و بر سید محمد شیخ الاسلام حرم آباد مصادره و مواخذة و  
تعذیب بسیار واقع شده تا آنکه لطایف الحیل خود را مستعمل و باهل  
و عیال افغان و خیزان قاصد در فلول گردید و در عرض راه بسبب  
آسیب آن صدمات بجوار رحمت الهی رسید و ایضا در این سال  
موقوفه

موقوفه عجم که از کل بلاد ایران در عراق عرب مجتمع گردیده بودند و از اولیای  
دولت رومیة تا آن زمان با فواع مکرمات و مراعات که لازمه طبع  
خدمت از غریب نواز است مغزو و محترم بودند بسبب سعادت  
مخلصان مورد مصادره گردیده مبلغهای کلان ایشان باز یافت و در  
کمال مذلت و خوارگی ایشان را از آن حدود و اخراج نمودند و از آن جمله  
بود سلطان حسین میرزای مذکور که با اتفاق بسیاری از اهالی  
اصفهان و غیرهم وارد بصره گردیدند و ایضا در آواخر این سال راقم  
حروف از طول تراغ و جدال و امتداد حرب و قتال نهایت کدورت  
و ملال بهم رسانیده بقصد تفریح غموم و تسلیه کرب و همدم اختیار  
مسافرت و از راه دوسر و روانه بصره گردید و در اثنای طریقی  
شیخ عثمان بن سلطان بن ناصر کیمی را که از نجبای روزگار بود  
و اکابر و حذو ائمه است ملاقات و حسب التکلیف اوجیز روزی  
در محل اقامت او توقف و بعد از آن روانه حضرت شیخ سلمان برادر  
او که بسراپن صداقت اختصاص داشت گردید و از آنجا عظیمه لونی  
است که بر رودکن بسته و بچوب و فی و فاشاک بجزی اگر اضطرر  
و محکم نموده است که کار گذران شود شربینک و ساروج نتوانند



نمود و الحال مدار آبادی جمیع محال قریبه بر آن است و آنقدر خلستان و  
 مزارع برنج و سایر حبوب صیفی در آنجا معقد شده و رعایا و زارعین از  
 اطراف مجتمع گردیده که در ازمنه سالها هرگز نبوده و حسن سیاست  
 مشیخ سلمان مجتبی است که در محال تصرف او دزد و قطاع الطریق و  
 خود عقاب هم رسانیده است و اگر ضعیفه علمی طبقی از طلا بفرماده در شب  
 تاریک از دیهی به دیهی رود احدی متفرق حال او نمی تواند شد و  
 با حکام و اعیان بصیر طریقه موافقت و مسالمت میورده اگر اقطاعی  
 و اربابان آن حدود بلا مزارع در تصرف او میباشد **فصل سی و**  
**هشتم** ملاهادی قواس که باقتضای طبع دقیق همواره نکات اربیه را  
 در مقام تحقیق و تفتیش است روزی در بعضی محاسن مراست بتغریب  
 سؤال از فرق مابین لغز و مفا و اینکه ثانی اشاره باسم است و  
 اول بمستی از معنیات مولانا شرف الدین علی یزدی سخن میراند  
 و آخر الامر این قطعه بخواند  
 صحبتی خرمش داشتم دی با حکیمی نامدار  
 کاملی از دانش اندوزان یونان یادگار  
 گرد طاق حجره اش اجزای گردون منتقش  
 زیر سقف

زیر سقف که سیش اجزای دایره را مدار  
 مرصلی مانند موسی صاحب الواح آمده  
 مرد سغارش چه احمد عنکبوتی پرده دار  
 مرصلی مانند موسی صاحب الواح  
 مریم آسا گشته امشب یوقای حامله  
 طفل او عیس مفت در دهد خد حکمت گذار  
 گاه معراجش چه عزم ارتقایی شد براسب  
 نعل مبد از بشیری یاز فلسی استوار  
 حکم او در باب اعمال بخومی متبع  
 رأی او در فصل احکام ریاض مستشار  
 کرده استفسار اسرار سپهر از حدس او  
 فاضلان در هر زمان و کاملاً در هر دیار  
 زو تفحص کرده صوب قبله و وقت صلوة  
 مفتیان خطه دانشوری لیل و نهار  
 طبع او مایل بر کز روی او سوری محیط  
 داره صاحب بدیش اختصاصی با بسیار



تا ز یک چشم نماید نور در چشم دگر  
 در نیاید هیچ و باشد نور چشم مستعار  
 دور بینی بی بصر بسیار دانی بی خبر  
 راست قوی بی زبان گردون شبی بس هوشیار  
 گورم زن سطر بالا را در آب از زیر کی  
 گر شرف خواهد که داند نام آن حکمت شعار  
 افتخار او بآن باشد که گاهی مگر  
 هست خفایم خندید دست او ز خدام خدیو کار  
 خسرو گردون سیر اسکندر بر جیس قدر  
 هر دین بهرام کین جمشید خورشید اقتدار  
 داور دوران معیت الدین و الحق کا کتاب  
 خاک در گاهش کند در چشم گردون سر به دار  
 ماه اوج پادشاهی شاه ابرافتح آنکه هست  
 آفتاب عدل پرور سایه پروردگار  
 خسرو جم رتبه ابراهیم سلطان کاسمان  
 هست نصر قدر او را غنّه از صد هزار  
 آنچه

آنچه در اوسان شاهان جهان گفته هست  
 رمزی از نعت خلالتش بر سیل اختصار  
 آسمان برداشت اسطرلاب مهر و در نیافت  
 ارتفاع نیز گلدش کز و سدر مزار  
 تا شود هر ماه اسطرلاب گردون زود قی  
 ماه خاهش باد افروز بر سپهر افتخار  
 و فقیر چند بیتی بهین سیاق منظوم و در ذیل آن در قوم غرور  
 ای دست ما سدا نقاس مسیحی روح بخش  
 وی فروغ صبح صادق از جبین مستعار  
 آن حکیم را که با او داشتی خوش صحبتی  
 از سر اخلاص بودم سالها خد متنگار  
 حمزه اش مقصود دلها همه بحراب حرم  
 کبر مدتش چون مینار یاب تقوی استوار  
 روزنش چون سربا کان مطلع افول غیب  
 مسینه اش از نور حق چون چهره شب زنده دار



منظرش چون باطن روشن صغیران بی خلل  
 چهرش پاک از عرض همچون زر کامل عیار  
 حلقه اش از باب ایقان راقی مستمسک  
 عروة الوثقش خالی ز انقصام و انقطاع  
 هیکلی از بر تسخیر و اکب بی نظیر  
 پیکری لکن طلسمش یکی از مدد هزار  
 که بجز آنکه چه درویشان پوشد حقیقت  
 که نقد اکلیل بر سر چون شهاب تا حیدار  
 میخ و دایم و رشتندش همراه در هر جا که هست  
 تا کند بهر کسان رخسان معنی را انداز  
 هر زمان چون قرعه رمال دارد دینی  
 انقلاباتش فزون از حد چه وضع روزگار  
 که کند میل بلندی که رود در زمین  
 چشمه ساران باید از فیضش به عالم انفجار  
 که چه باز نگریستن رود بالای کوه  
 لمحۃ العینی فرود آید بدیوار از منار  
 هفت

هفت توأم در قرار امش از روح الامینی القدس  
 هر یکی باشد باقلیمی ز عالم شهریار  
 که یکی زین جبهه بر آفاق مستولی شود  
 هفت اقلیمش بر حکم ذی القنین وار  
 که چه احمد بر فراز عرش میتازد براق  
 بهرامت تا کند اسرار دانش آشکار  
 که چه اسکندر کند طی صفت روی بسیط  
 فرسخ و میل و ذراعش را دمار و دشتار  
 که چه ادریس است جانش فوق هفتم آسمان  
 فی بخرخ چارمین عیبی صفت گیرد قرار  
 حق او دانند چون منصور اصحاب الیمین  
 سید را و نرند اصحاب الشمال او را بدار  
 صد چه ابراهیم سلطان از سلاطین جهان  
 مسکین از فیض دست آوری او افتخار  
 جمله شاهان چون گدایانند در کوفتش فقیر  
 سوده بر درگاه او روی سؤال و افتقار



**فصل سی و نهم** در شمرهای الاول طفل رضيع يكساله را که از اسعال  
داشت مادر او جهت استعلاج نزد حکیم طاهر بن حاجی مفتی الله طبیب که  
احد قاطبای بلد بود برده و در آشنائی که حکیم متوجه آن طفل و برش  
احوال او می نمود شروع بحال نموده و بعضی از تبصیر و بسط بسیار سه  
قطعه لم مشکل بشکل حلوان حیوانی از خلق آن طفل بیرون افتاد و  
سعال زد و نشست و بسبب غزابت این امر حکیم آن اشکال را بر داشته در  
میان ظرفی نگاه داشته بود و روز دیگر بجهت تماشا خانه هاسکیدا  
تا آنکه نزد فقیر آوردند که هم مشاهده و هم اگر از اسباب و علامات آن علمی  
داشته باشد اخبار نماید فقیر که ملاحظه نموده و متاثر از آنها که گویند  
بسبب دست بدست بسیار مضطرب و اعضای آن در هم شکسته شده بود  
که تشخیص نمی شد و یکی دیگر که بزرگتر و اعضای آن بحال خود باقی مانده  
بود شکل سگی بود که سر و گردن و گوش و بینی و چشم و دهان و سینه  
و شکم و خصیه و پا و دم و انگشتان و ناعتهای آن همگی برقرار و ظاهر  
بود و شکم آن نسبت ببقای جثه بزرگ و دم آن دراز و باریک و پوز  
آن دراز بود مانند سگ گریه و طول از گوش تا دم بقدر انگشت  
مستابحه طولانی بود و چون فقیر همه چیز را در کتب تواریخ قدیمه  
داز

و از حکایات سلف نیز شنیده بود نهایت آنچه در آن وقت بخاطر رسید  
این بود که ماده تکون همه چیزها همان ماده تکون کرم معده است که بطور  
بلغیه عفنیه که در جوف انسان مجتمع و طبیعت از تعلیل آنها عاجز باشد بسبب  
طول مکث و حصول استعداد صورت حیوانی بر آنها حاصل میشود و در بعضی  
کتب مسطور است که حاج بن یوسف ثقفی را در مرض موت عقرب جوف  
به هم رسیده بود و حاذق بلطائف الحیل یکی از آنها از مخرج او بیرون آورد  
و او را اخبار نموده بود که این مرض علاج پذیر نیست و سوزح این مقوله  
امور خارق عادت از جمله علامات رویه و فالهای مذموم است زیرا  
که علامت سوء مزاج روزگار و انحراف طبایع از سرحه اعتدال است  
و اوضاع علوی که سبب این قسم تأثیرات در عالم سفلی گردیده مقتضی  
تغییر عادات خلایق و حصول زیاده نقصان در رسوم معهوده  
مستمر خواهد بود و این منی باعث حصول خلف و شقاق و فقدان  
التیم و اتفاق و صدور فتنه و فساد و خراب بلاد و ضرر عباد و کثر  
تفرقه و آشوب و بسیاری معادک و حروب و تلسط از ازل و اجل  
و ضعف حال عظماء و اشراف خواهد بود **(حکایت دختر که در سبب  
وفات پسرش)** این آنچه در بعضی کتب تواریخ مسطور است که در



محل نشسته اموهان دغتری را که نسبت پانزده سالگی بود خواستند بشهر  
برند در شب زفاف دفعه در دها را و خارش عظیم پیدا شد و  
هر چند میخارند زیاد میشد تا آنکه از کثرت خاریدن بشهر او خراشید  
و ذکر و خصیصه از آن موضع بیرون آمد و بفاصله دوسه روز دیش  
در آورده از پیچیده انوثیت بیرون افتاد و کلاه رجولیت بر فرق نهاد  
و در آنسال پادشاه عصر از لباس عاریت حیات عاری و انواع مرج  
مرج طاری گردید و همین قسم اثر بر زائیدن استر نیز بجهت رسید  
و اصل آنست که هرگاه بسبب تغییر نفوس خلایق مشیت حق تعالی  
بتغییر نعمت ایشان قرار گیرد چنانچه مضمون صدق مشهور آن الله  
لا یغیر ما بقدم حتی یغیر و اما بانفسهم مبنی از آنست اولاً باظهار بعض  
آیات موحشه علوی مانند کسوف و خسوف و صیحه و شهاب  
نیارک و ذوات الاذئاب و یا بغیر از اینها ممانند زلزله و خسف  
و سایر خوارق عادات ایشان را تحریف و انذار و از مقدمه غیب  
و استحقاق صیحه اخباری نماید تا بدعا و تضرع و تصدیق و توبه و انابه  
و استغفار آن را از خود دفع نمایند چنانچه بر کارنامهها خود اصرار  
ورزند و از خامت افعال قیحه بپندارند بمودای قلته الحجة البالغة

حجرت

حجت بر ایشان تمام شده باشد و بناظرنا انفسنا و ان لم تقفلنا و رحمتنا  
لنکونن من الخاسرین و چون سیاق سخن اینجا کشید و حدیث این امر  
غریب بمشیت رب العالمین مستند گردید دیگر بحث از سبب و  
علامت بروزش طبیعیین ضرور بلکه میتواند بود که مشیت قادر مطلق  
متمم تعالی شأنه دفعه تعلق گرفته و بجهت اظهار قدرت بدون مله  
و مدت از کتم عدم لبر جدد وجود آورده باشد و بسا عجایب و غرائب که  
دست فکرت حکیم از رسیدن بحقیقت آن قاصر و نظر فیلسوف از ادراک  
حکونگی آن خاسر است همدوره از عالم غیب جلوه ظهوری نماید و انوار  
عبودیت بر روی رقیقه شناسان رموز حکمت میکشاید و نوای الاله الخلق  
والامر بگوهرش از باب معرفت میراید

زابر آورد قطره سوری ز صلیب آورد نطفه در شکم

از آن قطره لولوی لا لاکند و زاین قاصد سر و بالا کند

فبارک الله احسن الخالقین فصل چهارم در الفقار بیگ بن محمد حسین  
بیگ بن علی خان بن ذوالفقار خان از جمله امیرزادگان قدیم ایندو  
در اوایل حال در اردوی معنی بود و در دارالسلطنة اموهان و سایر بلاد  
بمقام تقدیب اخلاق بوجه اتم نموده در ایام دولت نادری بر فاقست



مصطفی خان ایلچی سفارت روم مأمور گردید چون آن بساط پر چیده شد  
با اهل و عیال بمشاهد مشرفه عراق عرب انتقال نمود و در اوقات مجاورت  
آن اماکن فیض موافق بصحبت بسیاری از اهل الله و سیده و از برکت  
مجالست ایشان با انواع فیوضات بهره مند گردیده و همواره بموانست  
در مدندان راغب و محبت فوارا طالب و صفت ستوده در رویش طبعش  
غالب میباشند و الحال چند گاهی است باین حدود احوال و بلده لمبده  
در قول را که از عوارضات و آفات قدری امین تر بود مسکن قرار داده  
و امور زندگی را بمقتضای و من یتوکل علی الله و هو حسیبه بکفایت  
احکم الی المکین مقرر نموده و گاهی بجزایک دواعی التفات شوق گزینا  
حاجتمندان را میبازارد و مساحت این بلد را بنور قدم مشرق از روم  
مستور میسازد آنکس ضمیمش از زنگار اکر اکر پاک و ذهنش در نهان  
لطافت و حسن ادراک سخنش بسیار متین و شعرش بفاصله بلند  
و دلنشین روزی در بعضی مجالس صحبت این غزل مشهور از خواجه  
حافظ خوانده میشد

دل نیز و در دستم صاحب دلان حذارا  
در داکه راز پنهان خواهد شد آشکارا  
و ذوالفقار بیک غزلهای متعدد از مولانا جامی و سایر متأخرین شرا  
که بخاطر

که بخاطر داشت میخواند و در وصف غزل خواجه و ممتاز بودن آن مبالغه  
بسیار نمود و حضور صادر خلط عربی بفارسی که در بعضی ابیات این غزل  
واقع شده و خواجه این صفت را بسیار بکار برده و از جامی نیز بسیار  
واقع شده است و فی الحقیقت باین ملاوت صحن و طراوت کلام و  
نشاط روح و انبساط ذهن میشود نهایت کار هر کس نیست یا کسی باید که  
مانند حافظ از سبک و فیاض نفس و حافی با و مدد رساند یا کسی همی میباید  
اکثر عمر را خود را در تحصیل علوم عربیت بگذراند و دیگر آن که کرده اند  
غالباً از خلل لفظی یا معنوی مانند سخن اعرابی و تقدیم و تأخیر و تأخیر و بیع  
و وکالت معنی و کثرت تکرار و تتبع اصناف و سایر وجوه منقبت خالی  
نباشد و باین سبب زیرکان بر ایشان نکته ها گرفته اند و کسیکه از  
عربیت خود خاطر جمع نداشته باشد بدلول شعر

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعْهُ وَجَارِهِ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ

ایک آنست که احتراز از آن لایم شمارد و خود را در مرض سهام طمن  
و شتم ظریفان ندارد و این مقدمه اختصاص بنظم ندارد بلکه در کلام  
مشهور هم جاری است و از منشیان که از علوم بلاغت کم مایه بوده اند  
خطاهای بسیار به قوع پیوسته و اقتباسات نامناسب کرده اند که  
باعث سماعیت معنی گردیده و پاره سخن از این مقوله در آن مجلس گذشت



در مجلس دیگر فقیر این غزل را عرض ساخت و معنی الیه نظر قبول برانداخت

غزل

یا جبره بنجد لم یزقوا الجوارا صبر اعلیٰ جفاکم ضیعتم الدمارا  
از جنت صبح بری شبهای وصل بگذشت و اما علی لیل بقیع العذارا  
پریشان سحر که بر کوی ما گذر کرد دستی زباده افشاند بیدار کرد دمارا  
کی بیلان شعری وی غایبان حضور

فاح القبا و انتم لم تکسروا الخارا

در بزم سرخ رویان فقر تو روسیاهست

گیرم که داری از پر دستور کیمیا را

این خرقه نذر خاصیتی نباشد

خالی سازی از دل از خار خار خارا

دل بی صفای مشرب بی بهر است از غیب

الوده چند سازی جام جهان نمارا

از دست رفتگان را ذوق بقا نباشد

آری به از بهار است رنگ خزان خارا

عمر فقیر آخر ضایع بگفتگو شد بکره نکرد خشنود فی خلق نه خذارا

فصل

فصل چهل و یکم ملا عبد الکرم بن مولانا ناطق علی بن محمد امین زجاجی سابق  
الذکر که مدتها در بلده نهادند مقیم و از آنجا به بلاد عراق عجم مسافرتها  
نموده بود بعد از انقلاب اوضاع آن حدود بمغفون کل شیء بر حال اصله  
ببلد قدیم خود معاودت نمود و در مدت غیبت بصحبت بسیاری از اعیان  
و ارکان و علما و ادبا و امر او شعرا و فقرا رسیده و از هر گلبن آن گلی که در معنا  
تر بود چیده فطرتش بلبد و طبعش از حینداست و این غزل از اوست

غزل

شعله وادی امین دل غم پرور ماست

نور آینه خور شد ز خاکستر ماست

خفت عشق تو با ما نبود امروزی

جامه داغ تو از روز ازل در بر ماست

تا بخورد آب ز خون دل مانند نشد

هرش خنجر بیداد تو از جوهر ماست

صفحه سینه زد داغ تو مستحیل کریم

و ادب ملک جنونم و همین محرم ماست

وله ایضا



از مرغ سحر بدش شنیدیم نوائی  
 ناید ز گلستان جهان بوی دفائی  
 هزد سوختگان را چه غم از شعله آهیت  
 ترسم که فتد آتش از ناله بجائی  
 خایم اگر در نظر مردم عالم  
 صد شکر که هرگز نخلیدیم بیای  
 فطرت به عبث ناله و افغان هنری نیست  
 و مخصوص بکتایب خانه مسجده است صدائی

و این غزل از خواجه حافظ است  
 بلبل برک گل خوش رنگ در منقار داشت  
 و انداز برگ و نوازش ناله های زار داشت  
 گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست  
 گفت ما را حلوه معشوق در اینکار داشت  
 یار اگر نشست بر مانیت جای اعتراض  
 پادشاه کاران بود از گدا این عار داشت  
 در نیکی و نیاز و سخن ما با ناز دوست  
 حرم آن که ناز نینان بخت بر خوردار داشت  
 خیز تا بر کلا

خیز تا بر کلاک آن نقاش جان افشان کنیم  
 کین همه نقش عجب در گردش بر کار داشت  
 گر برید راه عشقی نگر نامی مکن  
 شیخ صفای خرقه درین خلعه خار داشت  
 وقت آن پیر فلند در خوش کد در اطوار سیر  
 ذکر تسبیح ملک در حلقه ز نادر داشت  
 چشم حافظ زیر بام قصر آن عالی جناب  
 شیوه جنات تجرّی تحتها الانوار داشت  
 و این غزل را موزون طبعان تتبع بسیار نموده اند و مطلع غزل مطلع الکلام  
 این است

چشم محمدرت دل عشاق را افکار داشت  
 عالم را مضطرب احوال این بیمار داشت  
 و میر سید محمد شفیع ناظم نیز تتبع نموده و این سید محمد شفیع الاصل  
 از سادات اصفهان و والد او میر سید علی بهندوستان انتقال نموده  
 و میر سید محمد شفیع در بلاد دکن متولد و در کجانش و نماز یافته  
 و با شیخ محمد علی حزمین در دار الخلافه شاه جهان آباد رفیق و ندیم بوده



و قصد زیارت عتبات عالیات و اردبیل و از آنجا بقصد تحصیل علوم دینی  
روانه این بلاد گردیده در کمال سلامتی نفس و استغنائی طبع و تنفک  
و قناعت تحصیل مشغول و از صحبت انبای زمان با فقر الفایه متوحش  
ملول است و قدرت او در فن سخنوری زیاده از دیگران و در <sup>ع</sup>ت  
نظم مسلم امثال و اقزان است و شعرا و راغلب بجمع حافظ شیرازی  
که از سایر شعرا بهاءت عدیده ممتاز است و حافظ را غزل است که مظهر  
این است

عمر نگذشت به بچامی و به الهوسی

ای سپهر جام میم ده که به پیری <sup>برسی</sup>  
و مطلع ناطق این است

نکنند اهل هنر هیچ بدینا هوسی

پنجه باز نشد و اشکار <sup>لگی</sup>

راه پیروده عیب این همه سو مشاب

خدمت پریشان کن که بجای <sup>برسی</sup>

و فقر هر دو غزل را تتبع نموده

محبس ارباب غوغا که در بازار داشت

دو بسجود کرد و دل در خانه غمناز داشت  
و سعی کوتاهی که جامع گردید و درین

شیخ صفیان در بنام سجد هم زنگ داشت  
قصه معنور باشد شیره آفاق و بس

عشق در هر کوچه صد زنیسان کسان برداشت  
در طریقت مسکیند خار معیلا ن کار دل

دوش آن فرسوده پادشاه سر هوای یار داشت  
دست گلچینان بیغما میر در هر جا کلی است

گل پرورش باغبان دانسته مارا خاک داشت  
شهرت سر بازی و زهاد از شیرین بود

وزنه عشق بی مروت کشتگان بسیار داشت  
از شهادت می طپید از دل و شش دل معذور دار

یار آنجا بود و دل یک لحظه با جان کار داشت  
صورت حق را اگر در خود ندیدی دور نیست

نفسیت تقصیر کسی و کینه ات و نگار داشت  
دور باش کن ترانی شد زبان بند کلیم



ورنه بر نایبانی لایه دیدار داشت  
 اگرهان سروازند از تنگ سلطان فقیر  
 تارک ادم ز تاج پادشاهی عار داشت  
 ایضا  
 گرچه در راه طلب گم رواند بسی  
 نرسیدند بمقصود مگر چند کسی  
 دل آزاده نداری تو کجا کعبه کجا  
 که سیر منزل غفلت تو رهین هوس  
 شعله طور بجلی بقرار اندهنوز  
 کو کلبی که از آن کوه بیارد قبسی  
 رنج شب میشود با عث آسایش روز  
 دوش این نکته شنیدم ز زبان جرسی  
 گرچه ناقابل از فیض تو مایوس مباش  
 چه کن بلکه اجابت پر بشود علمت  
 بی خرد آمدی از اوج سعادت محضیت  
 تو هائی غیب این قدر نفک  
 قفس  
 دل ارباب

دل ارباب مفار چه غم از غماز آن  
 بحر را کی بود اندیشه هر خار و خسی  
 بند در پرده دهنی دل آگاهان را  
 تا خود برگ زیزی بمقای زسی  
 روکن از دار خلا یق بفضای ملکوت  
 تو غزال ختن چند بقید رستی  
 سهل بر باشد غم نقلی که خوردی تا چند  
 بر سر از حسرت کن دست زان چون مگسی  
 هر طرف می نگرم مرده دلا مند فقیر  
 کاش میبود در این عصر مسیحی انفسی  
**فصل چهل و دوم** روزی در بعض مجالس مؤانت از کتاب تذکره  
 دولت شاه مرقندی در احوال ملا حسن کاشانی شی قصه از کرامات  
 حضرت سید الوصیین صلوات الله علیه خوانده شد فقیر را رغبت  
 به نظم آن قصه افتاد و این قصیده را منظم نموده  
 قصیده در معجزه حضرت امیر المؤمنین که در عالم رویا جناب ملا حسن کاشانی  
 صله شعر رحمت فرمودند



تا یکی شوریده عالی در هوای آن داین  
 غافل از اندیشه احوال روز واپسین  
 چند جان را بسته وارونه مهر زندان تن  
 چند خود را در سرای بی خودی داری رهین  
 چند کشتی کرد مای لنگ بگرداب بلا  
 بحر آشوب و دره دور و همنگان در کین  
 چند کارت بگذرد در کار دنیا مختلف  
 ز آمد و رفتش گهی خوشحال و گه باشی غمین  
 بر درار باب دنیا چند از روی ارب  
 مسکن گردن کج و قامت خم و سر بر زمین  
 چون گدایان چند بر درگاه هرات و منات  
 بهر پشتی سیم و زر فرسوده میداری جبین  
 می پذیری صد هزاران رنج در تحصیل مال  
 حبه حبه مسکنی جمع آوری چون خوشه چین  
 باورت هرگز نشد ای ملحد کج اعتقاد  
 اینکه حق سبحانه از زاق را باشد منین  
 آن خداوندی که روز قیامت را قیامت برساند  
 در رحم بی زحمت آن وقتی که بودستی چنین  
 بعد از آن

بعد از آن آماده در پستان مادر چشمه سار  
 شیر نوشین با هزاران دلفت و ذوق چنین  
 آرزوها در دلت باشد بی دور و دراز  
 می نیندیشی که ناگه میرسد مرگ از کین  
 نیست بکنون ضمیرت جز تلاش عز و جاه  
 در مجالس تاشوی از همنگان بالا نشین  
 در امور دین شعورت پست دهنست کرویج  
 در فن دنیا ضمیرت روشن و دایت وزین  
 پای سعیت لنگ و مسکنی سیر در راه خدا  
 در ره شیطان سبک رفتاری و چاک تکیه  
 که فکر عشرت و لذت و عیش و هوس  
 که حرف خط و خال و چشم و زلف غنبرین  
 که بر صف دلبر شیرین نقاشی تا قدم  
 عارض دمی و میان و ساعد و ساق و سرین  
 گفتگو تاکی ز ابروی کج و بالای راست  
 ز کس مست و لب لعل و عذار آتشین



که بذر و قمعیت یاران و گلگشت چمن  
 با شراب و شاهد و نقل و گلاب و انگبین  
 که بخت مؤمنان آلوده میسازد دهن  
 بیگناهان را با حق پاره سازی پوستین  
 می نوشی آب ناساق نباشد دلپسند  
 یا نباشد کاسه همچون کاسه نفع و چین  
 می نوشی تا قیاد یا نباشد زرنگار  
 یا نباشد جامه نرم و نازک و ابریشمین  
 می بخوابی تا نباشد بستر کجا و رخ  
 یا نباشد دست در آغوش یار نازنین  
 می نشینی غیر عیب مردمان بی خلل  
 کاش می دیدی بخود که به چشم عیب بین  
 نشنوی غیر از صدای نغمه و آوازی  
 یا حدیث غیبت و روشندان بالکین  
 عمرت از پنجه گذشت و لک دنیا میکنی  
 از شراب بی خودی تا چند محزوری چنین  
 موی رخسارت سفید اما بالا میرند  
 نامه هایت چون خط مشق کرام الکاتبین  
 لاف ایمان

لاف ایمان می زنی اما نکردی بهر حق  
 سجده از روی اخلاص و سر مدد یقین  
 یک قدم ننهادی هرگز تو در راه خدا  
 می بنوی جز روی شرمی و بیدار و کین  
 گاه گاه میگردی میروی سازی غمت  
 دور باش از پیش و از پس از یار و از بین  
 بنده نفس و یارت دیو گیرم در نماز  
 بر زبان گوئی دروغ ایاک نفع استعین  
 دست حاجت گردم رگاه خدا سازی دراز  
 یا برای رزق باشد یا برای حور عین  
 میکنی مانند کسری کاخ ایوان را بلند  
 میکنی همچون شمعان اسبیل تازی دیو زین  
 میکنند عاقبت بر مرکب چوبین سواد  
 میرسانندت بمنزل گاه تو زیر زمین  
 با هزاران حسرت و غم میکنندت سرگون  
 گیرم این هر هفت اقلیت بود زیر نگین



بهر وارث خاندان و اسباب و مال و حال رفت  
 بهر تو و زروبال و خزی میماند همین  
 وای بر حالت نگر دگر شفاعت خواه تو  
 در قیامت ساقی کوثر امیر المؤمنین  
 آنکه منشورش بدست قدرت حق خود نوشت  
 مطلع صبح ازل بر پایه عرش برین  
 آنکه فضلش در جهان روشن تر است از آفتاب  
 بر موالف بر مخالف بر کهن و بر روین  
 آنکه حقش برگزید از جمله خلقان از غمت  
 بهرامت تابو بعد از عهد جانشین  
 مبدعه از بندگان در گمشدگان خاص  
 مالک از خیل غلامان است مملو کی کین  
 کاشف اسرار دانش و ارث علم نبی  
 از همان روزی که بود آدم میان مادر و پلین  
 همه مند از فیض او و انبیاء اولیا  
 مستفید از علم او و اولین هم آخرین  
 طفلی از طفلان مکتبخانه اش روح القدس  
 ریزه خوار خوان او هم سابقین هم لاحقین  
 خواجه

خواجه دولت شاه او زبک در کتاب تذکره  
 قصه از شاه دین کرده حکایت این چنین  
 مفتی کاشان و امل حضرت ملا حسن  
 آنکه بود از ماد حان پیشوای متقین  
 بعد طوف کعبه و آرامگاه مصطفی  
 کرد آهنگ طواف مقدسای مهدین  
 تا بمقصد چون رسید آن مؤمن پاکیزه رای  
 رو بر قد کرد و خواند از سینه این زدگین  
 ای زبد و آفرینش رهنمای اهل دین  
 وی ز عزت مادی بازوی تو روح الامین  
 در همان شب حضرت شاه ولایت جاها را  
 دید در رویا که با او از سر لطف و رحمت  
 عذر خواهی میکند میگویی کاشی ترا  
 هست در شرع کم با عا و حق مسبین  
 آن یکی حق منیافت آن دگر جلدوی شد  
 کآمدی از راه دور و مدح گفتی آفرین



منعی در رهبر مسعود بن الفلج نام او  
 خواجه از اهل ایمان است مشهور و هین  
 نزد او پیغام <sup>پادشاه</sup> بگو بعد از سلام  
 کشتیت در بحر عمان بود چندی قبل ازین  
 نوبتی از رستخیز مجرب شد مشرف بفرق  
 کشتی و اموال کشتی از رخصت و از زمین  
 نذر ما کردی زر خالص ز مالت بیکزار  
 ماده آوردم هم دست مدد از آستین  
 کشتی و اموال کشتی سالم آمد در کنار  
 صد هزاران محمدت <sup>ص</sup> الله رب العالمین  
 باید اکنون مال نذری را همسازی کنی  
 میستان ای کاشی آن مبلغ از تن مردمان  
 بامداد از آن مکان ملاحت شد و براه  
 تا حضور خواجه مسعود آن بزرگ پا کردین  
 چون بگوش او کشید آن گوهر پیغام شاه  
 در گشاد و گفت و بستم فاد خلوها خال دین  
 خرمی دی

خوش دی این دم که آید از نسیمش بوی جان  
 چون صبا کار دشیم از کشت زار یاصمین  
 خیر مقدم مرعبا ای قاصد فرخنده پی  
 راست پیغامی بدادی از امام راستین  
 آنچه گفتی سر بر صدق است و حقست و درست  
 لیک ای کاشی بذات پاک بزدان بین  
 کین سخن را هیچکس دانا نبود الا هذا  
 زانکه این راز از دم هرگز نشد بلب قرین  
 هیچ مخلوق نبود آگاه از این سر نهان  
 غیر مستر الله مولانا <sup>ص</sup> امیر المؤمنین  
 آن زر نذری بشای داد و در شکر قبول  
 خلقی افزود و خود در زبونت شد رهین  
 بعد از آن رخت زیارت نهت و بس همراه برد  
 دعوت نعمت فراوان در ره سلطان دین  
 ای خوشا آن مؤمن روشن ضمیر پاک دین  
 کفی بود مستر امیر المؤمنین یار و معین



ای بسازین گونه باشد معجزات از آن جناب  
 شهر از هفتم زمین تا آسمان هفتین  
 یا امیر المؤمنین یا سیدی یا مولی  
 یا ذخری یا ولی الله یا کرم الحسین  
 یا غیاثی از دهنتی شده او کربة  
 یا رجائی عند عسر الحال یا حل الملتین  
 شاب فردی و انقضی عمری و قلت حلیتی  
 و الخطایا انقلبتنی یا امان الخائفین  
 یا طهری یا عصای یا ملاذی انه  
 اخلقت وجهی ذنوبی یا معاذ العائذین  
 یا عادی یا ستادی انت مصدق نکت  
 لی شفیعاً عند ربی یا شفیع المذنبین  
 شکوه ها از دست خود دارد بدو گاهت فقیر  
 دست گیر و دار خواهش یا امیر المؤمنین  
 ای خورش آروزی که آید در لب کوثر جبر  
 تریبان در خیل مداحان بود این کمترین  
 فصل چهل و سوم روزی اشای صحبت ملا هادی قواس این غزل  
 از مرزا

از مرزا صایب برخواند  
 نه امروز است سودای جیون واریش در جانم  
 بچوب گل ادب کردی معلم در دبستانم  
 عزیز مصرم اما در فراش خانه هانم  
 گل خورشیدم اما در کنار طاق نسیانم  
 زمن سنجیده وزن عالم و سنگ است رزق من  
 هانا من در این بازار پر آشوب هیرانم  
 لب افسوس اگر غافل بدندان آشناسانم  
 دو چندان می بردم قراض قست از لب نام  
 چنان محوم که اشک شود در چشم نمیکرد  
 قیامت که غلطان بشکند در چشم حیرانم  
 نمی افتم چه اسکندر بدینال خضر صایب  
 من آن خضرم که آب روی باشد آب حیوانم  
 و بعد از آن از خود این غزل گذرانید  
 ز اسباب تعلق گر چه من بر جیده دامانم  
 نشانی از محبت میدهد چاکر گریبانم



گرفتم دامن اهل جنون را بر آسایش  
 نشان دارد سوی کوچه بند سنگ طفلانم  
 بکلیف و تکلف رغبتم گزینیت معذورم  
 فقیه شهر میداند من از صحرای نشینانم  
 نمیباشد بلوغ خاطر م حرف دیگر باقی  
 بجز حرف محبت هیچ تعلیم از دستبانم  
 مراکز معیت اندوز میدانی قوای زاهد  
 محمد الله که از لوث ریا پاک است دامانم  
 دل صد پاره دارم برنگ برگ گل قوای  
 چه باشد حاجت گلگشت اندر باغ و لبانم  
 و فقیر تر چند بیتی بلیغ نموده  
 نیم محسود لبای زمان فی از عزیزانم  
 نیم یوسف نمیدانم چرا در چاه وزندانم  
 چنان فرسوده هر عصوم در این سرفراز حسرت  
 که وقت حیرت اکنون میکند انگشت دندانم  
 بود صوفی

بود صیت هنرها سنگ مقناطیس آفتاب  
 خوشا احوال گم نای من از شهرت پیشبانم  
 نشد بگذره روشن خانه ام از تنگی روزن  
 گشاد از سیل غم دیدم که آخر ساخت ویرانم  
 بود نیت سیاهم سر مه آوازه عشرت  
 بزم گل خراشد بانگ بیل در گلستانم  
 دل پر خار خار شوق در راه طلب دارم  
 کند تأثیر شاخ یا صمین خار منیلا غم  
 نشانها باشدم از نافه لیلی بر سنگی  
 نه ذوق پیروی می جست بلی مجنون در بربانم  
 دل عاشق مشکباز نذار دای مسلمانان  
 ندارم تاب هجران من مرید پیر کفانم  
 فقیر از عالم بالاست این قسمت که می بلی  
 کلوخ آید لبر جای گهر از ابو نفیسانم  
 و این غزل از ملا فتح الدین متولی است  
 من آن سرگشته مرغی آشیان دور از گلستانم



که هر دم در هوای موطن اصلیت افغانم  
 می آرم بخود چند آنکه فرق از پاکم سرا  
 ز بس دلگیرم از شوق دودیدن در بیابانم  
 در این گلشن گلی از شاخسار کام من نشکفت  
 برنگ چوب سرو از پای تاسر داغ خرمم  
 پریشانی نباشد آنقدر هار زلف و کاکل را  
 که من از فکر زلف و کاکل خوابان پریشانم  
 مرا عهد جوانی صرف شد در حالت پیری  
 ز صنف ناتوانیها بصورت شیخ طفلانم  
 بامیدی که در منزل رسم روزی از این وادی  
 گهی افتان و گه خیزانم و گاهی پریشانم  
 ز فیض همت انفاس پاک مرشدم فتی  
 از این پس در خیال فکر و جمع شرور و دیوانم  
 و این غزل از ملا عبدالکرم سابق الذکر است  
 بگلزار جهان آن عاشق سردرگر بیابانم  
 که درایم بزمگاه عرصه گیتی است زندانم  
 رنگ

برنگ شعله آواز بیل نغمه خوام  
 که خیزد از درون پرده گل آه و افغانم  
 نه لیر از پانه پا از سر شناسم وقت جان دادن  
 برای طی دشت بی خودی از بسکه حیرانم  
 من آن مجنون اساس دشت پیامم که در عالم  
 سوار طره لیلی بود شام غریبانم  
 نیامد دامن عفوش رهایی از کف فطرت  
 باب رحمت خود تا نشوید لوح عصیانم  
 و این غزل از خواجه ابوتراب است  
 جهان لبریز شوق از نشیبه بزم حریفانم  
 که صد دایم بیل میوزد و چون لاله خندانم  
 ز فیض عشق شد آماده اسباب جنون من  
 کنون در انتظار وعده های سنگ طفلانم  
 گهی در دام زلف و گاه در محراب آن بروج  
 چه مستضعف بذهب مشتبه در کفر و ایمانم  
 چه فرق از ترک یغما بود آن چشم قنان را



زند هر خطه بر دل بی سبب صدیتر نگانم

نمی باشد چه خضمم گر حیات جاودان باشد

چرا باشد بگردن منق از آب <sup>هوانم</sup>

**فصل چهل و چهارم** در این سنوات انقلاب که معاند دول اغلال

و اوضاع اکثر ایران اختلال پذیرفته در هر بلدی فتنه جوی رایت

فساد فراخته و در هر قطری زو مایه کیش دجالی ظاهر ساخته صنفا

و فقرای اختیار عصبیت جلای وطن اوطان گرفتار و از زحمت

مصادره پیکار و مطالبه درم و دینار در کار انتقال از دیار بدیار

بوده و میباشند هر کس در هر منزل که هست چون از مکاره

منزل دیگری جنواست بگمان این است که مگر آنجا بهتر باشد

چون خود را با آنجا رسانند و بر احوال آنجا مطلع گردید و دید که

مانند منزل سابق یا اشد از آن است از آنجا نیز آغاز سفر و راه

منزل دیگری نماید مانند مریض که از شدت اضطراب سر را

بجای پا و پارا بجای سر میگذارد و آنرا راحتی از برای خود می

پندارد تا مدت و اندکانی تمام پذیرد و مستوفی اجل حساب

بدانم بقرون از سر گیرد **بیت**

فرز و خاک

فرز و خاک تا بالای افلاک <sup>مقای خوش نکرد این خاک و غمناک</sup>

در ضمن این اسفار خلایق بسیار باجل اختراعی از این دار قضا انتقال

گرفته و از دستبرد یناگر قضا و قدر از لباس حیات عاری گردیده

( حکایت عجیبه در ویش ) از آنجمله مردی در ویش ولایت

شده نام خود سیفعلی میگفت و مدت دوسه سال در اینجا توقف نمود

تا آنکه وفات یافت و بشغل کمالی اشتغال میورزید و از قبل اجرت

و هدیه و صله امتناع داشت و بحسب رؤیت مظنه این بود که در

عشر ثلاثین یا اربعین باشد لیکن خود حساب عمر خود را از سبعین

و ثمانین تجاوز میگفت میگفت و مذکور می نمود که تمام این مدت را

بسیامت گذرانیده و با طراف بلاد روم و هند و حبشه و فرنگ و

اوزبک و چین رسیده و در هر بلده با درویشان و قناعت کیشان صحبت

داشته و حکایتهای عجیب و غریب نقل می نمود از آنجمله میگفت که

چند سال قبل از این در دیار مغرب بودم و بار فقی که داشتم

از خلایق بجای خرج می نمودم روزی از دیهی بدیهی میرفتیم در عرض راه

طایری بسیار بزرگ نمایان شد که در وسط راه نشسته بود و صورت

آن صورت انسان بود و خیره خیره بجانب من نگاه میکرد از منشا



آن بنایت هراسان شدیم و از راه کناره نمودیم ناگاه از جای خود  
پریید و آمد بمن جمله نمود رفیق من بگریخت و برای من بحال ذرا طاق ماند  
کاری مرا داشتم که بگریز بودم از غلاف کشیدم و مابین کتفین او  
چنان زدم که تمام تیغ ناعده رسته و نشست و نتوانستم بیرون کشید  
آن رخ نر بر دهنده ای انسان و پریید و بر پشت و من بر ترقی خود طعنی  
شده بدیدیم تا باینکه که در آن صحرای بظلم میآمد خود را رسانیدیم  
باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری نمودند و بحال آوردند و رسیدند  
سبب دهشت مشاهده بود چون حکایت کردیم گفته که ماهر گن مجله  
چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند - القصه بعد از  
چند سال وارد بلاد ایران شدم و در سالیکه نادر شاه از  
هندوستان معادلت نمود باره و بودم روزی در دکان سیاف  
آن کامرا دیدم که سیاف برای آن غلاف میبخت پرسیدم که این  
کار از کجاست گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم گفتم  
من غلاف موافق این کار ساخته دارم بشما میدم بشرط آنکه صاحب  
آنرا نشان بمن بدهید و بخواستم و آن منزل خرد غلاف را بردم  
سیاف چون دید موافق گشت است گفت غلاف اصلی این کار  
هین

هین بوده است در این اثنا صاحب کار در حاضر شد چون مرا دید و  
غلاف را بشناخت از جای برخاست و گفت من میخواهم شما را در خدمت  
به بینم چون به بنده خانه رفتم از او پرسیدم که راست بگو این کار  
از کجا تو اید است آمده گفت از آنجا که از دست تو رفته گفتم در بلاد مغرب  
از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم گفت من همان مرغم که بودی  
و زخم زدی و برهنه شده موضع جراحت را نشان بداد گفتم ماسه نفر  
بودم که باغزای شیطان بودی تحصیل علم سحر افتاده بودم و استادی داشتم  
که بهر صورت میخواست ما را میکردانید و هر روز نوبت یکی از ما بود  
که آدمی برای او شکار کنیم که برای قوت سحر او خورد دل و جگر و دماغ  
او را میخورد و ما باقی را بشاگردان قسیم می نمود آن روز که تو بر خوریدی  
نوبت من بود و چون از تو جدا شدم از این عمل قبیح توبه کردم و بیندگ  
حق تعالی اشتغال نمودم و کار در این داد و چون راسب توبه و  
خدا پرستی خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد و الله اعلم

۲۲۲۲۲۲۲۲  
۲۲۲۲۲۲۲  
۲۲۲۲۲  
۲۲۲  
۲



آن بنایت هراسان شدیم و از راه کناره نمودیم ناگاه از جای خود  
پریید و آمد بمن جمله نمود رفیق من بگریخت و برای من بحال ذرا طاق ماند  
کاری مرا داشتم که بگریزیدم از غلاف کشیدم و مابین کتفین او  
چنان زدم که تمام تیغ ناعه رسته و نشست و نتوانستم بیرون کشید  
آن رخ نر بر دهنده ای انسان و پریید و بر پشت و من بر ترقی خود طعنی  
شده بدیدیم تا باینکه که در آن صحرای بظلم میآمد خود را رسانیدیم  
باغبانها که در آنجا بودند ما را پرستاری نمودند و بحال آوردند و رسیدند  
سبب دهشت مشاهده بود چون حکایت کردیم گفته که ماهر گن مجله  
چیزی ندیده ایم و نشنیده ایم و تکذیب نمودند - القصه بعد از  
چند سال وارد بلاد ایران شدم و در سالیکه نادر شاه از  
هندوستان معادلت نمود باره و بودم روزی در دکان سیاف  
آن کامرا دیدم که سیاف برای آن غلاف میبخت پرسیدم که این  
کار از کجاست گفت از شخصی است داده است که غلاف بگیرم گفتم  
من غلاف موافق این کار ساخته دارم بشما میدم بشرط آنکه صاحب  
آنرا نشان بمن بدهید و بخواستم و آن منزل خود غلاف را بردم  
سیاف چون دید موافق گشت است گفت غلاف اصلی این کار  
هین

هین بوده است در این اثنا صاحب کار حاضر شد چون مرا دید و  
غلاف را بشناخت از جای برخاست و گفت من میخواهم شمار از غلاف  
به بینم چون به بنده خانه رفتم از او پرسیدم که راست بگو این کار  
از کجا تو اید است آمده گفت از آنجا که از دست تو رفته گفتم در بلاد مغرب  
از دست من رفته و قصه را حکایت نمودم گفت من همان مرغم که بودی  
و زخم زدی و برهنه شده موضع جراحت را نشان بداد گفتم ماسه  
بودم که باغزای شیطان بودی تحصیل علم سحر افتاده بودم و استاد داشتم  
که بهر صورت میخواست ما را میکردانید و هر روز نوبت یکی از ما بود  
که آدمی برای او شکار کنیم که برای قوت سحر او خود دل و جگر و دماغ  
او را میخورد و ما باقی را بشاگردان قسیم می نمود آن روز که تو بر خوریدی  
نوبت من بود و چون از تو جدا شدم از این عمل قبیح توبه کردم و بیندگ  
حق تعالی اشتغال نمودم و کار در این داد و چون راسب توبه و  
خدا پرستی خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای آورد و الله اعلم

۲۲۲۲۲۲۲۲  
۲۲۲۲۲۲۲  
۲۲۲۲۲  
۲۲۲  
۲